

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زن، آن‌گونه که باید باشد

(زن - خانواده - بحران)

اصغر طاهرزاده

۱۳۸۷

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

زن، آن گونه که باید باشد / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۷.

۲۹۲ ص. ۱۴ * ۲۱ س م.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۵-۴

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱- زنان در اسلام. ۲- زناشویی (اسلام). الف. عنوان.

۲۹۷/۴۸۳۱

BP۲۳۰/۱۷۲/ط۱۶ ز ۹ ۱۳۸۷

۱۵۷۹۹۶۱

کتابخانه ملی ایران

زن، آن گونه که باید باشد

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

صحافی: سپاهان

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴ - ۰۳۱۱

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

۲- دفتر انتشارات لب المیزان

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
مقدمه مؤلف	۱۵
زن؛ آن گونه که باید باشد	۲۱
امام؛ خود راه است	۲۳
امام نار	۲۵
زنان و غفلت از جنبه‌ی یمین	۲۸
هویت گمشده‌ی زن	۳۱
زنان و تضاد با خود	۳۳
زنان شکست خورده	۳۶
همسران و انتقام از هم	۳۸
جمع محبت الهی با محبت به همسر	۴۲
زن و روحانیت رحمانی	۴۴
زن؛ قدرت یا خدمت؟	۵۳

..... زن، آن گونه که باید باشد

جایگاه تاریخی فمینیسم..... ۵۵

جایگزینی شعارهای انحرافی..... ۵۸

کمال زن با حفظ زن بودن..... ۶۱

مردان و قوام خانواده..... ۶۵

زن؛ و غفلت از کمالات خود..... ۶۹

روز زن!..... ۷۲

نقش زنان در اقتصاد پایه..... ۷۴

غفلت از ارزش‌های اساسی..... ۷۷

مشورت با زنان..... ۸۳

مرد و زن دارای حقیقتی واحد..... ۸۸

ارزش مساوی شخصیت زن و مرد..... ۹۰

محرومیت از بهشت..... ۹۲

مادر و ارزش‌های متعالی..... ۹۴

عدم مشورت با کدام زن؟..... ۹۷

آشفته‌گی روح زنان در بیرون خانه..... ۱۰۲

محرومیت بزرگ..... ۱۰۵

آفات غیرت‌ورزی بی‌جا..... ۱۰۸

زن و هویت جدید..... ۱۱۱

مربی و آسودگی روان..... ۱۱۴

زنان و ظرائف تربیت..... ۱۱۷

زنان و روحیه‌ی عرفانی..... ۱۱۹

کارآیی دل‌مادران..... ۱۲۱

زن و مرد و حیات طیب..... ۱۲۵

چگونگی و جایگاه عذاب قیامت.....	۱۲۷
چگونگی جزای عمل اهل ایمان.....	۱۳۰
بودنِ پاک.....	۱۳۲
زندگی بی‌وسوسه.....	۱۳۵
تفاوت بدن‌ها و حقیقت واحد.....	۱۳۹
حجاب دوگانگی‌ها.....	۱۴۴
دوگانگی بین زن و مرد از کجا؟.....	۱۴۶
فرهنگ بحران‌زا.....	۱۵۱
پیش‌های کهنه با واژه‌های نو.....	۱۵۵
بیماری غرب یا بیماری ما؟.....	۱۵۸
کمال حقیقی از آن کیست؟.....	۱۵۹
وظایف الهی؛ راه ورود به قرب.....	۱۶۵
خودت باش، غیرِ خودبودن را نخواه.....	۱۶۷
ازدواج؛ تولدی دیگر.....	۱۷۳
ازدواج و نفی منیت.....	۱۷۸
خانواده؛ بستر تضادها و سیر به سوی توحید.....	۱۸۱
نقش ازدواج در کنترل خیال.....	۱۸۴
تأثیر ازدواج بر پرورش ابعاد مختلف انسان.....	۱۸۸
ازدواج و تکمیل نصف دین.....	۱۹۰
انس با همسر؛ مرتبه‌ای از انس با خدا.....	۱۹۲
محبت اولیه.....	۱۹۵
عشق اولیه.....	۱۹۹
خانواده؛ بستر انس با خدا.....	۲۰۳

- معنای پختگی حاصل از ازدواج ۲۰۶
- مأنوس شفیق ۲۱۰
- ملکوت ازدواج ۲۱۷
- عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت از آن ۲۲۱
- خانواده؛ گسست ها و پیوست ها ۲۲۳
- خانواده؛ اولین واحد توحیدی ۲۲۳
- گسستگی خانواده، یک بحران ۲۲۴
- اومانیسیم، ریشه فرو ریختن خانواده ۲۳۱
- تصور غلط غرب، از زن ۲۳۲
- راز احیاء خانواده اصیل ۲۳۴
- انسان، گرگ انسان می شود ۲۳۶
- راه حل اساسی ۲۳۶
- خصوصیت خانواده جدید ۲۳۷
- دگرگونی در معنی خانواده ۲۳۹
- یگانه شدن دو انسان از دو سوی زندگی ۲۳۹
- فمینیسم و حیلۀ سرمایه داری جهت ویرانی خانواده ۲۴۰
- زن و اسارت جدید ۲۴۲
- فمینیسم یا جنگ بین زن و مرد؟ ۲۴۳
- تن های زنانه و ذهن های مردانه ۲۴۴
- زنان؛ بر تخت تربیت نسل انسان ۲۴۵
- راه برون رفت ۲۴۷
- رعایت کرامت زن ۲۴۷
- ایجاد بستری برای تربیت ۲۴۸

همسران صالح، بستر تعالی مردان	۲۴۹
تقییح ازدواج مکرر.....	۲۵۲
راه بازگشت	۲۵۳
جمعی غیر ممکن.....	۲۵۴
راه حلّ خیالی.....	۲۵۴
۱- غفلت از کرامت زن و گسست خانواده.....	۲۵۵
۲- عقل زن	۲۵۸
۳- مشورت با زنان.....	۲۵۹
آفات پشت کردن به طرح اسلام در خانواده.....	۲۶۰
ریشهٔ اصلی عقب‌رفت.....	۲۶۲
اینک نوبت اسلام است.....	۲۶۳
خانواده؛ قلب جامعه.....	۲۶۴
بهانه‌ای غیر منصفانه.....	۲۶۷
سکنای گمشده.....	۲۶۸
حفظ قلب یا حفظ خانواده.....	۲۶۹
معجزهٔ پیوند.....	۲۷۰
نزدیکی‌های حقیقی.....	۲۷۳
خانه‌ی گمشده.....	۲۷۵
محل بشارت پروردگار.....	۲۷۶
سرای بودن.....	۲۷۸
معنای بودن.....	۲۷۹
آزاد از گذشته و آینده.....	۲۸۰
جایگاه «بودن».....	۲۸۰

۱۰..... زن، آن گونه که باید باشد

ازدواج؛ شروع سکنی گزیدن..... ۲۸۲

خانواده؛ زمینه‌ی وجودی آرامش بخش..... ۲۸۴

هدف از تشکیل خانواده..... ۲۸۶

نامه‌ای به زوج‌هایی که در ابتدای پرواز خود هستند..... ۲۸۷

مقدمه

باسمه تعالی

۱- کتابی که در پیش رو دارید، مجموعه‌ی چند سخنرانی از استاد طاهرزاده است که در آن‌ها از زوایای مختلف موضوع زن و خانواده مورد بررسی قرار گرفته، به اضافه‌ی مجموعه‌ی سؤال و جواب‌هایی که در مورد ازدواج از ایشان شده است.

چون معتقدیم موضوع زن و خانواده و ازدواج، موضوعات بسیار حساسی است که باید با تعریف درست با آن‌ها برخورد کرد، بر آن شدیم تا مباحث را به صورت کتاب در اختیار عزیزان قرار دهیم.

۲- سخنران محترم موضوع زن و خانواده را در آینده‌ی جهان معاصر بررسی کرده و معتقد است در شرایط جدید نمی‌توان با تعریفی که در گذشته از زن و خانواده داشتیم با آن‌ها برخورد کرد و اساساً باید موضوع باز خوانی شود، وگرنه بحران خانواده همچنان باقی می‌ماند. لازم است عزیزان با دقت کامل مطالب را دنبال بفرمایند تا تصور نکنند دیگر کار از

کار گذشته است و باید تسلیم وضع موجود شد و یا اصرار داشته باشند همسرانشان باید مثل مادر و مادر بزرگانشان عمل کنند.

۳- با این که موضوعات بحث شده بیشتر مربوط به زنان است ولی گویا به همان اندازه که زنان باید در شرایط جدید تعریف درستی از خود داشته باشند تا تعریف فرهنگ مدرنیته از زن بر روح و روان آن ها غالب نشود، مردان نیز باید متوجه باشند در شرایط جدید ضروری است موقعیت زنان را درست ارزیابی کنند و گر نه یا هنوز چشم در گذشته ای دارند که قابل برگشت نیست و یا چیزی را درباره ی زنان می پذیرند که فرهنگ ظلمانی مدرنیته بر آن ها تحمیل کرده است و لذا پیشنهاد می کنیم آقایان نیز مباحث کتاب را با حساسیت کامل دنبال فرمایند.

۴- نقطه ضعفی که در بعضی از خواهران و برادران متدین به چشم می خورد، نشناختن جایگاه لذات حلال با محرم خود است، به طوری که با روحیه ای مقدس مآبانه نسبت به آن بی توجه هستند.

در این کتاب سعی شده است آفات چنین روحیه ای بررسی و تحلیل شود و این که اگر موضوع درست دیده شود نه تنها هیچ تنافی با سلوک دینی ندارد، بلکه موجب نشاط در انجام واجبات نیز می شود.

۵- در بحث «ازدواج؛ تولدی دیگر» استاد به سؤالاتی جواب داده اند که عموماً خواهران و برادران در ابتدای زندگی با آن ها روبه رو هستند، که اگر درست با آن سؤالات برخورد کنند و جواب درستی بگیرند، منجر به تصمیماتی نمی شود که بعد از سال ها از انجام آن تصمیمات پشیمان باشند.

۶- زیبایی «خدمت» به جای «قدرت» از نکات دقیقی است که کتاب در بحث «زن؛ قدرت یا خدمت؟» بدان پرداخته تا حجابِ «ارادهٔ معطوف به قدرت» که شاخصه‌ی فرهنگ غربی است، جایگاه حساس زن را نادیده نگیرد و ما از بصیرت بزرگی که باید نسبت به زنان در نظام هستی داشته باشیم محجوب گردیم، بصیرتی که رسول خدا ﷺ در سخن خود ما را بدان آگاه کردند که؛ «حُبِّ اِلَى مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثُ، النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^۱ «محبت سه چیز از دنیا به قلب من افتاده است، زنان، عطر و قرار داده شده است نور چشم من در نماز.

۷- از نکاتی که متأسفانه دشمنان دانا و دوستان نادان به آن دامن می‌زنند موضوع عدم مشورت با زنان است، و روایاتی را نیز به عنوان نمونه مطرح می‌کنند. استاد در بحث «مشورت با زنان» با دعوت ما به آیات قرآن و تدبّر در آنها، ابتدا به خوبی روشن می‌کنند، محال است از نظر ارزش و رسیدن به کمال، ذره‌ای بین زن و مرد تفاوت باشد و سپس به جایگاه روایات پرداخته‌اند تا معلوم شود اگر خاستگاه روایات درست روشن گردد نه تنها کوچک‌ترین تحقیری در آنها برای زنان نخواهد بود، بلکه برعکس آن روایات حساسیت جایگاه زنان را برای داشتن بستری مناسب در امر تربیتِ فرزند مدّ نظر دارند.

۸- در بحث «عوامل بحران خانواده و راه برون‌رفت از آن» سعی شده با دقت در مشکلاتی که فرهنگ مدرنیته برای خانواده ایجاد کرده، ابتدا موضوع موشکافی شود سپس با نقد پیشنهادهایی که بدون در نظر گرفتن

آفات فرهنگ مدرنیته، می خواهند نظام خانواده از دست رفته را به آن برگردانند، احیاء خانواده را با عبور از مدرنیته مدّ نظر قرار دهد.

۹- اگر بدانیم که زنان در تعیین شخصیت و سرنوشت جامعه نقش اساسی دارند و هرگونه اخلاق و منش و شخصیتی پیدا کنند، تأثیر مستقیم و ماندگار بر فرزندان و همسرانشان می گذارند، زن و مرد دست به دست هم می دهیم تا برای رسیدن جامعه به افق های متعالی، نسبت به جایگاه زنان نهایت هوشیاری را به صحنه آوریم.

امید است این کتاب قدمی در راستای فهم جایگاه زن و خانواده باشد.

إن شاء الله

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

۱- با آن که می‌دانم بحمدلله در دههٔ اخیر بسیاری از اندیشمندان، متوجه بحران خانواده و جایگاه واقعی زن در کشور عزیزمان شده‌اند و هر کدام به سهم خود تلاش‌های موثری نموده‌اند؛ ولی از آن جایی که باید قبل از نظر به آرمان‌ها، بستر تحقق آن‌ها را شناخت و تحلیل نمود. من نیز بر آن شدم که مباحث مربوط به زن و خانواده را از زاویه‌ای خاص خدمت عزیزان عرض کنم.

با توجه به این که نباید در مقابل سؤال‌های جدید، جواب‌های کهنه را تکرار کرد، باید عرض کنم فرهنگ مدرنیته، عالم جدیدی را برای ما پیش آورده که در ظلمات آن همه چیز گم شده است.

قصهٔ ما قصهٔ آن روستایی در مثنوی است، که در روشنایی روز گاو خود را به طویله برده و شب هنگام در تاریکی رفته است، تا آن را بجوید و چون شیر، گاو را خورده و به جای آن نشسته، روستایی بدون آن که

بداند دست به پشت و پهلوی شیر می کشد، به تصور این که گاو خود را نوازش می کند.

دست می مالید بر اعضای شیر پشت و پهلوی، گاه بالا، گاه زیر

گفت شیرآر روشنی افزون شدی زهره اش بدریدی و دل خون شدی

ما نیز پدیده ها را در شرایط جدید نمی بینیم و برنامه های خود را برای پدیده هائی پیشنهاد می کنیم که به آن شکل وجود خارجی ندارد.

فکر می کنیم ماشین سواری همان اسب است که کمی تندتر می رود و یا بیل مکانیکی همان بیل است که با حجم بیشتری خاک ها را جابجا می کند؛ غافل از این که این ها تمام زمین را در اختیار خود قرار می دهند و چهره زندگی را به کلی نسبت به گذشته تغییر داده اند.

در مباحث کتاب روشن خواهد شد در دنیای جدید انسان، تعریف دیگری از خود دارد و به تبع آن زن نیز معنی دیگری به خود گرفته که اگر بستر مناسبی برای ارتباط با او فراهم نشود؛ با نگاه های گذشته و در بسترهای گذشته نمی ماند و موجب بحران خانواده و جامعه می شود، و این در حالی است که بهشت زیر پای مادران است. و اگر مادران جامعه درست عمل نکنند؛ جامعه به جهنمی تبدیل می شود که نه مرد می تواند ادامه حیات دهد و نه زن.

۲- همان طور که زنان با مبانی دینی در شرایط گذشته توانستند تعریف صحیحی برای خود تدوین کنند و زندگی انسان را رونق بخشند، در شرایط جدید نیز باید تلاش کنند بر مبنای نگاه الهی به زن، تعریف مناسبی از خود داشته باشند، تا بتوانند نقش هایی که همیشه در تاریخ

اسلامی ما آفریده‌اند، ادامه دهند. چاره‌ی کار نه ماندن در زندگی گذشته است در حالی که شرایط، شرایط گذشته نیست؛ و نه تسلیم شدن به آن نوع زندگی که فرهنگ مدرنیته به زنان پیشنهاد می‌کند؛ که بیشتر زنان عضوی مزاحمند و باید کاری کرد که از شرّ آن‌ها آزاد شد؛ و یا اسباب دست کمپانی‌های بزرگ خواهند شد و عامل هرچه بیشتر سقوط جامعه.

با حساسیت به موضوع فوق است که در مباحث کتاب سعی شده موضوع زن و خانواده طرح شود و در حدّی که بضاعت بنده اجازه می‌داده، افق حرکت روشن گردد. آنچه بر آن تأکید دارم این است که اگر خانواده کنونی دچار پریشانی است، این پریشانی امری عارضی نیست که بر اثر عوامل خارجی به وجود آمده باشد تا عواملی از همان نوع بتواند آن را مرتفع کند، این پریشانی به تعریفی بر می‌گردد که در شرایط جدید برای عالم و آدم می‌شود. باید علت گسستگی از زندگی دینی گذشته پیدا شود تا درمان‌ها مؤثر افتد و این بدون شناخت تمدن جدید که علت این گسست است امکان ندارد.

۳- همه‌ی ما معتقدیم وقتی ارزش خانواده را شناختیم، می‌فهمیم باید در مراقبت از آن سخت کوشا بود. ولی حرف ما این است که:

آه زندانی این دام بسی بشنیدم حال مرغی که رهیده است از این دام بگو
راه حلی نیاز است که در شرایط جدید حیات توحیدی خانواده حفظ شود و آزاد از روحیه‌ی غریزدگی بتوان از طریق خانواده به سکنی گزیدن روحی رسید. لازم است همه تلاش کنیم تا بیش از آن که هنوز پدیده‌ی زن و خانواده را در گذشته بنگریم و افسوس رفتن آن شرایط را بخوریم -

در حالی که به گذشته برگشتن محال است - واقعیت را درست بنگریم و امکان تحقق آرمان ها در شرایط جدید را برنامه ریزی کنیم، کاری که از طریق انقلاب اسلامی انجام دادیم، درست در شرایطی که نظام های سیاسی کشورها تماماً سکولار بود و همه می گفتند دوره دین گذشته - چون برگشت به گذشته را محال می دانستند- انقلاب اسلامی نشان داد در شرایط جدید نیز می توان نظامی سیاسی بر مبنای تفکر دینی پدید آورد، که در عین متریقی بودن و قدم به جلو برداشتن، تعریفی از انسان دارد که بندگی انسان و معبودیت خدا در آن محفوظ خواهد ماند.

۴- شاید اگر کسی بخواهد یکی از خطرات بزرگی که آینده ی کشور ما را تهدید می کند بشناسد و پیشاپیش از آن خطر عبور کند و خدمت بزرگی به جامعه بنماید، باید در رابطه با خطر فروپاشی خانواده فکر کند و راه حلی مطابق روح زمانه ارائه نماید. و متوجه باشد هر چند کار، کار مشکلی است ولی اولاً: مبانی فطری و تکوینی خانواده توحیدی در جان انسان ها نهفته است. ثانیاً: سرمایه بزرگی چون قرآن و سنت و عترت در دست ما است. ثالثاً: بحران غرب که به اذعان همه ی کارشناسان مربوطه با بحران خانواده شروع شد، پدیده ی عبرت آموزی است که زمینه را برای به خود آمدن نسل موجود آماده می کند.

۵- ریشه ی فروریختن خانواده در دوره مدرنیته را باید در امانیسم یا خودبنیادی بشر - که اصالت نفسانیات است - جستجو نمود. آیا جمع اصالت نفسانیات با هر عنوان، با حفظ خانواده ممکن است؟ خانواده ای که شرط بنایش عدم حاکمیت نفسانیات است. زیرا در حاکمیت نفسانیات هیچ

جمعی به عنوان جمع همدل موجود نمی‌شود، یا همه پراکنده‌اند و یا همه مقهور قدرت یک فرد، که هیچ کدام از این دو حالت، خانواده نیست.

۶- خانواده مرکب از اجزای پراکنده‌ای نیست که در کنار هم آمده‌اند، بلکه جمع یگانه‌ای است که همه سعی دارند برای هدف توحیدی آن جمع، منیت و انانیت خود را نفی کنند، و لذا هرگز با پذیرش تمدن غربی خانواده باقی نمی‌ماند. و نیز متوجه باشیم جمعی که طبق عادت خشک و خالی کنار هم آمده‌اند خانواده نیست و اصرار برای حفظ این نوع خانواده دور شدن از مطلب و باقی ماندن در سرگردانی است.

۷- پند و اندرز در یک جمع متذکر هدف پذیرفته‌ای است که مورد غفلت قرار می‌گیرد و لذا مؤثر هم خواهد بود، ولی در شرایط حاضر با پند و اندرز نمی‌توان خانواده‌ای را که به جهت اومانیسیم فرو ریخته است برپا نگهداشت.

تا حدی که برای بنده ممکن بوده سعی شده است بر اساس نکته‌ی فوق روشن شود عامل برپاداشتن خانواده، برگشت به روح بندگی است و موضوع از این زاویه پیگیری می‌شود.

۸- اومانیسیم به معنی تصرف نفس اماره انسان در همه چیز، حتی در انسان است و این با استیلا همراه است، بشر در این فرهنگ معنی‌اش عوض می‌شود و انانیت محور می‌گردد، در چنین فرهنگی نمی‌توان به خانواده‌ای نظر کرد که نمایش وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است، و همه در عین این که هر کدام خودشان هستند، مستغرق در آرمان توحیدی حاکم بر خانواده‌اند.

۹- با فروپاشیدن خانواده در غرب، مأواهای دروغینی جایگزین شد که هرگز روح انسان را ارضاء نمی کند، کاباره های نیمه شب و عشرتکده های زنان هر جایی چگونه می تواند جایگزین خانواده باشد و روح بشر را به آرامشی برساند که از این همه خشونت رهایی یابد.

انقلاب دینی تنها راه امید برای احیاء خانواده است تا بشر از خشونت پیش آمده دست بردارد و به بقای خود در آینده امیدوار گردد. زیرا شهر خدا در زمین با خانواده توحیدی شروع می شود و گرنه شیاطین زمین را اشغال می کنند.

۱۰- سال های سال در هسته توحیدی خانواده زندگی کردیم و بالیدیم و آن طور که باید و شاید متوجه نقش اساسی آن نبودیم، اما با حضور فرهنگ مدرنیته و تضعیف نقش خانواده، تازه بشر فهمید در چه شرایط مبارکی زندگی می کرده، باید بیماری هایی که خانواده را گرفتار کرده شناخت و استبدادهای جزئی بعضی پدران در گذشته را بهانه نکرد و به راحتی دست از خانواده ی دینی برداشت، مگر با استبداد حاکمان در جامعه از جامعه باید صرف نظر کرد؟ خانواده ای که به جای مسئولیت الهی پدر، گرفتار پدر سالاری شود، محکوم است ولی راه حل آن انصراف از خانواده ی دینی نیست، زیرا در آن صورت به سرنوشتی دچار می شویم که امروز غرب دچار آن شده است.

طاهرزاده

زن؛ آن گونه که باید باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا * يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْتِئِكَ يَقْرَءُ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»^۱

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و وسیله مسافرت آنان را در خشکی و دریا فراهم نمودیم و از رزق‌های پاکیزه به ایشان روزی دادیم و به طور آشکار آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری بخشیدیم. هر گروهی را با امامشان فرا می‌خوانیم پس کسی که کارنامه‌اش را به وجه یمین و مبارکش دهند کارنامه خود را می‌خواند و به قدر رشته‌ی درون شکاف هسته‌ی خرما به آن‌ها ستم نمی‌شود.

امام؛ خود راه است

در آیات فوق می‌فرماید انسان را در این دنیا کریمانه خلق کردیم تا کریمانه بماند و گوهر کرامت خود را ضایع نکند، میهمان سفره‌ی گسترده طبیعتش کردیم تا با برکات ارتباط با طبیعت از کرامت باز نماند. «وَلَقَدْ

كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ سوگند که بنی آدم را بزرگ داشتیم و گرفتار دنیا و طبیعتش نکردیم «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»؛ و در دریا و خشکی او را حمل کردیم و تاج سر دریا و خشکی قرارش دادیم. «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»؛ و از پاکی های این دنیا برایش رزق قرار دادیم تا به پستی نگراید. «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ و از بسیاری از آن هایی که خلق کردیم او را برتر داشتیم. تا امام خود را پیدا کند و نسبت به امام خود کور نباشد و راه ابدیت خود را به بیراهه نکشاند. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»؛ آن روز که انسان ها را به امامشان و با امامشان می خوانیم اگر انسان امامی نورانی برای خود انتخاب نکرده باشد راه را گم کرده است ولی «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛ کسی که کتابش را به وجه یمین و مبارک او می دهند، چون کتاب خود را بخواند می بیند که کوچک ترین ضرری نکرده است. پس هر کس باید جنبه ی یمین و جنبه ی مبارک خود را که همان وجه فطری هر انسانی است، انتخاب کند تا کتابش را به یمین او دهند و برای تحقق این امر باید امام مبارکی را انتخاب نماید تا جنبه ی یمین او بر او غلبه کند و کتاب را به جنبه ی یمین او بدهند. در ادامه می فرمایند: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۲؛ اگر کسی در این دنیا کور شود و امام خود را نشناسد و راستی را در راستان نبیند و دست در دست راستان نگذارد، در آخرت بی امام است و کسی که بی امام است راه به سوی

حقیقت را نمی شناسد و چنین کسی به منزل نمی رسد. آری «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى»؛ کسی که در این دنیا کور است و امامش را نشناخته در آن دنیا راه سعادت خود را نمی بیند در حالی که «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» بنی آدم را بزرگ داشتیم تا امام خود را انتخاب کند، بزرگش نداشتیم که از بزرگی خود برای بیشتر داشتن دنیا استفاده کند، پس اگر امام انتخاب نکرد، و راستی را در راستان نیافت، کور است و کسی که در دنیا کور است و امامش را ندید «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى»؛ در آخرت با کوری شدیدتری مبتلا است و نمی داند به کدام راه باید برود.

امام نار

قرآن در آیه ۴۱ سوره قصص می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»؛ عده ای را جهت امتحان افراد جامعه، رهبر و امام قرار دادیم تا جامعه را امتحان کنیم، ولی آن ها جامعه را به آتش می خوانند و در قیامت یاری نمی شوند. این رهبران و الگوها امام نار هستند و مردم خود را به آتش می خوانند در آیه ۲۴ سجده می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^۳؛ بعضی از فرزندان اسرائیل یا حضرت یعقوب علیه السلام که از طریق حضرت اسحاق علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام می رسند و معصوم هستند را امام قرار دادیم که به «امر» ما هدایت کنند. آنان را به این مقام نایل کردیم چرا که در دین داری

صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند. پس همچنان که ملاحظه می‌فرمائید در منطق دین امام نار داریم و امام نور. و می‌توان گفت روی هم رفته امام هر کس شخصیتی است که مصداق مجموعه ارزش‌ها و خصلت‌هایی است که او برای خود برمی‌گزیند.

ابتدا انسان عقاید و خصلت‌هایی را برای خود خوب و پسندیده می‌داند سپس کسی را که مصداق آن ارزش‌ها است به عنوان امام خود انتخاب می‌کند. در همین راستا یک شیعه‌ی واقعی، امیرالمؤمنین علیه السلام را، به عنوان امام برمی‌گزیند. به عبارت دیگر شیعه خصلت‌های الهی انسانی آن حضرت را برگزیده و ایشان را امام و غایت خود قرار داده و مصداق کامل آن خصلت‌ها را در شخص آن حضرت می‌یابد و اگر چنین نباشد در واقع او حضرت علی علیه السلام را امام خود نگرفته است. یک وقت است می‌گوئیم چون علی علیه السلام پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و داماد آن حضرت است امام ما است، یک وقت است شجاعت، صداقت، خلوص، پاکی و ایثار و حکمت و ایمان آن حضرت را پذیرفته‌ایم و به این جهت آن حضرت را امام خود قرار داده‌ایم. در حالت دوم است که به واقع آن حضرت را امام خود گرفته‌ایم، و گرنه صرف پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و داماد آن حضرت بودن کمال نیست، عثمان هم داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. کسی که فاطمه زهرا علیها السلام را به عنوان امام و غایت شخصیت خود انتخاب می‌کند در واقع خصلت‌های آن انسان کامل را برای خود انتخاب می‌کند و سپس مصداق آن خصلت‌ها را در شخص فاطمه زهرا علیها السلام می‌یابد. زیرا کسانی که آن خصلت‌ها را غایت شخصیت خود گرفته‌اند، پذیرفته‌اند آن خصلت‌ها

آن‌ها را به سوی کمال و یمن و میمنت سوق می‌دهد و جنبه‌ی یمن خود را با تبعیت از آن حضرت رشد می‌دهند و لذا بودشان یمین می‌شود. فرمود: «أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»^۴؛ کتاب او به جنبه‌ی یمین شخصیت او داده می‌شود.

هر کس را در قیامت با امامش می‌خوانند - که مصداق خصلت‌های پذیرفته اوست در شخصی خاص - حال اگر امامی را انتخاب کرد که جنبه میمنت و روحانی او را تقویت کرد، نامه اعمال او به جنبه یمین او داده می‌شود. چون شخصیت خود را یمین و مبارک کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «فَالنَّاسُ أَتْبَاعُ مَنْ اتَّبَعُوهُ مِنْ أَيْمَةِ الْحَقِّ وَ أَيْمَةِ الْبَاطِلِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» فَمَنْ أَتَمَّ بِالصَّادِقِينَ حُسْرَ مَعَهُمْ وَ مَنْ أَتَمَّ بِالْمُنَافِقِينَ حُسْرَ مَعَهُمْ»^۵ مردم پیرو امامان خود هستند امامان حق یا امامان باطل، خداوند در قرآن فرمود: روزی که مردم را با امامشان می‌خوانیم، کسانی که نامه اعمالشان به جنبه یمین آن‌ها داده شود نامه‌های اعمال خود را می‌خوانند و مورد عقاب هم قرار نمی‌گیرند. هر کس صادقان را برای خود امام بگیرد با آن‌ها محشور می‌شود و هر کس منافقان را رهبر اتخاذ کند با آن‌ها محشور می‌گردد.

۴ - سوره اسراء آیه ۷۱.

۵ - بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۸۱.

زنان و غفلت از جنبه‌ی یمین

در روایت داریم در روز قیامت هر دو دست مؤمن یمین است که این حاکی از آن است که کل شخصیت مؤمن یمین و مبارک است و کافر کل شخصیتش شمال و شومی است. انسانی که اهل یمین شده خود را از محدودیت‌های و همی آزاد کرده است. به عنوان مثال؛ علم یعنی راست و «یمین» و جهل یعنی چپ و «شمال» و این طور نیست که هر کس در قیامت مثل دنیا یک طرفش راست باشد و طرف دیگرش چپ. بلکه دو نوع وجود در آن صحنه هست، وجودی مبارک و وجودی نامبارک، مثل علم و جهل. زنان اگر ارزش‌های فاطمی را انتخاب کنند به یمَن و میمنت می‌رسند، بودشان یمین می‌شود و کتابشان به شخصیتی که ساخته‌اند و سراسر یمَن و مبارکی است داده می‌شود. چون میمنت عالم یعنی فاطمه زهرا علیها السلام را انتخاب کردند و آن جا معلوم می‌شود ضرر نکرده‌اند. به همین جهت در آخر آیه می‌فرماید: «وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛ حتی به اندازه آن رشته‌ای که وسط شکاف هسته خرما هست ضرر نکرده‌اند.

اگر زنان ارزش‌هایی را به عنوان ارزش برای خود انتخاب کردند که مخصوص مردان است با خود برخورد یمین نکرده‌اند و به وجه انحرافی خود دامن زده‌اند، روز قیامت کجی‌شان را به ایشان می‌دهند، آن وقت می‌بینند که چه قدر ضرر کرده‌اند. عین این مسئله برای مردها مطرح است و حرف ما در این جلسه روشن نمودن جایگاه حقیقی زن و مرد است تا هر کدام افقی را که باید در جلو خود ترسیم کنند و بدان دست یابند درست بشناسند. و اگر انسان افق وجودی خود را درست نشناسد جایگاه

دستورات الهی را در رابطه با حقوق زن و مرد نمی شناسد. مسلّم این یک کار غیر الهی است که بخواهیم زن را بر مرد و یا مرد را بر زن ترجیح دهیم. پیامبر خدا ﷺ، حقیقتاً پیامبر انسان ها است نه پیامبر مردان، همان طور که خدا، خدای انسان هاست. آیا اگر می فرمایند: «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعِلِ لِزَوْجِهَا»؛ جهاد زن خوش رفتاری با شوهر و خوب شوهرداری کردن است. می خواهند مردان را بزرگ کنند، یا می خواهند جایگاه هر کس را روشن نمایند تا هر کس در جای حقیقی خود قرار گیرد و جنبه ی یمین او رشد کند؟

اگر زنان ارزش هایی که صرفاً ارزش های مردی است برای خود انتخاب کنند با خودشان کج برخورد کرده اند و لذا فردا کتابشان را به جنبه راست وجودشان نمی دهند. بسیاری از زنان و مردان چون جای خودشان نیستند گزینش ها و انتخاب ها و اعمالشان منجر به ضرر آنها می شود. و در حال حاضر متأسفانه جوامع، مبتلا به مرد شدن زنان شده است و از آن جنبه ی مبارکی که در زن بودن زنان هست و باید آن را رشد دهند غفلت می شود. همه ی این ها به جهت آن است که هر کس خود را در مرتبه ی اسفل السافلین دنیا ارزیابی می کند و از رتبه ها و افقی که خداوند برای زن و مرد در نظر گرفته و در راستای آن تکالیفی برای هر کدام تعیین نموده، غافل است.

یکی از آسیب های جوامع، غفلت زنان و مردان از جایگاه خودشان است و علت آن هم غفلت از ارزش هایی است که هر کدام از زنان و

مردان باید برای خود پاس بدارند و مطابق آن امام خود را انتخاب کنند، غفلت از این موضوع تا آن جا جلو رفته که می بینید در قسمت های عرب نشین کشور ما و در بعضی از کشورهای دیگر مردان هیچ مسئولیتی را به عهده نمی گیرند، چند همسر دارند که همه کارها به عهده آن ها است، مردها صبح به قهوه خانه می روند و دور هم می نشینند و سیگار می کشند.

مقام معظم رهبری «حفظه الله» در یکی از سفرهایشان عمداً به جنوب کشور رفتند تا این معضل زشت جاهلیت را متذکر شوند. متأسفانه در بین بعضی از اعراب با زنان همانند کنیزان برخورد می شود و این عین پشت کردن به دین است. حالا بعضی ها به طور افراطی به اسم نجات زن از این معضل، خواستند نقش مردانه به زنان بدهند و آن ها را به عنوان رقیب مردان مطرح کردند، که این نه تنها راه حل مسئله نیست بلکه بحران بسیار بدتری به همراه دارد. به جای آن که از طریق بازگشت به اسلام ناب این مشکل را به شکل حکیمانه حل کنند با شعارهای فمینیستی و با زیر بنایی سکولار شعار «زنان بدون مرد» سر می دهند در حالی که در شرایط موجود این نوع راه حل ها چه ما بخواهیم یا نخواهیم کار را به همجنس گرایی و ازدواج گروهی و برای عدم ارتباط با مرد به بارداری از طریق تزریق اسپرم می کشاند.

هویت گمشده‌ی زن

اصل بحث ما این است که در یک زندگی سالم اسلامی، تمنا از طرف مرد و پذیرش تمنا از طرف زن مطرح است و این کل یک زندگی اسلامی است. برای تشکیل خانواده و در کانون خانواده، هر کدام از زن و مرد وجوهی از ابعاد شخصیت خود را در راستای احیاء خانواده از فردیت خارج می‌کنند و غرق جنبه اجتماعی خانواده می‌نمایند. و البته وجوهی از ابعاد شخصیتی هر کس مربوط به خود اوست و ربطی به خانواده ندارد و در آن حالت هر کدام در درون خود خصلت‌های فردی خود را دارند. مثل من و شما که در مقابل هم دو نفر انسانیم با خصوصیات فردی مربوط به خود، اما در مقابل خداوند هیچیم، هیچ، و همه فردیت خود را غرق ربوبیت او می‌کنیم. اگر زن و مرد از آن جهت که باید نظر به خانواده داشته باشند و جنبه فردیت خود را در مقابل خانواده نفی کنند، این کار را نکردند، عملاً کارشان به مقابله با همدیگر می‌انجامد، دیگر نه کار زن پذیرش تمنای مرد خواهد بود و نه مرد نسبت به آن زن و خانواده احساس مسئولیت می‌کند، و ناخواسته کانون ارتباط آن دو به عنوان اعضاء خانواده ویران می‌شود. ولی اگر زن هویت خود را در قبول تمنای مرد و کمک به مرد برای رساندن خانواده به اهداف مورد نظر جستجو کرد، مقصد بزرگی را دنبال کرده است.

گاهی ما خودمان گم شده‌ایم و می‌خواهیم خود را پیدا کنیم ولی نمی‌دانیم خود گم شده خود را کجا پیدا کنیم، در این بحث می‌خواهیم عرض کنیم، خود گمشده زن در قبول تمنّاهای همسرش پیدا می‌شود -

چون موضوع بحث ما زن است این مثال را می‌زنم و گرنه مرد هم همین طور است - اگر زن هویت گم شده خود را در پذیرش تمناهای مرد پیدا کند و مرد را در این پذیرش تمنا کمک کند تا بتواند مسئولیت اداره خانواده را، که کُلش به عهده‌ی مرد است، خوب انجام دهد، این زن در این شرایط به یک موفقیت بزرگ دست پیدا کرده است.

وقتی انسان به جای خدا، محور شد و «مَن» های زن و مرد به میدان آمد، به جای تمنا از طرف مرد و پذیرش از طرف زن، دو تمنا روبه روی هم قرار می‌گیرند. و در این حالت هیچ وقت کانون خانواده به طور واقعی شکل نمی‌گیرد. چون بالأخره یک نفر باید مسئولیت کلی خانواده را بر اساس اصولی که شریعت تعریف کرده است به عهده بگیرد و دیگری جهت موفقیت آن مدیریت، باز بر اساس اصولی که شریعت تعریف کرده، ظرائفی را که در توان دارد به کار بندد تا آن خانواده به عنوان یک واحد توحیدی شکل بگیرد و جلو رود. در راستای مسئولیت کلی مرد، شریعت می‌فرماید: خروج زن از خانه باید به اذن و اجازه شوهرش باشد و زن هم به جهت بندگی خدا، از شوهرش اجازه می‌گیرد، نه به جهت فربه کردن من شوهر، چون هر دو بر اساس اصول شریعت الهی عمل می‌کنند و در مقابل خدا هیچ‌اند هیچ. بحث فربه کردن «من» مرد مطرح نیست، بحث احترام به مسئولیتی است که خداوند به عهده مرد گذاشته است. توصیه‌ای که دین به زنان می‌کند این است که حرف همسران خود را بشنوید ولی برای خدا، وقتی روشن شد به خاطر حکم خدا حرف او را می‌شنوید دیگر «من» همسران فربه نمی‌شود بلکه مسئولیت او بیشتر می‌گردد. در خانواده اگر خدا محور شد یکی تکلیفش می‌شود رهبری

کلی خانواده برای رساندن آن خانواده به فضایی که اعضاء در یگانگی با همدیگر نظرها را به سوی حضرت احد بیندازند و دیگری تکلیفش می شود کمک کردن و پذیرفتن تمناهای مسئول خانواده برای این که خانواده به وحدت مطلوب برسد. در راستای چنین هدفی است که زن احساس می کند با تمام وجود در تحقق آن هدف در صحنه است. اگر خدا محور شد یکی مثل ملوانی که می خواهد این کشتی را به ساحل برساند، تکلیفش می شود دستور دادن، و یکی تکلیفش می شود پذیرش دستورات ملوان، تا در رساندن کشتی به ساحل سهیم باشد. وقتی هر کدام بر اساس اصول شرعی جایگاه و وظایف خود را تعریف کنند هیچ کدام منیتی ندارند. اختلاف و دوگانگی وقتی است که هر کدام یک من جداگانه داشته باشند. نه آن که هر کدام من خود را در وظایف شرعیه ذوب کرده باشند. آری وقتی من وسط باشد آن که قدرتش بیشتر است حاکم می شود و آن که ضعیف تر است محکوم می گردد.

زنان و تضاد با خود

اگر زن و شوهر دو من شدند جنگ شروع می شود و احساس بنده این است که در نگاه غربی شرایطی به وجود آمده است که به اسم احقاق حقوق زن، منیت زنان فربه شده، آن وقت دو من، در خانواده به وجود می آید که نتیجه آن متلاشی شدن خانواده است.

اگر در صحنه خانواده دو من پیدا شد و هر دو همسر خواستند رئیس باشند، دو رقیب می شوند روبه روی هم. اگر زنان قبول و پذیرش را معنای

واقعی خود ندانند، جنگ میان دو تمنا آغاز می شود و این جنگ، در عینِ ظاهری صلح گونه، سراسر رقابت و تلاش یکی برای غلبه بر دیگری است. تضادی که بعد از مدتی بعضی زنان با خود پیدا می کنند ریشه اش در این است که از یک طرف فطرتاً قبولِ تمناهای مرد را عامل نشاط و معنادار کردن زندگی خود می دانند و از طرف دیگر برای خود تقاضا و تمنّایی مستقل قائل شده اند در مقابلِ تمنّای مرد، و عملاً دو من در یک سرا به وجود آمده است. وقتی نفسِ اماره مزه این نوع من را چشید به آسانی نمی تواند از آن دست بردارد. از طرفی حس می کند که این منِ مستقل خودش نیست از طرفی نفسِ اماره سعی در حفظ آن من دارد. در نتیجه خودش با خودش تضاد پیدا می کند، زیرا به این صورت من شدن، من شدن در مقابل مرد است، نه آن من که به طور طبیعی هرکس دارد. حالا که یک من پیدا کرده در مقابل مرد، برای خودش این سؤال پیش می آید که چرا مرد دستور بدهد ولی من دستور ندهم - تضادی بین زن خانه بودن با مسئولیت مردانه - این تضاد او را به عصیان بر خود و بر دیگران و نارضایتی از وضع موجودِ خود می کشاند. می بیند نه دیگر خودش، خودش است و پذیرش تمناهای مرد به عنوان مسئول خانه، و نه می تواند از نظر روحی و فطری یک منِ مستقل از مرد داشته باشد. یک منی شده در مقابل مرد، به طوری که می خواهد بر مرد حاکم باشد، تضاد بین غریزه ی غلبه بر غیر از یک طرف و فطرتِ پذیرشِ تمنّای مرد از طرف دیگر، زن را به بی هویتی می کشاند، نمی داند زن است یا مرد، مادر است یا پدر، قیافه مردان بگیرد و داد بزند، یا صفای زنان داشته باشد و مسئولیت های اصلی

خانه را به عهده مرد خانه بگذارد؟ با خودش نمی تواند بسازد و تلاش می کند برای نجات از جنگ بین «خدمت» یا «قدرت» بر من خود بیفزاید و قدرت و استعلاّی بیشتری را طلب کند و لذا از خود اصیل خود دورتر می شود و در نتیجه نارضایتی بیشتر از خود، و فربه کردن من همچنان ادامه می یابد.

مرد در چنین شرایطی در مقابل من فربه شده ی زن، دیگر احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت خانواده ندارد و لذا من این مرد تبدیل به من می شود که زن را بیشتر شیئی می بیند که باید از آن تمتع بیابد، در این حال، نه زن دیگر پذیرش تمنای مرد را کار خود می داند و نه مرد ارتباط صحیح با زن و خانواده را مسئولیت خود می شمارد، دو حیوانند که با محاسبه های دنیایی همدیگر را تحمل می کنند، ولی نه این که با هم اند، بلکه بر هم اند. در عین تمتع از هم، هر کدام در درون دیگری را رقیب خود احساس می کند، هر کدام فکر می کند دیگری عامل خسرانش شده است. مثل تصور ما نسبت به مغازه داری که کالاهای مورد نیاز ما را دارد، در عین این که به جهت آوردن آن کالاها از او تشکر می کنیم، در درون خود همواره نگرانیم نکند کلاه سر ما بگذارد. عشق زن و مردهای غربی عموماً نسبت به همدیگر همه چیز هست مگر عشق، یک معامله ی محترمانه و مؤدبانه است که باید همواره به همدیگر القاء کنند که این عشق است، مگر عشق بدون ایثار ممکن است، و مگر ایثار با خودخواهی جمع می شود، و مگر نفی خود با نظر به عالم قدس ممکن است؟ باید برای هدفی متعالی و حضور در زندگی ابدی، خود را مادون دنیایی را زیر پا گذارد.

زنان شکست خورده

وقتی زن نتوانست به اصالتش برگردد، بخواهد و نخواهد، انسانی شکست خورده است و مرد نیز این چنین است، به عنوان مثال مرد وقتی شکست خورده است که با عشق به خانواده به سر کار نرود. اما وقتی مرد احساس کرد تلاش‌های روزانه‌ی او در خانه به ثمر می‌نشیند و زن خانه نه تنها مانع و رقیب مسئولیت او در خانه نیست بلکه یار و همراه اوست، با تمام امید کار می‌کند تا این خانه سر پا بماند. ولی اگر چنین برداشتی نداشت، احساس می‌کند مثل حامل‌ها دارد بیگاری می‌کشد و خود را مجبور به این بیگاری می‌بیند، این حالت یک مرد شکست خورده است. شما زنان اگر می‌خواهید مرد را از نشاط و امید محروم کنید به او بگوئید ما نیاز به پول شما نداریم، بزرگ‌ترین محرومیت مرد این است که احساس کند در خدمت خانواده‌ای نیست.

زن شکست خورده زنی نیست که از زن بودن خود ناراحت است بلکه از من بودنش شکست خورده است. در این حال است که خود را چنین تحلیل می‌کند که برده‌ای هستم در چنگال مرد و باید با کار خود زندگی او را بسازم که مرد از زندگیش تمتع گیرد. اگر تحلیل زن در زندگی چنین شد، خود را آن من می‌داند که در من شدن شکست خورده و لذا خود را کلفت همسر و فرزندان‌ش حس می‌کند. در حالی که زن وقتی در وجود اصیل خود قرار داشته باشد، به چیزی ماوراء قدرت نظر می‌کند، جاروب کردن و تیمار کردن کودکان را عین زندگی می‌بیند. برعکس زن شکست خورده که چه در درون خانه کار کند، چه بیرون خانه، خود را

کلفتی می‌داند که محکوم به بیگاری است. با این من شدن هر چه می‌کند از احساس شکست خارج نمی‌شود، چون در حقیقت من خود را در مقابل من مرد قرار داده است، اگر بر من مرد غالب و حاکم شد که از خود شکست خورده است، چون اصلتش تقاضا پذیری بود نه حاکم شدن، و اگر مغلوب شود خود را کلفت احساس می‌کند، چون من خود را به صحنه آورده ولی آن من از من مرد شکست خورده است و در هر صورت خود را بی حقیقت می‌داند. در این حال نه مرد خادم خانه است و در موقعیت مسئولیت، و نه زن خادم خانه و در موقعیت تبعیت. هر دو خادم من خود هستند. وقتی در یک کلاس درس معلم، عرق می‌ریزد و درس می‌گوید و دانش آموزان هم با تمام ولع مطالب را می‌گیرند این کلاس به خوبی جلو می‌رود. اما اگر دانش آموزان نسبت به خدمت معلم بی تفاوت بودند، دیگر نه معلم می‌تواند معلمی خود را ادامه دهد و نه دانش آموزان از آن کلاس بهره می‌گیرند و نه کلاس به نحو مطلوب ادامه می‌یابد.

جنبش فمینیسم با روح سکولاری که بر آن حاکم است دشمن واقعی روحیه مادری و ایثار زنان شد، به اسم استیفای حقوق از دست رفته زنان، با فربه کردن من زنان، بزرگ‌ترین ظلم را به زنان کردند. با تحقیر کار در خانه، علاوه بر آن که آنان را گرفتار استثمار کارخانه‌ها و شرکت‌های بی‌رحم نمودند، محل امن خانه را از آن‌ها گرفتند و سبب فروپاشی خانواده شدند.

با فربه نمودن منیت زنان، اول زنان را از هویت حقیقی خود محروم کردند و سپس خانواده از داشتن محیطی گرم که فقط با ایثارگری زنان

بدان دست می یافت، محروم شد. در این حال نه دیگر مرد خادم خانه است، در لباسِ مسئول، و نه زن خادم خانه است در لباسِ تبعیت. هر دو خادم من خود شدند و فعال برای غلبه بر دیگری، و تلاش برای غلبه بر همدیگر را زندگی پنداشتند و از زندگی باز ماندند. زندگی آن است که در کنار هم روحانیت یکدیگر را رشد دهیم و تحقق چنین زندگی با پذیرش ارزش تقوا ممکن است و نه با پذیرش ارزش پول و پز.

همسران و انتقام از هم

اگر تقوا به عنوان مقصد اصلی زندگی، مورد غفلت قرار گیرد همه چیز وارونه می شود. قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛^۷ این آیه می فرماید خداوند شما و گذشتگان را خلق فرمود و دستور به عبادت و بندگی داد تا متقی شوید، روشن می کند که مقصد خلقت تقوا و حاکم شدن حکم خدا بر تمام ابعاد انسان است. حال اگر در زندگی چنین رویکردی مورد نظر باشد، همه ی دستورات دین جای خود قرار می گیرند و زن و مرد نیز از وظایفی که خداوند به عهده هر کدام قرار داده است، راضی اند. اما وقتی از این موضوع غفلت شود، زن و مرد رقیب همدیگر قلمداد می شوند، در این حالت زن حس می کند مرد برای او یک شیء مزاحم است که جلوی فعالیت های او را می گیرد، چون من او را کنترل می کند، و مرد هم نسبت به زن چنین احساسی دارد. هر دو یکدیگر را شیء مزاحم می دانند و چون

نمی‌توانند از همدیگر جدا شوند، سعی می‌کنند به زعم خود مزاحمت آن دیگری را به حدّاقل برسانند و او را تابع خود کنند، چون حقّ در میان نیست، من در میان است، هر من موقعی دلش حال می‌آید که آن دیگری نوکرش باشد. از طرفی چون در نظام الهی به واقع هر کدام توانایی‌ها و سرمایه‌هایی دارند که دیگری ندارد و لذا به یک‌دیگر نیازمنداند، بدون آن که از هم جدا شوند، همواره این جنگ ادامه می‌یابد، چون به جهت همان امکاناتی که هر کدام دارند به راحتی یکی نمی‌تواند دیگری را برده خود کند، و در نتیجه در این جنگ هیچ کدام پیروز نمی‌شوند و هر چند یکی از آن‌ها به ظاهر پیروز شود، به وقتش آن دیگری انتقام خود را می‌گیرد. و از آن طرف چون با حفظ منیت خود می‌خواهند زندگی را ادامه دهند، هر کدام برای دیگری ارزشی قائل نیست و به چیزی غیر از این زندگی نظر دارد و آرامش را در بیرون از خانه جستجو می‌کند، هر دو از صبح تا بعد از ظهر مشغول کار هستند، عصر هم آقا یک‌طور خود را در بیرون خانه مشغول می‌کند، خانم هم تا آخر شب به بازار می‌رود و عملاً به جای آمدن به خانه، به خوابگاه می‌آیند، اینها هیچ وقت نمی‌توانند با هم باشند. امیدشان به ناکجا آباد است «روم جایی که آن این جا نباشد».

اگر مرد و زن امامشان را درست انتخاب نکردند زندگی برایشان مردابی می‌شود که همدیگر را فرو می‌برند و عملاً بدون آن که بخواهند، در سراسر عمر بلای جان هم می‌باشند نه وسیله تعالی همدیگر. آری! وقتی منیت‌ها رشد کند انتظاری جز این نباید داشت. آن‌هایی که سعی می‌کنند با به شغل رساندن زنان به زعم خود به آنان خدمت کنند و عملاً در مسائل

اقتصادی به آنان میدان دهند، باید متوجه باشند با ضعف مردان و زنان همتای مناسب خود را از دست می دهند و وقتی توازن اقتصادی به نفع زنان تغییر کرد عملاً تناسب مرد و زن به هم می خورد و این شروع سقوط خانواده است.

در ابتدای بحث مطرح شد که خداوند می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۸ آدمیان را کرامت دادیم پس خود را با رشد منیت کوچک نکنید. دنیا دنی و پائین است و حفظ کرامت خدادادی به این است که انسان خود را در حدّ دنیا پائین نیاورد. در جایی که بندگی خدا در میان نیست انسان خود را در حدّ دنیا و نان و آب و پول پائین می آورد و لذا به جای نفی منیت در مقابل خدا، منیت ها رشد می کند و در چنین شرایطی هیچ کس با هیچ کس نمی سازد، حتی دو همسر در یک خانه. در آیه ی بعد می فرماید آدم ها روزی را به یاد آورید که شما را با امامتان می خوانند و شما جذب مقصدی می شوید که برای خود انتخاب کرده اید، در آن صورت اگر با پیدا کردن امامی قابل پذیرش، ابعاد راست و مبارک خود را رشد داده باشید حاصل حیات شما و برآیند زندگی شما همواره با یمن و مبارکی و راستی همراه است، چون جنبه های متعالی و مبارک خود را با خود به صحنه قیامت آورده اید، در آن جا به ابدیتی با برکت دست می یابید، بدون آن که احساس کنید مورد ظلم قرار گرفته اید. سپس می فرماید:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛^۹ هر کس در این دنیا کور بود و امامی که او را هدایت کند انتخاب نکرد در آن دنیا نیز کور است و راه سیر به سوی سعادت را نمی شناسد و گمراهی اش صدها برابر گمراهی در دنیا است. چون الگوهای بی که برای رسیدن به مقصد انتخاب کرده است او را به رشد منیت و پیروی از نفس اماره دعوت کردند. خانم «سیمون دوبوار» همسر ژان پل سارتر در مصاحبه‌ی خود با نشریه «ابزرواتور» می گوید:

«به عنوان اولین کار، زنان باید خارج از خانه کار کنند. در گام دوم در صورت امکان باید از ازدواج خودداری کنند، مسئله دوم شغل برای زنان است که به آن‌ها اجازه می دهد در صورت نیاز از همسر خود جدا شوند. با داشتن شغل آنان می توانند خرج خود و فرزندانشان را تأمین کنند... به خوبی می دانم کار در جامعه امروزی نه تنها رهایی بخش نیست، بلکه انسان را با خود بیگانه می کند. اما در نهایت زنان باید میان یکی از این دو از خود بیگانگی را انتخاب کنند، خانه داری، یا اشتغال در بیرون خانه».^{۱۰}

بنده بدون هر شرحی عزیزان را به تأمل در سخنان این خانم دعوت می کنم تا معلوم شود چه چیزی را می خواهند از زنان ما بگیرند و چه چیزی را به جای آن پیشنهاد می کنند، آیا این نوع پیشنهادها مبارزه با مردسالاری و احیاء حقوق زنان است؟

۹ - سوره اسراء، آیه ۷۲.

۱۰ - نشریه «نوول ابزرواتور» آغاز سال ۱۹۷۲.

جمع محبت الهی با محبت به همسر

سؤال: آیا محبت زن و شوهر به هم‌دیگر در کنار تمنّای مرد و قبول زن، جایگاهی دارد یا در فرهنگ توحیدی که همه چیز باید برای خدا باشد و فقط هم باید دل را به خدا داد، چیزی به نام محبت بین زن و شوهر جایی ندارد؟

جواب: آری عشق به آن معنا که تمام ابعاد وجودمان نظر به محبوب و معشوق باشد، مخصوص به خداست و عرفا سعی دارند جان خود را با این نوع محبت و عشق پُر کنند. و لذا هیچ محبت و عشقی نباید در عرض محبت به خدا قرار گیرد ولی در طول محبت به خدا محبت به همسر و فرزندان جا دارد، تا آن‌جا که در خبر آمده است حضرت امام حسین علیه السلام می‌فرمودند به محبت رباب و سکینه، خانه‌ای را که در آن رباب و سکینه زندگی می‌کنند دوست دارم، رباب هم بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نه در زیر سایه‌ای استراحت کرد و نه آب خنکی نوشید، زیرا محبوبش حسین علیه السلام باللب تشنه و زیر آفتاب شهید شد، یک سال هم پس از شهادت حضرت، بیشتر زنده نماند.^{۱۱}

چون مرد در مقام حقیقی خود و زن در مقام حقیقی خود هر کدام مظهر لطف الهی به همسر خود می‌باشند، اگر از منیت‌ها آزاد باشند، هیچ کس بهتر از همسر هر کس صفا و پاکی همسرش را نمی‌بیند. اگر زن در جای خودش باشد، برای مرد تمام وفاداری به حقیقت، وفاداری به

همسرش می شود. این در موقعی است که زن در جای خود قرار گرفته باشد.

عایشه می گوید من حسادت می ورزیدم وقتی می دیدم سالها بعد از رحلت خدیجه علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دوستان او را احترام می کرد، کم تر می شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله عایشان را زیر پای کسی بیندازند، اما به عشق خدیجه عبا را زیر پای دوستان خدیجه می انداختند و همواره از او یاد می کردند. به طوری که یک روز گفتم «به جای او که سالخورده بود خداوند زن جوانی به تو داده» پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن سخت خشمگین شد، و فرمود: چگونه این سخن را گفتی؟ سوگند به خدا، خدیجه هنگامی به من ایمان آورد که همه مردم کافر بودند، مرا هنگامی تصدیق نمود که همه تکذیب می کردند».^{۱۲}

منظور عرضم آن است که وقتی زن در جای خود قرار گیرد وفاداری مرد به حقیقت، با وفاداری او به همسرش در یک راستا قرار می گیرد. این وفاداری تا آنجا بود که آنس بن مالک می گوید: «وقتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه می آوردند می فرمود: این هدیه را به خانه فلان بانو ببرید، زیرا او دوست خدیجه علیها السلام بود و به خدیجه علیها السلام علاقه داشت».^{۱۳}

زن چهره‌ی اسم رحمت حق است و رحمت حق همیشه واسعه است، همین که شما از خدا چیزی بخواهید او جواب می دهد. اگر زن متوجه

۱۲ - بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۲.

۱۳ - مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۱۷، نقل از کتاب «حضرت خدیجه، اسطوره ایشار و مقاومت» از مرحوم محمد مهدی اشتهااردی.

باشد که مظهر چنین اسمی است و خداوند از طریق اسم رحمان با او مرتبط است، بر اساس همان صفت با همسر و فرزندان بر خورد می کند و جنبه رحمانی خود را تقویت می نماید و به راحتی آماده پذیرش تمنای مرد می باشد. رحمانی بودن خداوند به این معناست که خداوند تقاضای بندگانش را ردّ نمی کند، مظهر این اسم به نحو خاص، زنان هستند که اگر شرایط طبیعی خود را حفظ کنند، روحیه «خدمت» بر قلب و روان آنها غلبه پیدا می کند و در این رابطه بیشتر احساس بقاء و وجود در خود می کنند، رحمه للعالمین بودن با تکبر نمی خواند. تکبر یعنی حذف طرف مقابل و امکان بروز را از او سلب کردن، در صورتی که زنان در جان خود طالب ایجاد شرایطی هستند که زمینه بروز دیگران فراهم گردد، هویت زن، حفظ این روحیه است و با پذیرفتن تقاضاهای منطقی همسرش جنبه های بالقوه این روحیه بالفعل می گردد و به عنوان یک سرمایه ی قابل پسند در جان زنان نهادینه می شود. عمده این است که زن جای خود را گم نکند و بداند روحیه پذیرش تمنای مرد برکت بزرگی برای او به همراه دارد. آیا درست است که تقاضاهای مرد از زن را به عنوان مسئول نظام کلی خانواده به مردسالاری تعبیر کنیم و به پیشنهادهای امثال خانم سیمون دُوبوار تن دهیم؟ در آن صورت چه هویتی از زن باقی می ماند.

زن و روحانیت رحمانی

عمده آن است که همان طور که زن متوجه است مرد وسیله تکمیل نیازهای روحی و اقتصادی اوست تا بتواند وظیفه خود را در بستر خانه به

خوبی به انجام برساند، مرد هم متوجه باشد، زن وجودی است که خداوند خلق کرده تا بتواند عامل تکمیل نیازهای او باشد و در آن راستا تمناهای او را برآورده کند. موضوع برآوردن نیازهای شهوانی یکی از تمناها است ولی اصل نیست. در راستای حفظ روحیه رحمانی زن روایت است که اگر مرد در روی شتر از زن تقاضای ارتباط کرد زن اجابت کند.^{۱۴} ولی اصل مسئله خیلی بالاتر از این حرف‌هاست، روحیه پذیرش تمنای مسئول خانه مطرح است که در آن مورد خاص هم قابل تحقق است. البته این کار سختی است که زن، روحیه پذیرش تمنای مرد را در خود نهادینه کند، و اگر خود زن این جایگاه را برای خود بشناسد می‌تواند خود را در این راستا رشد دهد، و این چیزی است که شیطان به شدت مانع تحقق آن می‌شود. پذیرش تمنا راه ارتباط با اسم رحمت پروردگار است نه راه ارتباط با اسم قاصم الجبارینی خداوند که بر اساس آن اسم، پشت هر جباری را می‌شکنند. روحیه غلبه‌ی رحمت از زن چهره‌ای در راستای پذیرش تمنا و تقاضای مرد می‌سازد که روایات توصیه می‌کند در هر صورت اذن همسر خود را بطلبد. روایت‌هایی که می‌گویند نباید زن و مرد نسبت به هم‌دیگر حیا کنند به جهت آن است که حیا مربوط به جایی است که از یک طرف امید پذیرش تمنا نباشد و از طرف دیگر هم روحیه‌ی پذیرش آن تمنا در میان نیست.

وقتی یک سازمان بخواهد اداره شود باید کارها تقسیم شود، حال اگر کارها بر اساس استعدادهای افراد تقسیم شود علاوه بر آن که کار آن

مجموعه به خوبی جلو می‌رود، هر کس هم در انجام وظایف خود احساس آرامش می‌کند و در این راستا فرمود: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛^{۱۵} مردان عامل قوام زنان هستند به جهت امتیازاتی که هر کدام دارند و به جهت آن که مردان از مال خود برای زنان خرج می‌کنند. زیرا قبلاً عرض شد شریعت در هیچ مورد ظلمی به زنان روا نداشته، بلکه بر عکس، چون زنان مسئول تربیت روحی خانواده اند باید گرفتار مسائل اقتصادی نباشند تا بتوانند با روحی آرام و وظیفه خود را انجام دهند. مشکل وقتی پیش می‌آید که ملاک ارزیابی ارزش‌ها به هم بریزد و ارزش «قدرت» بر ارزش «خدمت» فزونی یابد و یا بخواهیم خدمت را با ارزش پول اندازه‌گیری کنیم. حتی اگر دقت بفرمائید در تفاوت «دیه‌ی» مرد و زن جانب زن رعایت شده تا اگر مرد خانواده به قتل رسید دیه مناسبی برای زن بماند، و لذا دیه مرد را دو برابر زن قرار دادند، چون دیه را به باقی مانده مقتول می‌دهند و نه به خود مقتول. و موضوع به مسئله اقتصادی زن بر می‌گردد و نه به شرافت مرد تا بگوئیم چرا دیه زنان و یا ارث آن‌ها نصف مردان است. زن می‌تواند تجلّی اسم جلال و جمال الهی باشد، که از جهت زیبایی‌هایش، مظهر جمال حق و از جهت دوربودن از دسترس نامحرم، مظهر جلال الهی باشد. و از آن طرف هم مرد برای زن می‌تواند مظهر اسماء گوناگون الهی باشد و عظمت حق را به نمایش بگذارد، چیزی که شما با ذکر «سبحان الله» در قلب خود می‌پذیرید. و در همین راستا رسول

خدا ﷻ می فرماید: «لَوْ كُنْتُ أُمُّ أَحَدٍ أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِرَوْجِهَا»؛^{۱۶} اگر بنا بود دستور سجده برای احدی بدهم دستور می دادم زن برای شوهر خود سجده کند. این همان است که عرض شد وقتی زن و مرد در جایگاه حقیقی خود دیده شوند تمام وفاداری به حقیقت، وفاداری به یکدیگر می شود. به شرطی که حجاب منیت مانع نظر به کمالات همدیگر نشود. به زنان می فرماید اگر هویت خود را جستجو می کنید، در راستای تسلیم در برابر هیئت همسران که مظهر مقام عقل کل است - در مقابل نفس کل - آن هویت را بیابید. همان طور که هر انسانی در حالت کلی تر هویت خود را در بندگی خداوند جستجو می کند و هر چه در راه بندگی خدا موفق شود، احساس می کند به خود اصیل خود نزدیک تر شده است. در چنین دستگاہی پذیرش حکم شوهر برای زن عین شکوفا شدن است و نه حقارت. لازمه درست دیدن موضوعات نگاه عرفانی به موضوعات است، اگر به یک عارفی بگوئی خدا مقدر فرموده است که سهم تو از دنیا نصف سهم برادرت باشد، هزار نکته باریک تر از مو در این حکم می یابد، چون اولاً: متوجه است صادر کننده حکم، خدایی است حکیم، ثانیاً: خدای حکیم تمام اراده اش در رشد دادن بنده اش می باشد پس حتماً در این حکم لطفی هست. اگر زن ها بر اساس روحیه لطیف خود در امورات خود در منظری عرفانی قرار نگیرند اولین مشکیشان این است که چرا ارث ما نصف ارث مردان است! اما حالا یک عارف که مقصد و مقصودش رفع حجاب بین خود و مولایش هست، مگر

فقر و غنا و یا اساساً دارایی دنیا برایش مطرح است؟ اسلام چنین انتظاری از زن دارد که در دنیایی بالاتر از اقتصاد نفس بکشد. خدا کمک کند و خودمان هم حواسمان جمع باشد که به دست خودمان زنان را از بین نبریم و آن‌ها را با انداختن در امور اقتصادی بی‌مقدار نکنیم، زنان هم باید متوجه باشند، وقتی خداوند لباس و مسکن و غذای آن‌ها را به عهده مردان قرار داده است پس دغدغه این امور را نداشته باشند، چه همسر داشته باشند چه نداشته باشند، چه کار داشته باشند و چه کار درآمده نداشته باشند، در هر حال همچون عارفی زندگی کنند که مطمئن به حمایت خداوند است و در اصلاح رابطه بین خود و خدا بکوشند و منتظر باشند تا خدا چه پیش می‌آورد. وای و صد وای اگر موضوعات از منظر الهی خودش دیده نشود، آن وقت تمنای مردان از زنان به صورت تحکم دیده می‌شود. البته یک روح با صفا، تحکم را هم به تمنا تبدیل می‌کند بر عکسِ عده‌ای که تمنا را به صورت تحکم می‌بینند. انسانهای بزرگ عموماً به جایگاه تکوینی حادثه‌ها نگاه می‌کنند و لذا دیگر کاری ندارند این خانم یا این آقا با چه الفاظی حرف خود را می‌زند، متوجه‌اند از چه جایگاهی این حرف زده می‌شود. گفت:

نظر را نغز کن تا نغز بینی گذر از پوست کن تا مغز بینی
آن مردی که با تحکم با همسرش سخن می‌گوید خطا کرده اما شما چرا ماوراء این ظاهر، متوجه تقاضای او نمی‌شوید؟ عین همین بحث برای مردها هم هست اما چون فعلاً خطر فمینیسم زنان را نشانه رفته است، ضرورت دارد در این وادی موضوع را ادامه دهیم. چرا که فرهنگ مدرنیته

همه اعضاء خانواده را نشانه رفته است، اعم از زن و مرد و فرزندان، و البته و صد البته توصیه‌ی ما به برگشت به گذشته نیست، بلکه عبور از ظلماتی است که فعلاً در آن قرار گرفته‌ایم.

وقتی زن و مرد در منظری متعالی به زندگی و به همدیگر نگریستند زندگی بستر ریزش رحمت الهی خواهد شد، همان نگریستنی که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «انَّ الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ نَظَرَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرَ الرَّحْمَةِ»^{۱۷} چون مردی به زنش و زنش به وی از روی مهر بنگرند، خداوند بزرگ آن دو را با دیده مهر بنگرد.

با توجه به چنین نگاهی است که ما مسلمانان در انجام وظایفمان در خانه با همسرمان معامله نمی‌کنیم، ما در انجام وظایفمان به وظیفه می‌نگریم که در آن هویت خود را تثبیت کنیم، هرگز به همدیگر نمی‌گوئیم چون شما به وظیفه خود عمل نکردید من هم به وظیفه خود عمل نمی‌کنم، چون در ترک وظیفه عملاً ترک هویت خود را دامن زده‌ایم.

در آخر خوب است خلاصه مقاله‌ای را که یکی از خواهران در یکی از سایت‌های خبری نوشته بودند به عنوان حُسن ختام این جا بیاورم. ایشان می‌فرمایند:

«در خبرها آمده بود قرار است رانندگی اتوبوس‌های شهری را زنان به عهده بگیرند. ظاهر خبر نشان می‌دهد ما گرفتار جنگی شبیه جنگ‌های اول و دوم جهانی شده و همه مردان و پسران خود را به جبهه‌ها فرستاده‌ایم و همه کارها روی زمین مانده‌اند و از زنان استعدا!

کرده‌ایم بیایند و این کارها را انجام بدهند تا یک وقت خدای ناکرده، مسافرها توی خیابان‌ها روی زمین نمانند و کالاها از کرانه‌های خلیج فارس به سواحل دریای خزر نرسند.

یکی از اشکالات عمده و بسیار خطرناک فرهنگی ما، افراط و تفریط است و به یک معنی «فمینسم» زدگی ما است. روزگاری بر خلاف آموزه‌های اسلام زنان را برای هیچ کاری شایسته نمی‌دانیم، و زمانی دیگر چنان عرصه را برای آزادی‌های از نوع پیشرو و آوانگارد باز می‌گذاریم که به طرفه‌العینی مقام بسیار مهم جهانی مصرف لوازم آرایش و جراحی پلاستیک بینی و... را به دست می‌آوریم! گاهی خواهر و برادر را در خیابان به جرم این که کنار هم راه می‌روند، می‌گیریم، تا بیایند ثابت کنند محرم هستند، و گاهی چنان مرزهای محرم و نامحرم را از میان برمی‌داریم که خدا را شکر همه اهالی کشور خواهر و برادر یکدیگر می‌شوند. گاه برای قبول شدن دختران در دانشگاه‌ها که خود بهتر از هر کسی به محصولات نهایی آنها واقفیم، جشن می‌گیریم و گاه از بالا رفتن توقعات بی‌معنی و میل به مصرف‌زدگی و بی‌میلی جوانان به ازدواج سخن می‌گوییم؛ زیرا به کلی از اصولی که دین جهت تعریف زن و مرد در اختیار ما گذارده غافلیم.

شما خوب می‌دانید در جامعه‌ای که از بی‌کاری در سطح گسترده، در رنج است، گرایش خانم‌ها به کارهای سخت و دشوار مردان، نه تنها فضیلت نیست بلکه به شدت هشداردهنده است. به شکلی کاملاً واکنشی و عصبی، کارهایی را که ظاهراً انجام آن‌ها توسط زنان ناممکن به نظر می‌رسند، به عنوان جلوه‌های اصلی «آزادی زنان»

مطرح می‌سازیم، غافل از اینکه ارائه کنندگان این نظریه‌ها، نه هرگز خود پشت تریلی و کامیون نشسته‌اند و نه هرگز اضطراب ناشی از سرگردانی فرزندان‌شان را در مهد کودک‌ها یا پشت درهای بسته خانه‌ها برای لحظه‌ای تجربه کرده‌اند.

جنبش بسیار قوی و فعال «فمینیسم» در سراسر جهان، با ترفندهای گوناگون توانسته است زنان را از وظیفه اصلی خود یعنی «مادری کردن» و «ایجاد تعادل و آرامش محیط خانواده به عنوان اصلی‌ترین نهاد اجتماعی» جدا کرده و به کارهای ظاهراً مهم و در واقع نمایشی بگمارد. بدیهی است ارتقای سطح سواد و بینش سیاسی و اجتماعی در زنان، به تقویت روحیه خودباوری و استقلال در جامعه می‌انجامد، اما بن‌بست‌هایی که بر سر راه بشر امروز قرار گرفته به نیکی نشان می‌دهد که وانهادن وظایف اصلی زن و مرد به نهادهای دیگر یا به یکدیگر و جابجایی ارزشهای حقیقی با ارزش‌های صوری، حاصلی جز اضطراب دائمی، فرار از ارزش‌های اخلاقی، اتلاف وقت و عمر و نهایتاً آشفتگی‌ها و بی‌سرو سامانی‌های عمیق، نداشته است. فرزندان در خانه‌های عاری از حضور و گرمای وجود مادر، گرفتار انواع نگرانی‌ها و اختلافات روحی شده‌اند که نهایتاً به گسترش بزهکاری‌ها، بی‌بند و باری‌ها و اعتیاد به مواد مخدر منجر شده است.

زنان در چنین شرایطی به کلی از ویژگی‌های مادرانه‌ی تعدیل‌کننده و ملاطفت‌آمیز خود به دور افتاده و تبدیل به موجوداتی مضطرب و زیاده‌خواه شده‌اند تا از رهگذر ارضای نیازهای روحی از طریق مصرف بیشتر، در خدمت پرکردن جیب‌های سرمایه‌داران قرار گیرند.

و مادران را که علی القاعده نباید گرفتار مسائلی چون مصرف‌زدگی و تجمل‌گرایی باشند، به زیور این خصائل بیاریند!

اشکال این جاست که ما بر خلاف فرهنگ اصیل ملی و دینی خود، در مسائل فرهنگی از دیگران خط می‌گیریم و به جای الگو قرار دادن بزرگان دین و ادب و فرهنگ خود که بیش از هر چیز در عرصه‌ی تربیت فرزند و همدمی با شوهر خویش و حفظ امنیت و آرامش روانی خانوادگی تلاش می‌کردند، ارزش‌ها را به نوعی، با توانایی اقتصادی برابر می‌گیریم و به جای تقدیس زنانی که توانسته‌اند با نهایت کرامت و بزرگواری، فرزندان خوبی پرورش بدهند و با زمینه‌سازی برای حفظ ثبات و آرامش خانواده، خطرترین وظیفه اجتماعی را به سرانجام برسانند، فعلاً دنبال آن هستیم که بر تعداد زنان کامیون‌دار و بکسور و قهرمانان کاراته و کشتی و فوتبال بیفزاییم و کمترین توجهی به نیازهای فطری زنان و مردان نداشته باشیم تا اگر ۳۰ سال بعد به همان جایی رسیدیم که غرب امروز رسیده، طبق معمول گناه را به گردن داور بیندازیم!».

«و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

زن؛ قدرت یا خدمت؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

می‌کنم و امیدوارم این حقیقت آسمانی که در آسمان منصوره بود و ظهور زمینی کرد و فاطمه و عامل نجات از آتش شد، تولدش هدیه‌ای باشد برای ما تا به مدد نور آن حضرت راه ارتباط با آسمان را پیدا کنیم.

جایگاه تاریخی فمینیسم

اگر بخواهیم بدون مقدمه به یکی از مسئله‌های قرون معاصر تحت عنوان فمینیسم یا «نهضت احیاء حقوق زنان» نگاهی بیندازیم، باید ابتدا متوجه اهمیت این موضوع باشیم که امروزه مسئله مهمی نسبت به تعریف زن در دنیا مطرح شده است. حدود هفتاد سال پیش در راستای توجه به حقوق زن، مکتبی به صحنه آمده که اگر درست بررسی نشود شاهد حضور نگاه فرهنگ غرب به زن در ذهن و فکر نظام اجتماعی خود خواهیم شد و بر سر خانواده‌های ما همانی خواهد آمد که بر سر خانواده در دنیای غرب آمد. مسئله روز زن به همان اندازه که می‌تواند یک بازخوانی صحیح از نقش و موقعیت زن در دوران جدید باشد، خطر فرو افتادن در نگاهی که فرهنگ غرب برای زن تعریف کرده است را نیز به

همراه دارد. نگاهی که بیش از همه خود زنان از آن آسیب می‌بینند و عامل فروافتادن آن‌ها در بستری خواهد شد که سرمایه‌داران غربی جهت ادامه حیات خود آن را مدیریت کنند.

سرمایه‌دار غربی در حدود ۷۰ سال پیش متوجه شد که در غرب نهضتی توسط زنان برای نجات خود از دست نظام سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری است، زیرا اساساً انقلاب صنعتی با انگیزه استثمار کارگران به خصوص کارگران زن صورت گرفت، به این صورت که نظام سرمایه‌داری حساب کرد اگر بخواهد کارخانه‌های بزرگ داشته باشد باید کارگرانی که طالب دست‌مزد بسیار کمی باشند در اختیار بگیرد و زنان جهت این امر بیشتر مورد هدف بودند و بر اساس همین نقشه شعار آزادی زنان را سر دادند، ولی قصد آن‌ها آزادی زنان از نظام خانواده بود تا آزاد از امر و نهی شوهرانشان بتوانند در اختیار برنامه سرمایه‌داران قرار گیرند.

پس از دویست سال ظلم و استثمار، همان فرهنگ سرمایه‌داری متوجه یک نحوه خود آگاهی در زنان غربی شد که بنا دارند خود را از بند سرمایه‌داران آزاد کنند. اصل قضیه چیز بدی نبود زیرا زنان غربی می‌خواستند برای نجات خودشان از استثمار بسیار کشنده‌ای که سرمایه‌داران غربی بر آن‌ها تحمیل کرده بودند، نجات پیدا کنند. ولی از آن جایی که سیاستمداران غربی سال‌های سال در جایگزینی هر جریان باطلی به جای جریان حق مهارت پیدا کرده بودند در این موضوع هم بیکار نشستند.

فرهنگ سرمایه‌داری غربی جایگزینی را در بسیاری امور انجام داده است، مثلاً در مورد پدیده‌ی روزنامه، حدود صد سال پیش در غرب عده‌ای با انگیزه‌ی خدمت به مردم تلاش کردند با به صحنه آمدن صنعت چاپ حرف‌هایشان را بزنند، و از طریق روزنامه نکات اجتماعی سیاسی مربوط به جامعه را در اختیار مردم بگذارند، ولی سرمایه‌داران با به‌دست گرفتن عنوان روزنامه‌های بزرگ به شدت حرف‌های خود را جایگزین حرف‌هایی کردند که روشنفکران قصد گفتن آن را داشتند. این است که شما امروز یک روزنامه از روزنامه‌های مهم دنیا را نمی‌شناسید که در دست سرمایه‌داران نباشد، در صورتی که اصل کار این نبود. روزنامه یعنی وسیله‌ای که مردم بتوانند از طریق آن حرف روز خود را بزنند و بشنوند و صدای اعتراضشان را از آن طریق اعلام کنند ولی سرمایه‌داران آمدند و جهت‌گیری آن‌ها را به‌دست گرفتند به طوری که در حال حاضر اکثر روزنامه‌های مهم دنیا دست سرمایه‌داران مهم دنیا است و خبر آن چیزی است که آن‌ها تشخیص دهند.

وقتی متوجه شدیم سرمایه‌داری غربی در بسیاری از موارد گاه به‌جای سرکوب نهضت‌ها، در عین همراهی ظاهری، آرام آرام اهداف دیگری را جایگزین اهداف اصلی آن جریان‌ها می‌کنند و از این طریق حیات خود را حفظ می‌نمایند، می‌توانیم بسیاری از جریان‌های معاصر را درست تحلیل کنیم. به عنوان مثال کارگران در اروپا، اتحادیه‌ای تشکیل می‌دهند تا اجازه ندهند نظام سرمایه‌داری حقوق آن‌ها را تضییع کند، ولی نظام سرمایه‌داری حساب می‌کند اگر جریان اعتراض کارگران ادامه پیدا کند چیزی برای

ادامه‌ی حیات آن‌ها نمی‌ماند، حاضر می‌شود ابتدا امتیازهایی به آن‌ها بدهد ولی با نفوذ در اتحادیه‌های کارگری شعارهایی را جایگزین شعارهای اصلی می‌کند که عملاً اهداف اصلی اتحادیه‌های کارگری گم می‌شود. اتحاد کارگری در ابتدا نفی سرمایه‌داری را شعار می‌دهد ولی در ادامه، شعارشان رفاه بیشتر برای کارگران می‌شود و در شعار دوم استثمار کارگران ادامه می‌یابد، منتها چانه‌زنی بین کارگر و کارفرما شروع می‌شود که این حالت برای نظام سرمایه‌داری خطرناک نیست چون همیشه سرمایه‌دار سوار است و همه‌ی نهادهای تصمیم‌گیری در اختیار اوست.

جایگزینی شعارهای انحرافی

در مسئله نهضت زنان نیز همین روش به کار برده شد. دیدند زنان دارند بحث احقاق حقوق و احیاء حق زن را سر می‌دهند، واقعا هم حق زنان، از همه جهت لگدمال شده بود به‌خصوص که موضوع عدم رعایت حقوق زنان در غرب دارای پیشینه‌ی تاریخی است به طوری که مثلاً تازه در سال ۱۹۱۸ پارلمان فرانسه حق رأی به زنان می‌دهد و این در حالی است که آمریکا و دیگر نظام‌های سرمایه‌داری از طریق بیگاری کشیدن از زنان پایه خود را محکم کرده‌اند. اگر از قبل، بحث حق رأی زنان مطرح بود نظام صنعتی نمی‌توانست پایه‌های خود را محکم کند، حالا که از یک طرف پایه‌های نظام سرمایه‌داری محکم شده و از طرف دیگر جامعه زنان به خود آمده‌اند و در حال بیداری هستند، قبل از آن که حرکتی همه‌جانبه انجام گیرد و کار از دست نظام حاکم در رود، فرهنگ سرمایه‌داری

پیش قدم می شود و با جایگزینی شعارهای دلخواهش جریان را به نفع خود مصادره می کند و چنانچه عرض کردم این هنرِ همیشگی نظام سرمایه داری غرب است و راز ماندگاری آن نیز در همین روش است. می خواهم نتیجه بگیرم که ابتدا جریان مثبت احقاق حق زنان در غرب مطرح شد، ولی بعداً یک جریان منفی در دل آن نهضت با همان شعار احقاق حق زنان جلو آمد و جای آن را گرفت و از این به بعد به اسم آزادی زنان، میدان بی بند و باری جنسی را برای زنان فراهم کردند و شعارها افتاد دست زنان معترضی که می گفتند مثلاً: چرا مردان می توانند رفیقۀ داشته باشند ولی زنان نمی توانند علاوه بر شوهرانشان، رفیق های دیگری هم داشته باشند! و از این طریق فرهنگ سرمایه داری توانست شعار احقاق حقوق زنان را از دست انقلابی های اصلی برآید، و لذا با طرح شعارهای انحرافی، انسان های متعهد نیز کنار کشیدند.

به اسم «احیاء حقوق زنان» فرهنگ خطرناک شهوت زدگی نهادینه شد، به طوری که امروزه شعار آزادی زنان مساوی با آزادی زنان در بی بند و باری است. البته امروزه هنوز هم زنانی در دنیا هستند که در رابطه با احیاء حقوق زنان فعالیت می کنند ولی در حال حاضر فرهنگِ جهت دادن به شعار احقاق حقوق زنان با طرح شعارهای انحرافی در دست سرمایه داران است. در دنیا بزرگ ترین سمینارها را به اسم احقاق حقوق زن برگزار می کنند و شعارهای ارزش مندی هم سر می دهند ولی بعد که سر حساب می شوی می بینی کل جریان از ابتدا تا انتها و حتی در صدور

۶۰ زن، آن گونه که باید باشد

قطع نامه، توسط جریان سرمایه داری اداره می شود و با شعارهای جایگزین، روح موضوع ذبح می گردد.

پس از روشن شدن موضوع فوق حال سؤال این است که ما در رابطه با موضوع احیاء حقوق زنان چه باید بکنیم؟

بنده نمی خواهم بحث مفصلی در موضوع جایگاه زن داشته باشم ولی این را بدانید که در حال حاضر مسئله زن مسئله ای است که اگر ما و به خصوص خود زنان به صحنه نیایند و در شرایط جدید با موضوع درست برخورد نکنند، به اسم احقاق حقوق زن، قربانی می شوند و آسیب زیادی متوجه آن ها خواهد شد. من در حدّ ظرفیت این بحث طرح موضوع می کنم تا عمق مسئله شناخته شود و روشن شود خطر از کجا ما را تهدید می کند تا بهتر بتوان راه حل ها را بررسی کرد. ابتدا باید روشن شود از طریق نهضت به اصطلاح احقاق حقوق زنان، و بر اساس شعارهایی که داده می شود شدیداً خانواده های ما مورد تهدید قرار می گیرند. و این در حالی است که بقای اسلام در جامعه ی اسلامی به حفظ خانواده است، به آن روشی که اسلام مطرح کرده و لذا اگر خانواده های ما به روش های غربی روی آوردند حتماً اسلام از نظام اجتماعی ما رخت برمی بندد، زیرا که اسلام در یک جامعه با خانواده ی اسلامی می آید و با خانواده حفظ می شود.

کمال زن با حفظ زن بودن

خداوند در قرآن در مورد خانواده و تعریف صحیح آن و این که جایگاه زن و مرد در خانواده جایگاه خاصی است، می فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ ۚ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱ و آنچه را خداوند به سبب آن بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده آرزو مکنید. برای مردان است آنچه کسب کرده اند، و برای زنان است آنچه کسب کرده اند، و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی داناست.

می فرماید ای آدم ها، چه زن و چه مرد، هیچ کدام آرزوی چیزی را که خدا به دیگری داده نداشته باشید، هر کدام از زن و مرد بهره ای از آنچه کسب کرده اند می توانند ببرند، به جای آن که امتیازهای همدیگر را بخواهید، «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ از فضل خدا چیزی را بخواهید که شما را در بهره بردن در آن چه به شما داده است موفق گرداند. همین طور که مثلاً به جناب عالی یک هوش بیشتری از بقیه داده، و به آن دیگری قدرت بدنی بیشتر داده است، می فرماید آرزوی قدرت بدنی او را نکن بلکه از خداوند بخواه که بتوانی از هوش خود بهره برداری درستی بکنی. می فرماید: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا»؛ هر مردی یک نصیبی و یک نتیجه ای دارد از آن چه که کسب می کند «وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ»؛

هر زنی هم از آنچه که کسب کرده یک نصیبی دارد. مرد در مردبودنش اگر فعالیت کند در همان راستا نتایجی به دست می آورد و از زندگی بهره اش همانی است که با مردبودنش و بر اساس تلاش به دست می آورد. زن هم در زن بودنش اگر تحرک و تلاش بکند در همان راستا از زن بودنش بهره ی لازم را می برد. لذا می فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ آن چیزی را که خداوند به دیگری بخشیده برای خود آرزو نکنید. خداوند کمالاتی به مرد داده است که مرد از طریق همین کمالات می تواند از زندگی اش نتیجه بگیرد. یک کمالاتی را هم به زن داده است که او هم از همان طریق می تواند کمالات مخصوص به خودش را به دست آورد. اگر مردان کمالاتی را آرزو کنند که زنان با زن بودنشان به دست می آورند به مشکل می افتند. اگر زنان هم کمالاتی را بخواهند که مردها با مردبودنش می توانند به دست آورند، به مشکل می افتند، چون آنچه برای مردان کمال است معلوم نیست برای زنان کمال باشد. اگر کسی بتواند کمی در فضای معنوی این آیه زندگی کند، به راحتی می فهمد خطر بعضی از شعارهایی که در مورد زنان می دهند چه اندازه با ساختار روحی و جسمی زنان در تضاد است. آیه می فرماید هر کدام از زن و مرد سعی کنند خودشان باشند و در همان بستری که هستند حرکت به سوی کمال را شروع کنند. «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» به همین معنی است، که ای زنهای شما مرد بودن را نخواهید و ای مردها شما زن بودن را نخواهید. شما «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ از خدا کمالات متناسب با خودتان را بخواهید، ابتدای آیه فرمود: آرزو نکنید آنچه را که خداوند به هر کدام

از شما به عنوان زن و مرد داده، شما از خدا کمالات خودت را آرزو کن. میل کامل شدن در بستری را که خداوند برایت قرار داده است داشته باش، ولی میل مرد شدن یا زن شدن را نداشته باش، به طوری که زن کمالاتی که مربوط به مردان است دنبال کند و برعکس. در آخر آیه علت این که باید این نوع توفیق را از خدا بخواهد روشن می کند و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ خداوند به هر چیزی دانا است، و لذا کمال هر چیزی را می داند. او داناست به این که زن اگر چه چیزی به دست بیاورد برای او کمال است و احساس می کند به مقصد رسیده است و چه چیزی را اگر به دست بیاورد برای او کمال نیست و احساس می کند به مقصد نرسیده است. پس کمال خود را از خدا بخواه، چون کمال هر کس در رسیدن به مقصدی است که خدا در جلوی پای او قرار داده است. خداوند حقیقت هر فردی و این که نیاز و کمالش به چیست را می شناسد، پس همان را از خدا بخواه .

نگاه قرآن را مقایسه کنید با آن بینشی که در نهضت های به اصطلاح احقاق حقوق زنان می خواهد به اسم تساوی زن و مرد عملاً زنان را با ارزش ها و اعمال مردان ارزیابی کند، در حالی که نه نیازهای واقعی زنان را می شناسند و نه نیازهای واقعی مردان را. خداوند است که می داند کمال واقعی زن و مرد کدام است و بر همان اساس بستر رسیدن به آن کمال را تعیین می کند. آیا به قول غربی ها خرد بشری برای به کمال رساندن بشر کافی است؟ و یا آن طور که ما معتقدیم خرد بشری آن است که بفهمد دین خدا راه رسیدن به سعادت است و عقل و خرد بشر برای تدبّر در دین

است. در سمینار زنان جهان در فرانسه دغدغه آن سمینار این بوده که چرا مردها می توانند چند زن بگیرند ولی زنان نمی توانند چندتا شوهر بکنند؟ ما فعلاً بحث در خوبی و بدی موضوع نداریم، بحث ما این است که اگر زن بتواند چند شوهر بکند آیا آن وقت به کمال مربوطه اش دست می یابد؟ آیا خداوند چون ابعاد روحی زن را می شناخته و می خواسته است که به کمال مربوطه اش دست یابد می فرماید چند شوهر نکند یا این که خدا می خواسته زن را محدود نماید؟ این اشکال علاوه بر موضوع گم شدن ارتباط نسل هاست که دیگر در چند شوهری زنان، هیچ کس نمی داند پدرش چه کسی است. دین با علم الهی به ابعاد کمالی زن، موضوع را بررسی می کند، ولی نهضت زنان جهان با خرد و عقل بشری مرد و زن را بررسی می کند، آن هم از دید میل های سطحی و احساسی.

مگر کار مردان درست است که هرطور و هرچند همسر که خواستند اختیار کنند، یا اسلام برای موضوع چند همسری شرایط خاص گذاشته است؟ به قول علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» وقتی در جامعه زنان بسیاری بی شوهر باشند در آن شرایط است که اسلام اجازه می دهد مرد با آن زنان ازدواج کند تا علاوه بر سرپرستی آنها، از خطر به فساد افتادن آنها در جامعه جلوگیری نماید. وقتی زنان بی شوهر در تحت سرپرستی مرد خاص قرار نگیرند خطر به انحراف کشیدن مردان زیادی نیز هست و لذا همان خانمی که مانع همسر دوم شوهرش می شود زمینه ی آلوده کردن شوهر خود و شوهر بقیه زنان را از جهتی فراهم کرده است. آیا جواز ازدواج با بیش از یک همسر در شرایط خاص، به نفع مردهاست و یا به نفع زن ها؟ وقتی

معلوم نباشد این کودک فرزند کدام مرد است، علاوه بر عقده روانی که برای آن کودک پیش می‌آید، این فرزند را چه کسی نگهداری کند؟ باید طلبکار کدام مرد شد که خرج زندگی او را بدهد؟

نکات فوق از آن جهت مطرح شد تا معلوم شود گاهی خرد و عقل بشری بدون هدایت شریعت الهی چه راه‌های خطرناکی را مطرح می‌کند، و گرنه بحث چند همسری باید در جای خود بحث شود. مگر دین اجازه می‌دهد که همین طور هر کس خواست هر تعداد زن که بخواهد بگیرد. این‌ها سوءاستفاده کردن از آیات الهی و احکام پروردگار است. رسول خدا می‌فرماید: «تَرْوَّجُوا وَ لَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الذَّوَاقِينَ وَ لَا الذَّوَاقَاتِ».^۲ زن بگیرید و طلاق مدهید زیرا خداوند مردانی را که مکرر زن گیرند و زنانی را که مکرر شوهر کنند دوست ندارد.

مردان و قوام خانواده

عمده‌ی بحث ما فعلاً دقت در آیه مورد بحث، یعنی آیه ۳۲ سوره نساء است که می‌فرماید: آرزوی آن چیزهایی را که به بعضی از شما داده تا هر کدام از جهاتی نسبت به همدیگر برتری داشته باشید، نکنید. برای مردان با حفظ مرد بودن خود نصیب و بهره‌ای است که در راستای مرد بودنشان به دست می‌آورند، و برای زنان نیز نصیب و بهره‌ای است که در راستای زن بودنشان به دست می‌آورند، و از خدا بخواهید که آن بهره را از شما دریغ ندارد. خداوند از این طریق راه کمال هر کس را به او نشان می‌دهد.

ولی متأسفانه به جای این که روزنامه‌ها و اهل قلم زنان و مردان را متوجه چنین نکاتی بکنند که آیات الهی در اختیار ما گذاشته‌اند، موضوع مخصوص کردن جایگاه زن و مرد را یک نوع محدودیت قلمداد می‌کنند، و اصرار دارند زنان می‌توانند مانند مردان همان تمناها و شخصیت را داشته باشند و اگر بگویی بعضی از کارها مردانه است، می‌گویند شما می‌خواهید زنان را محدود کنید، آیا کمالاتی که برای مردان کمال است عیناً همان‌ها برای زنان کمال است؟ و یا به تعبیر قرآن «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ ای زنان و مردان به دنبال آن کمالاتی نباشید که خداوند به طور متقابل هر کدام را بر اساس آن بر دیگری برتری داده است. مشکل و معضل بعضی روزنامه‌های ما این شده که چرا زن‌ها فوتبال نکنند. این فرهنگ فرهنگی است که برای زنان، مرد بودن را می‌خواهد و مرد نبودن را برای زن محدودیت به حساب می‌آورد. آیه فوق می‌فرماید: تو آن چیزی را که نردبان کمال خودت هست و خدا به تو داده، بشناس و بپذیر و سپس از خدا کمال بیشتر را در همان راستا بخواه، با هوس خود تمنای مرد بودن نکن. این یکی از حیل‌های فرهنگ سرمایه‌داری بود که نهضت احیاء حقوق زنان را در بستری انداخت که گرفتار چنین شعارهایی بشود، و به عنوان دفاع از حقوق زن، شعارها این شد که زنان باید مثل مردان فوتبال کنند و به راحتی مشروب بخورند و قمار کنند و سیگار بکشند و چند رفیق داشته باشند.

قرآن سپس به جایگاه زن و مرد در خانواده می‌پردازد و می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ

أَمْوَالِهِمْ»؛ مردان قوام زنانند به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و نیز به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند. یعنی بر اساس آن که به هر کدام برتری هایی دادیم، در همان راستا و به جهت آن که مردان مسئول امور اقتصادی خانه اند، مسئولیت خانه به عهده ی مردان است. همان طور که زن ها را امتیازاتی دادند تا در این مسئولیت کمک کار مردان باشند، و در همین راستا به مردان امتیازاتی داده اند که قوام زنان و خانواده باشند و در مسئولیت تربیتی زنان کمک کار آن ها باشند. مثل این که بنده معلم هستم و آن آقا مکانیک است، او باید ماشین سواری مرا تعمیر کند و من هم فرزند او را درس بدهم، آن آقای مکانیک می شود قوام من در تعمیر ماشین و من هم می شوم قوام او در تعلیم به فرزندش، آیه می فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ قوام زنان به مردان است در دو چیز؛ یکی «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ به جهت توانایی های خاص که در مسئله خانواده به مرد داده اند و لذا مرد باید مسئولیت خانواده را بپذیرد. مثل شجاعت که در اثر آن مرد بتواند جلوی دشمن بایستد و مانع تجاوز به زن خانه شود و حتی خود را به کشتن دهد ولی اجازه ندهد به حریم خانواده تجاوز کنند.

در قبال ظرائفی که برای تربیت فرزند به زن دادند، توانایی هایی هم برای مدیریت خانواده به مرد دادند. حالا چرا مرد باید مدیر خانواده باشد؟ یکی به دلیل خصوصیتی که عرض شد و دیگر «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ به جهت آن که خرج خانه به عهده ی اوست. و لذا برای انجام مسئولیتی که به عهده دارد باید اختیاراتی نیز داشته باشد.

می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ همه بحث در اینجاست، می‌فرماید: می‌دانی چرا مرد باید مسئولیت خانه را به عهده داشته باشد؟ به جهت این که توانایی‌هایی به مرد داده که به زن نداده است و یک استعدادهایی به زن داده که به مرد نداده است. حالا به جهت این که در اداره خانه توانایی‌های خاص به مردها داده‌ایم، آن‌ها عامل قوام زنان خواهند بود. جمله‌ی «بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ به این معنی است که امتیازات متقابل است. مثل مکانیک بودن آن آقا و معلم بودن بنده. یک توانایی به این آقای مکانیک دادند که واقعا من ندارم، یک توانایی‌هایی هم من دارم و استعداد آن در من هست که او ندارد. اگر به بعضی استاد کارها بگویند یک ساعت در این اتاق بنشین و این کتاب را بخوان، حاضر است بیست ساعت کار کند ولی یک ساعت مطالعه نکند. خوب توانایی‌های بشر فرق می‌کند. مطالعه و تمرکز روی مطالب که برای بعضی مطلوب است، برای بعضی بسیار سخت است. و برعکس؛ می‌فرماید: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ خداوند به هر کدام از آن‌ها امتیازی داده تا در خدمت دیگری باشد. به عبارت دیگر این عبارت می‌رساند که زن و مرد نقص‌های هم‌دیگر را رفع می‌کنند. حال طبق این قاعده، مردها باید مدیر خانه باشند و از این طریق خدمت خود را به خانواده انجام دهند. عنایت دارید که مدیر غیر از حاکم است به همین جهت در آخر آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا»؛ خداوند است که برتر است و نه مردان. آری امتیاز یک طرفه نیست. بلکه امتیازهای متفاوت در میان است و مسئولیت‌هایی که مناسب آن امتیازات می‌باشد. «وَبِمَا أَنْفَقُوا

مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ هم‌چنین چون مردها باید خرج خانواده را بدهند برنامه‌ریزی به عهده آنان است، تا زنان به عنوان عناصر اصلی تربیت خانواده بدون هیچ دغدغه اقتصادی مشغول وظیفه اصلی خود باشند، به همین جهت در ادامه آیه می‌فرماید: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ یعنی بعد از این که فرمود مردان قوام زنان هستند، زنان مؤمنه را مطرح فرمود تا ارزش آن‌ها را در حقیقتِ بندگی نشان دهد. می‌فرماید مردان قوام زنان هستند، آن زنانی که صالح و قانت و در غیبت شوهر حافظ حقوق او و خانواده باشند، به خاطر آن که خداوند حقوق زنان را حفظ کرده است. برای مردان فرمود: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ»؛ و برای زنان در آخر آیه اخیر فرمود: «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ به خاطر آن که خداوند با مسئولیتی که بر عهده مردان گذارده حقوق زنان را حفظ کرده است.

آیه فوق می‌فرماید: مردان قوام زنانی هستند که چنین خصوصیتی را دارند و کمالات خود را در ازای زن بودن پذیرفته‌اند و تمنای ارزشهای مرد بودن نکرده‌اند. و چون خداوند حقوق زنان را حفظ کرده آن‌ها هم باید قانت و حافظات للغيب باشند.

زن؛ و غفلت از کمالات خود

با توجه به آیات فوق باید ببینیم چطور می‌شود که این آیات در فضای خودش درست فهمیده نمی‌شود، به طوری که زن‌های ما حس می‌کنند حقوق آن‌ها رعایت نشده است.

اگر آیات فوق را جلوی فاطمه زهرا علیها السلام بگذاریم و بگوییم ای بانوی دو عالم آیا شما راضی هستید این طور که خدا می فرماید باشید؟ آیا در این بستر، احساسِ ضرر می کنید و چون خدا گفته است می پذیرید، یا واقعاً طوری کمالات خود را می شناسید که برای کامل شدن خود، صد درصد همان که خدا می فرماید را باید عمل کنید؟ می خواهم عرض کنم اگر زنان ما نقطه کمال حقیقی خود را بشناسند مسلم بهترین راه را همان شرایطی احساس می کنند که خداوند برای آن ها مقرر فرموده است. بعضی از زنان حدود ۵۰، ۶۰ سال است از آنچه خدا برایشان آورده ناراضی اند، چون مطلوب آن ها چیزهایی شده است غیر از آن چه خدا برای آن ها می خواهد. اگر بعضی از خانم ها فیلم تهیه می کنند تا بالکنایه بگویند ما زنان در فرهنگ دینی ضرر کردیم به جهت نشناختن کمالاتی است که زنان باید به دنبال آن باشند. البته می آیند موضوعات را برجسته می کنند. یک مرد قلدر بی تمدن بی دین را نمونه می آورند و بعد هم می خواهند نتیجه بگیرند که پس حقوق زنان در اسلام پایمال می شود، در نتیجه ما باید به حقوقی که اروپاییان برایمان پیشنهاد می کنند تن بدهیم. عملاً بخواهند یا نخواهند به اسم احیاء حقوق زنان - که بنده هم معتقدم باید احیاء شود- در مسیری قرار می گیرند که فرهنگ سرمایه داری تعیین می کند و روحیه تقابل زن با مرد را تبلیغ می کنند و با این کار نه تنها هیچ حقوقی از زنان احیاء نمی شود بلکه در این تقابلی که دامن می زنند اولاً: به جهت وضع روحی خاص زنان، دوباره زنان ضرر می کنند و این خسارتی است به کل جامعه. ثانیاً: سایه امنی درست می شود که دومرتبه فرهنگ سرمایه داری به

همان شکل بتواند حیات خود را ادامه دهد. به همین جهت بزرگان دنیا معتقدند «نهضت احیاء حقوق زنان موجود به شدت زنان را آسیب پذیر کرده است». در حالی که برای ما مسلمان‌ها واقعاً زن و مرد مطرح نیست، ما بیش از آن که نگران مردان باشیم، نگرانیم که زنانمان در زیر لوای این شعارها ضربه بخورند. چون اگر زنان ما ضربه بخورند، خانواده ضربه می‌خورد، خانواده که ضربه خورد همه جامعه ضربه می‌خورد. به این دلیل است که باید نسبت با این بحث‌ها حساس بود.

هر تمدنی مرکب از اجزای پراکنده نیست که بتوان بعضی را اختیار کرد و بعضی را وا گذاشت. شما می‌دانید که اگر تمدن اسلامی را به هر اندازه بپذیرید ناخودآگاه خانواده‌تان نیز به همان اندازه اسلامی می‌شود و اگر تمدن غربی را بپذیرید به همان اندازه خانواده‌تان غربی می‌شود و اهداف غربی را در زندگی دنبال می‌کند. قبول تمدن مثل دیدن یک میز نیست که بگوییم سطح این میز را نگاه می‌کنیم ولی پایه‌اش را نگاه نمی‌کنیم، بلکه قبول تمدن مثل خواستن میز است که اگر میز بخواهی میز با پایه و سطح میز است. اگر تمدنی آمد با تمام لوازم و مظاهرش می‌آید و خانواده یکی از مظاهر فرهنگ و ادب هر تمدنی است و نه جزیی از آن و لذا اگر فرهنگ و تمدنی را بپذیرفتیم حتماً خانواده به شکلی که در آن تمدن هست خودش را به صحنه می‌آورد. دیروز شخصی آمده بود و می‌گفت دخترم نماز نمی‌خواند چه کار کنم؟ آن وقت خودش در همان جا رعایت بعضی از دستوراتی را که اسلام واجب کرده است نمی‌کرد و ظاهرش نشان می‌داد که شیفته‌ی فرهنگ غرب است. در تمدن غربی نماز

نیست. مگر می‌شود که شما تمدن غربی را بپذیرید آن وقت بخواهید روابطتان در خانواده اسلامی باشد؟ اگر تمدنی را پذیرفتید همه لوازم آن تمدن در زندگی و روابط شما وارد می‌شود. اگر تمدن غربی را پذیرفتید، با توجه به این که خانواده جزء هر تمدنی است پس خانواده‌تان حتماً غربی می‌شود. آیا روابط زن و شوهر و فرزند در خانواده‌ی غربی آن روابطی است که دین می‌گوید؟ تمدن غربی که اصالت را به نفسانیات می‌دهد نمی‌تواند حافظ خانواده‌ای باشد که هر یک از اعضای آن باید جهت حفظ هسته خانواده میل‌های خود را زیر پا بگذارند. مسلم با ورود تمدن غربی، خانواده به صورت اسلامی نمی‌ماند. مگر این که بخواهیم خانواده را به شکل سطحی حفظ کنیم که این هم ظاهر سازی بدون نتیجه است.

روز زن!

ابتدا باید روشن شود روز زن برای احیای چه نگاهی به زن است و می‌خواهیم از آن طریق چه چیزی را حفظ کنیم؟ تا آنجا که تجربه نشان داده هر شعاری در هر فرهنگی نگاه مخصوص به خود را به همراه دارد و لذا با شعارهای غربی در موضوعی خاص نمی‌توان نگاهی که اسلام به آن موضوع دارد را احیاء کرد. تمدن غربی اصالت را به «قانتات» و «صالحات» نمی‌دهد. فرهنگ اسلامی وقتی می‌گوید که زنان اگر می‌خواهند در هویت اسلامی باشند باید قانت باشند و بندگی خدا را دوست داشته باشند و زن در راستای جلب رضای خدا از شوهر خود اطاعت می‌کند، چون آن فرهنگ در ابتدا عظمت بندگی خدا را برای انسان نشان داده و او هم

پذیرفته است، در نتیجه موضوع اطاعت از شوهر به عنوان مسئول مدیریت خانه، خیلی راحت صورت می گیرد. حال اگر موضوع بندگی خدا از اصالت افتاد تمام دستورات الهی، تکلیف‌های آزار دهنده می شود. در فرهنگ غربی دیگر خانواده به عنوان خانواده‌ی دینی وجود ندارد، زیرا در آن فرهنگ خدا سالاری رخت بر بسته و خویشان سالاری به صحنه آمده و آزادی فردی جای بندگی خدا را گرفته است. نه مردها نسبت به حقوق خانواده متعهد هستند، و نه زن‌ها. چون در آن فرهنگ اصالت با نفسانیت است و خودمداری مطرح است، بدون آن که لازم بدانند برای هدفی بزرگ‌تر بعضی از امیال را باید زیر پا بگذارند، آیا در این حالت می توان از خانواده به عنوان جایی که باید فرهنگ حضرت فاطمه و علی «علیهما السلام» در آن حکومت کنند دم زد؟ می گوئید چرا آنچه از خانواده انتظار داریم محقق نمی شود؟ در جواب این سؤال باید آیه‌ای که در ابتدای بحث عرض شد دوباره مطالعه شود که می فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ شما اول باید هر کدام میل‌های فردی را محکوم میل خدا بکنید و به حکم خدا راضی شوید تا به خانواده توحیدی برگردید و در بستر آن خانواده استعدادهای الهی خود را رشد دهید و به آرامش درونی دست یابید و از نارضایتی‌های دوران ظلمات آخرالزمان رهایی پیدا کنید. در فضای حاکمیت نفس اماره هر کس زمینه‌ی ویران شدن دیگری است.

در خود آمریکا کتاب‌های خوبی راجع به حقوق زن نوشته شده است زیرا فجایی که مردم آمریکا اکنون با آن روبه‌رو هستند - به جهت از

بین رفتن فرهنگ دینی در خانواده - باعث شده که فاجعه را بشناسند. آماري در سال‌های ۱۹۹۵ اعلام کردند که چند سال پیش ۴۵٪ زنان آمریکا معتقدند فقط باید در خانه باشند و حدود ۷۰٪ از زنان معتقد بودند اگر اقتصاد خانواده‌شان تأمین شود باید در خانه بمانند و کار و فعالیت در خانه را مناسب وظیفه و روحیه زنان می‌دانستند. زنان آمریکایی چون تجربه کردند که آمدن در جامعه مساوی با اضمحلال خانواده شد حالا به این نتیجه می‌رسند که برگشت به خانه آن خسارت‌ها را جبران می‌کند. اگر ما با موضوع زن درست برخورد کنیم و همان طور که آیات الهی جایگاه زن و مرد را تعیین می‌کند موضوع را بپذیریم، زن چه در خانه باشد و چه در بیرون خانه، جامعه ما به اهداف عالیه خود می‌رسد.

نقش زنان در اقتصاد پایه

آقای «سیرایت میلز» جامعه‌شناس آمریکایی می‌گوید: «وقتی نهاد خانوادگی فعلی، زنان را تبدیل به برده‌های زبون و عروسک‌های دلربا، و مردان را به صورت اسباب دست زنان در می‌آورد، تحقق بخشیدن به ازدواج‌های موفق از عهده افراد خارج است». شما می‌دانید که تقریباً بیشتر از ده درصد ازدواج موفق در کشورهای اروپایی و آمریکایی نداریم. بسیاری از خانواده‌ها در آمریکا و بخصوص انگلستان، تک والدینی هستند، به این معنی که کودک یا با مادرش زندگی می‌کند و یا با پدرش. بسیاری از خانواده‌هایی که اسماً خانواده‌اند زن و شوهر عموماً همدیگر را نمی‌بینند، چون بدون طلاق از هم جدا شده‌اند. حالا بحث سر این است

که زنان غربی می‌گویند ما در ازدواج ناموفق بوده‌ایم چون مردها با ما هماهنگی ندارند و به اصطلاح مردها اسباب دست زن‌ها نشده‌اند و از آن طرف اگر مردها با فرهنگی روبه‌رو شدند که باید کار مرد، اطاعت از دستورات گاه و بیگاه زنان باشد، عرصه برای مرد تنگ می‌شود، و ترجیح می‌دهد بدون تشکیل خانواده با هر زنی که خواست مرتبط باشد و این در عمل به ضرر زنان تمام می‌شود، و همان‌طور که آقای سیرایت میلز می‌گوید: «زن در آمریکا یا برده است، یا بازیچه تبلیغات و یا عروسک دل‌ربا». لذا دیگر هویت اصلی زن مطرح نیست که بخواهد با حفظ آن هویت و با قوام بودن مردان در خانواده، هر کس به بهره‌روحانی که باید برسد، برسد. این جاست که آن آقا می‌گوید شما دیگر ازدواج موفق در غرب نخواهید داشت.

وقتی ما آیات ۳۲ و ۳۵ سوره نساء را کنار بگذاریم دیگر جایگاه زن گم می‌شود و بر خلاف ظاهر که خواستیم حقوق زن را احیا کنیم، همه چیز مردانه می‌شود، حتی قضاوت در مورد زنان، آقای رژه‌گارودی می‌گوید: «وقتی اقتصاد بازار بر اقتصاد پایه برتری پیدا کرد اعتبار و موقعیت زن در تمام سطوح زندگی اجتماعی خدشه‌دار می‌شود»^۳ چون در اقتصاد بازار کار زنان در منزل که عموماً یک سوم اقتصاد ملی جامعه را تشکیل می‌دهد، به چیزی گرفته نمی‌شود و ارزش‌های مردانه حکومت می‌کند، «قدرت» ارزش است و نه «خدمت». وقتی پول در صحنه است «قدرت» در صحنه است و عالم داخل خانه که در آن «خدمت» حاکم

۳ - «زنان چگونه به قدرت می‌رسند»، رژه‌گارودی، ترجمه امان‌الله ترجمان، ص ۱۸.

است بی مقدار می شود. اقتصاد بازار یعنی در آمد پولی، اقتصاد پایه یعنی گذران زندگی. بسیار تجربه کرده اید که در آمد بعضی از خانواده های روستایی زیاد نیست ولی زندگی شان خوب می چرخد. در دوران گذشته چون مادر در خانه حضور فعال اقتصادی داشت زندگی به خوبی می چرخید بدون این که پول زیادی وارد خانه شود، زنان همیشه با یک نوع تولید و ترمیم رابطه داشتند. مصرف کالاها و غذاهای بیرون خانه آن قدر زیاد نبود که نیاز به پول زیاد باشد. آنچه امروز در خانواده های ما نقش بازی می کند قدرت خرید کالاها بیرون خانه است و نه برنامه های مادران. در چنین شرایطی است که اعتبار و موقعیت زن در تمام سطوح زندگی اجتماعی خدشه دار و بی مقدار می گردد. وقتی «قدرت» ملاک ارزش شد بخواهیم و نخواهیم زنان از ارزش واقعی خود فرو می افتند. به طوری که عموماً در غرب حقوق زن ها در همان مقام و پستی که مردها هستند یک سوم کمتر است. گارودی در همان کتاب می گوید: «در نظام سرمایه داری نه تنها کار زنان در خانه جزء تولید ناخالص ملی به حساب نمی آید، حتی وقتی زنان از کار بی مزد خانه فارغ می شوند و مایل به انجام کار در خارج از خانه هستند در اکثر موارد کم درآمدترین و بی کیفیت ترین کارها به آنان واگذار می شود. در فرانسه کمتر از ۴٪ رؤسای مؤسسات زن هستند، در عوض ۷۰٪ کارمندان ادارات و ۸۰٪ پرسنل خدماتی را زنان تشکیل می دهند. در مجموع مزد زنان ۳۰٪ کمتر از مزد مردان است»^۴ اصلاً جنس نظام سرمایه داری در راستای کم بهادادن به

زن، این است که نمی تواند تحمل کند زن به اندازه مرد حقوق بگیرد . چون ملاک ارزش ها «قدرت» است و نه «خدمت». و آنچه به واقع احیاء زنان است ایجاد بستری است که آن ها بتوانند «خدمت» خود را به عنوان ارزش ارائه دهند و گر نه اگر «قدرت» به میان آمد و ارزش به «قدرت» شد همان قدرت زنان را پس می زنند.

غفلت از ارزش های اساسی

وقتی بناست پول در خانه بیاید، مردها در پول در آوردن روی هم رفته تواناترند، اساساً نظام اقتصادی نظامی است که در آن مردها بیشتر می توانند پول در آورند و در آن صورت دیگر ارزش های مردانه حکومت می کند و عالم داخل خانه که در آن «خدمت» حاکم است بی مقدار می شود. به این جمله اخیر با دقت بیشتر عنایت کنید تا رمز سقوط خانواده در دوران اخیر روشن شود. آری! «در درون خانه «خدمت» حاکم است و نه «قدرت» و اگر قدرت ملاک ارزش ها شد دیگر خانه و خانواده معنی خود را از دست می دهد. شما حضور مادران ایثارگر را در درون خانه ها ملاحظه بفرمائید! ببینید راستی اگر این ها در خانه نبودند چه می شد. مادران ایثارگر «خدمت» را به صحنه آورده اند. حالا این مادر در ازاء کارشبان روزی اش در خانه چقدر پول می گیرد؟ هیچی. در منظر نظام سرمایه داری که باید همه چیز با پول ارزش گذاری شود، کار این مادر چقدر می ارزد؟ می گویند: هیچی. در حالی که مگر پول می تواند قیمت کار این مادران را تعیین کند؟ اما وقتی تعادل تعیین ارزش ها به هم خورد، وقتی اقتصاد بازار حاکم شد و

ارزش به پول شد، زنان بی مقدار می شوند. چرا که ارزش واقعی زنان به «خدمت» است، خدمت هم که در نظام سرمایه داری بی ارزش می باشد. اگر ارزش ها را پول تعیین کند ظرائف بسیار مهمی که از وجود هوا برای حیات ما مهم تر است، مورد غفلت قرار می گیرد.

اگر ارزش زنان هم به پول شد، مردها می توانند پول دارتر باشند پس با ارزش ترند و لذا ارزش های مردانه ملاک ارزیابی زنان قرار می گیرد. و این دامی است که فمینیسم بدون آن که بداند در آن افتاده است. از همان روزی که اقتصاد بازار ارزش شد مادر بزرگ های من و جنابعالی که به جهت غلبه «خدمت» بر «قدرت»، تاج سر همه بودند دیگر بی مقدار شدند، چون نمی خواستند پول در آورند و لذا خدمات آن ها مطلوب کسی نبود؛ چون مطلوب همه پول و قدرت شد، پس آن ها باید به آسایشگاه سالمندان سپرده شوند، زیرا در نظام پول و قدرت، جایی برای نقش آن ها پیش بینی نشده است. در چنین نظام ارزشی، عالم اسلامی و حقوق زن در اسلام زیر سؤال می رود. وقتی که ارزش به پولدار بودن شد نه به خدمت کردن، زنان ما باید بسیار هوشیار باشند که تحت تأثیر چنین شرایطی گوهر خدمت کردن خود را به راحتی زمین نگذارند و تحت تأثیر اقتصاد بازار سعی نکنند خودشان هم مهره ای از اقتصاد بازار شوند. چقدر راحتند زنانی که در حال حاضر بدون آن که خود را بیازند ارزش خود را به خدمت می دانند نه به اقتصاد بازار. وقتی متوجه باشیم زنانی که گرفتار اقتصاد بازار زمانه شده اند چه اندازه در فشار روحی و جسمی هستند، می فهمیم چقدر موقعیت زنانی که توانسته اند از عرصه اقتصاد بازار خود را نجات دهند،

برای خودشان مورد پذیرش است. آن‌ها اگر هم کار اقتصادی کنند، ولی آنچنان ارزش «خدمت» را احساس کرده‌اند که ارزشی برای پول خود قائل نیستند، آن‌ها برای کاری که «خدمت» است ارزش قائل هستند و خودشان را در دل خدمت، حیات می‌بخشند. بنده حسرت روح زنانی را می‌خورم که خودشان را در خدمت غرق کرده‌اند و نه در قدرت. بنده چون معلم هستم و موضوعات را با روحیه تربیتی دنبال می‌کنم، خدمت و تعلیم و تربیت را بسیار با ارزش‌تر از آن می‌دانم که بتوان با پول آن را ارزشیابی کرد و لذا فکر می‌کنم انسان با خدمتی که در تعلیم و تربیت انجام می‌دهد آنچنان روح خود را اشباع می‌کند که هرگز پول نمی‌تواند در هیچ اندازه‌ای جای آن را بگیرد.

کتابی است تحت عنوان «حق زنان» که سه خانم دانشمند آن را نوشته‌اند و یکی از آن‌ها پنج‌ماه رئیس جمهور پرتقال بوده است. نویسندگان در این کتاب می‌گویند: «از کل مشکلات و مسائل، در مسئله زنان، مسئله از دست دادن چیزی و یا به دست آوردن چیز دیگری نیست، بلکه این مسئله به هویت او مربوط می‌شود».^۵ حرف این خانم‌ها این است که نباید بگوئیم در شرایط جدید چه به دست آورده‌ایم یا چه از دست داده‌ایم، بلکه در شرایط جدید مسئله زنان مربوط به هویت آن‌هاست که از دست رفته است. به تعبیر خودشان «ما الگوهای متعالی‌مان را از دست داده‌ایم» در واقع به زبان بی‌زبانی دارند می‌گویند ما چون بی‌فاطمه شده‌ایم به چنین روزگاری دچار شدیم. خانم دومیتیلایاریوس از مبارزان کشور

بولیوی وقتی در کنفرانس بین‌المللی زن در مکزیک در سال ۱۹۷۶ شرکت می‌کند و می‌بیند شرکت کنندگان در آن کنفرانس برای مسائلی نظیر همجنس بازی زنان اهمیت قائل می‌شوند و نگرانند چرا آن‌ها هم مثل مردان چند معشوقه ندارند! به خانم رئیس کنفرانس می‌گوید: شما هر روز صبح یک پیراهن می‌پوشید و مویتان را آرایش می‌کنید و به سر و صورت خود رنگ و روغن می‌مالید، آیا شما می‌توانید از حقوق ما زنان که فقط یک مسکن کوچک اجاره‌ای داریم دفاع کنید؟ به عقیده شما راه حل مشکلات ما در مبارزه با مردها است؟^۶ می‌گوید: شماها با کارهایتان حرف کسانی را که می‌گویند زنان بی‌خاصیت و بی‌مقدارند ثابت می‌کنید.

وقتی با دقت جریان‌های احیای حقوق زنان را که با رویکرد غربی فعالیت دارند، بررسی می‌کنیم ملاحظه می‌شود که بیشترین کار این جریان‌ها موضوع تحریک زنان و جبهه‌گیری جلوی مردان است و عملاً زنان را به ورطه‌هایی می‌اندازند که موجب بی‌مقداری زنان می‌گردد و در نتیجه درست عکس آنچه بناست ثابت شود، ثابت می‌گردد. این گونه جریان‌ها عملاً ثابت می‌کنند که زن موجودی است که به راحتی تحریک می‌شود و به جای روحیه مسئولیت‌پذیری وسیله دردسر خواهد بود. بعضی از زنان متوجه نیستند که به جای احقاق حقوق، دارند کاری را می‌کنند که مردها به این نتیجه برسند که زنان انسان‌های پرزحمت و پر مدعایی هستند.

اگر زنان و مردان مسلمان بیدار نشوند عده‌ای تحت عنوان نهضت احقاق حقوق زنان، با یک نوع عوام‌فریبی، دندان تیز کرده‌اند که دختران و زنان را مقابل اسلام و انقلاب اسلامی قرار دهند و با طرح ارزش‌های غربی طوری نتیجه‌گیری کنند که اسلام مانع تحرک و رشد زنان است. ما اعتقاد داریم که زنان باید در فضایی باشند که بتوانند کمالات فردی و اجتماعی خود را ظاهر کنند و چون اسلام به نقش تربیتی زن اهمیت می‌دهد نهایت سرمایه‌گذاری را برای به نتیجه رساندن کمالات زنان به کار می‌گیرد. قرآن می‌فرماید: «شرایط اسلام طوری است که زن و مرد بدون این که کوچک‌ترین ظلمی به حقوقشان بشود، می‌توانند به حیات برتر از زندگی حیوانی برسند».^۷ امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» می‌فرماید: «زنان ما باید مقابل بعضی آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین که نظرات خودشان را تحمیل کرده‌اند تا زنان ما را از حقوق خودشان محروم کنند، بایستند».^۸ امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» خوب فهمیده بود که جریان حقوق زنان اگر خوب به صحنه نیاید اولین ضربه‌اش آسیب‌رساندن به زنان و مادران جامعه است. همین‌طور که به اسم دموکراسی هوس‌های سرگردان را تحریک می‌کنند تا اسلام را نفی کنند. جریان‌های سیاسی غرب برنامه دارند که به اسم احیاء حقوق زن، بی‌بند و باری را دامن بزنند و هرگونه اعتراضی را که در این رابطه بشود به عنوان مقابله با زنان قلمداد کنند و خودشان را در ظاهر پشتیبان حقوق زنان جا زده و آن‌ها را مقابل انقلاب اسلامی قرار

۷ - سوره نحل، آیه ۹۷.

۸ - وصیت‌نامه سیاسی الهی امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» ص ۴.

دهند. ما باید تلاش کنیم حیات معنوی زن را در همان فضای قرآنی احیا و تبیین کنیم، تا زنان ما نه تنها فکر نکنند چیزی را از دست می دهند بلکه بدانند اسلام به واقع و به نحو جامع، تمام کمالات آن ها را مدّ نظر قرار داده و اگر به واقع می خواهند روز زن داشته باشند، روز زن یعنی روز بازگشت به حقوق حقیقی و حیات معنوی زن و شناخت خطراتی که در دوران جدید همه زنان دنیا را تهدید می کند. و مردها هم اگر این خطرات را نشناسند و ندانند، کارهایشان عملاً وسیله تأیید سخن دشمنان خواهد شد.

پروردگارا به حقیقت فاطمه زهرا علیها السلام زنان و مردان ما را از توطئه ای که برای از بین بردن فضای معنوی خانواده ایجاد کرده اند آگاه بگردان و توفیق حفظ خانواده دینی با حفظ حقوق خانواده و حفظ حقوق زنان را به ما عطا بفرما.

پروردگارا توفیق کسب کمالاتی را که در مرد بودن و زن بودن برای ما مقرر کرده ای به ما عطا بفرما.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مشورت با زنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَعَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَكَفْفٌ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مِنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ وَ لَا تُمْلِكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَ لَا تَعُدُّ بَكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَ لَا تُطْمَعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لْغَيْرِهَا وَ إِيَّاكَ وَ التَّغَايِيرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ»؛

پرهیز از مشورت با زنان که زنان سست رأی هستند، و در تصمیم گرفتن ناتوان، و در پرده‌شان نگاه دار تا دیده‌شان به نامحرمان نیفتد که در پرده بودن، آنان را از - هر گزند - نگاه دارد، و برون رفتنشان از خانه بدتر نیست از آن که بیگانه که بدو اطمینان نداری، را نزد آنان در آری. و اگر توانی چنان کنی که جز تو را نشناسند، روا دار، و کاری که برون از توانایی زن است به دستش مسپار، که زن گل بهاری است، لطیف و آسیب‌پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر، و

مبادا گرامی داشت - او را - از حد بگذرانی و یا او را به طمع افکنی و به میانجی دیگری وادار گردانی.

و بهره‌یز از غیرت ورزیدن نابجا که آن درستکار را به نادرستی کشاند، و پاکدامن را به بدگمانی خواند.

حضرت مولی‌الموحدین علیه السلام در این فراز از نامه سی و یک به فرزندشان حضرت امام حسن علیه السلام موضوع حذر از مشاوره با زنان خاصی را در میان می‌گذارند و می‌فرمایند: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ»؛ سپس علت آن را این‌طور بیان می‌کند که «فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ» چون داوری و قضاوتشان سست و اراده‌هایشان ضعیف است.

خواهش بنده این است که ابتدا بدون هیچ قضاوتی سعی بفهمائید در فضای بحث قرار بگیرید تا جایگاه و خاستگاه سخن حضرت درست روشن شود و بتوانید نتیجه‌ی لازم را از آن رهنمود ببرید. و همین‌جا تأکید کنم با توجه به این که تمام صحبت‌های حضرت دارای نتایج حکیمانه است پس معلوم است این فراز هم دارای نتایج حکیمانه‌ای است که از آن طریق می‌خواهند انسان را از بیراهه‌ها آزاد کنند.

حضرت پس از سخن مذکور که إن شاء الله به شرح آن خواهیم پرداخت، می‌فرمایند: «وَ أَكْفَفُ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ»؛ آنان را در پرده نگه‌دار تا چشمشان به نامحرم نیفتد و برای آن‌ها پایدارتر و ماندنی‌تر است که در نهایت حجاب و دور از چشم نامحرم باشند. «وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ» و برون رفتن آنان از خانه بدتر از آن نیست که نامحرم غیر مطمئن

را وارد زندگی آنان نمایی «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ»؛ و در حفظ حرمت آن‌ها تا آنجا بکوش که اگر می‌توانی کاری کنی که جز تو کسی را نشناسند، این کار را بکن. «وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا»؛ چیزی که از حد آن‌ها سنگین‌تر است بر آن‌ها حمل نکن. «فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ»؛ زیرا زنان چون گل بهاری لطیف و آسیب‌پذیر هستند و نه قهرمان. «وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لغيرِهَا»؛ مبادا در گرامی‌داشتن او زیاده‌روی کنی و یا او را به طمع افکنی که بخواهد برای دیگران شفاعت کند. «وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ»؛ و بر حذر باش از غیرت نشان دادن بی‌جا «فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرِّيبِ»؛ که این کار سالم را بیمار، و پاکدامن را به‌سوی بدگمانی کشاند.

با توجه به این که هنر ما باید این باشد که سخنان حکیمانه امامان معصوم علیهم‌السلام را تا آن‌جا که ممکن است در همان سطحی که مطرح است بفهمیم بحث را ادامه می‌دهیم. هنر این نیست که وقتی نمی‌توان موضوع را درست فهمید، صورت مسئله را پاک کنیم. برای فهم این فراز مقدماتی نیاز است، و مسلم در بستری که قرآن به زن نظر دارد این سخنان مطرح است و با دقت بیشتر روشن می‌شود این سخنان تبیین سخن خدا است.

مرد و زن دارای حقیقتی واحد

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»؛^۱ ای مردم، تقوای پروردگاری را پیشه کنید که شما را از نفس واحد خلق کرد و از همان نفس واحد، زوجش را - نه زنش را - آفرید و سپس از آن دو، زنان و مردان زیادی را گسترانید. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید طبق آیه فوق یک نفس است که زن و مرد از آن خلق شده‌اند. پس زن و مرد از یک مقام و یک حقیقت هستند. هر کدام را از همان پاره‌ای که همسرش را آفریده، آفریده است. پس وقتی که نفس واحدی در کار است مسلم برتری یکی بر دیگری در کار نیست. و امام معصوم (علیه السلام) به این نکته کاملاً واقف هستند و باید ما این حرف‌ها را از گوش‌مان بیرون کنیم که در اسلام زن و مرد از نظر ارزش درجه‌ای متفاوت دارند. این‌ها حرف‌های اسلام و مسلمین واقعی نیست. حضرت امام خمینی «رحمة الله علیه» در وصیت‌نامه الهی سیاسی خود می‌فرماید:

«ما مفتخریم که بانوان ما و زنان پیر و جوان و خرد و کلان، در صحنه‌های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر، و هم‌دوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند. و آنان که توان جنگ دارند در آموزش نظامی که برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی از واجبات مهم است شرکت و از محرومیت‌هایی که توطئه‌ی دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آن‌ها

بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها نده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی از آخوندهای بی اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نموده اند».

چنانچه ملاحظه می فرمایید از نظر دانشمند اسلامی و یک اسلام شناس واقعی مثل حضرت امام خمینی «رحمة الله علیه» اولاً؛ حضور فعال زنان در صحنه های فرهنگی و نظامی یک افتخار محسوب می شود. ثانیاً؛ مقابله ی زنان را در مقابل توطئه هایی که می خواهند آن ها را منزوی کنند یک کار بزرگ و ضروری می دانند.

یا قرآن در آیه ۲۱ سوره روم می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»؛ یعنی؛ از نشانه های حضور حضرت حق این که از جان خود شما، همسران شما را آفرید تا در کنار آن ها آرامش یابید، همان طور که در سوره آل عمران آیه ۱۶۴ می فرماید: خداوند، رسولی از جان خودتان برایتان مبعوث کرد «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...». یعنی؛ همان طور که رسول خدا ﷺ جان مؤمنین است و در مقام یگانگی با روح مؤمنین قرار دارد، همسران شما نیز در این حد با جان شما یگانه اند.

پس به عنوان یک اصل باید فراموش نکنیم که زن و مرد از یک نفس واحد خلق شده اند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «... خداوند تبارک و تعالی آنگاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه فرمان داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق

بر او چیره ساخت، سپس مخلوقی جدید بیافرید... که وقتی به حرکت آمد، آدم از حرکت او به خود آمد، چون بدان نگریست، دید زیباست و همانند خود اوست، جز این که زن است ... آدم در این هنگام گفت: خداوند این مخلوق زیبا کیست که من نسبت به او چنین احساس انس می‌کنم؟ خداوند گفت: این بنده من حوّا است.^۲

در همین روایت امام سخنان کسانی را که می‌گویند: خداوند حوّا را از دنده پائین آدم آفرید، رد می‌کنند، بلکه روشن می‌نمایند که آدم دید «همانند خود اوست».

ارزش مساوی شخصیت زن و مرد

پس از طرح اصل اول مبنی بر این که زن و مرد از نفس واحدی خلق شده‌اند و هر دو دارای گوهر واحدی هستند، اصل دومی را می‌توان مطرح کرد که خداوند می‌فرماید: اگر هر کدام از آن‌ها عمل صالحی را انجام دهند بدون هیچ تبعیضی نتیجه کار خود را می‌برند، که این نشانه آن است که در اصل شخصیت و فهم حقیقت مساوی‌اند. به عنوان مثال اگر یک آدم مست و یک آدم هوشیار پول به گدا بدهند هر دو یک ارزش ندارد، زیرا آدم مست اصلاً در حالت انتخاب طبیعی نیست و لذا بخشش او یک بخشش اختیاری به حساب نمی‌آید. پس اگر آن دو یک عمل را انجام دهند چون در حین انجام بخشش یک شخصیت و یک انگیزه ندارند عمل آن‌ها ارزش یکسان ندارد. حال اگر دو شخصیت یک عمل را انجام دهند

و خداوند بفرماید ارزشِ عملِ هر دوی آن‌ها مساوی است نتیجه می‌گیریم که این دو شخصیت در حقیقت و ذات خود، از نظر ارزش مساوی‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ هر کس از زن و مرد عمل صالحی را انجام دهند، در حالی که مؤمن باشند، به هر کدام حیات طیب و پاک می‌دهیم. حیاتی که آلوده به خیالات دنیایی و امیال حیوانی نباشد. طبق این آیه خداوند می‌فرماید: زن و مرد هر کدام که باشند، در صورتی که مؤمن بوده و عمل صالحی انجام دهند، عملشان برای ما یک اندازه ارزش دارد. نتیجه می‌گیریم که ارزش شخصیتشان نزد خداوند یکسان است و در ادامه می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۴ و حتماً با مقیاس قرار دادن بهترین عمل، بقیه اعمالشان را نیز پاداش می‌دهیم. پس با توجه به این اصل از این دو آیه این را فهمیدیم که زن و مرد در شخصیت و مقام، از نظر اسلام یک میلیاردیم فرق ندارند. البته اگر کسی عکسِ آن را هم بگوید و بخواهد زن را برتر از مرد بداند به همان انحراف دچار است که کسی بگوید مردان برتر از زنان‌اند. نکته سومی که نباید مورد غفلت قرار گیرد این که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ»^۵ بهشت زیر پای مادران است. این جا نفرمود بهشت زیر پای زنان است. چون موضوع وظایف مادری نسبت به

۳ - سوره نحل، آیه ۹۷.

۴ - سوره نحل، آیه ۹۷.

۵ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۸.

فرزند، یک موضوع تربیتی و معنوی است و از این جهت ارزش خاص خود را دارد و لذا نفرمود بهشت زیر پای پدران است. حال اگر مادران نقش مادریشان را از دست دهند و با غفلت از مسئولیت مادری و تربیتی صرفاً در تأمین نیازهای اقتصادی با پدران هم‌تراز شوند، عملاً افراد جامعه در مسیری می‌افتند که در انتها بی‌بهشت می‌شوند، چون مادران تربیت آن‌ها را که منجر به بهشت می‌شد خوب انجام ندادند، نکته‌ای که در روایت فوق مورد نظر است امتیازی است که زنان از جهت مادر بودن دارند و بهره‌هایی که جامعه از این جهت از زنان خواهد برد.

محرومیت از بهشت

در جامعه‌ای که زنان از وظیفه مادری خارج شوند و نقش پدری به عهده گیرند، افراد آن جامعه از بهشت محروم می‌شوند. این نکته را از آن جهت عرض کردم که عزیزان عنایت داشته باشند که از منظر اسلام روی هم رفته مسیر حقیقی زن به کدام سمت است تا بتوان مسیر غیر حقیقی او را نیز معلوم کرد. با توجه به این نکته است که ائمه اطهار علیهم‌السلام در توصیه‌های خود می‌خواهند شرایطی فراهم شود تا بستر وظیفه‌ی مهم مادری زنان به‌خوبی فراهم گردد، و این رسالت اجتماعی که در چهار دیواری خانه انجام می‌شود ضایع نگردد. اگر زنان نقش پدر را به عهده گرفتند و خانواده دارای دو پدر شد خسارت اصلی که همان غفلت از نقش مادری است سر بر می‌آورد. در این راستا دو مشکل پیش می‌آید: یکی این که زن از مسیر صحیح خود منحرف شده است و خودش برای

خودش زیر سؤال می‌رود و احساس بی‌هویتی می‌کند، مثل بسیاری از زنان دنیا که در حال حاضر خودشان برای خود مسئله هستند. مشکل دوم، این که جامعه از مسیر تربیت دینی که به بهشت ختم می‌شود محروم می‌گردد. پس اینجاست که نقش تربیت کودکان به عهده هیچ کس غیر از مادران نمی‌تواند قرار گیرد. تربیت کودکان را به عهده هر کس گذاشتید به عهده ناکس و نااهل گذاشته‌اید. نه مدرسه، نه استاد، نه مهد کودک، هیچ کدام، به هیچ وجه، مقامش، مقام تربیت حقیقی، که مسیر انسان را به بهشت سوق دهد، نیست. این مادر - یعنی زن - است که باید در مسیر رسالت اصلی‌اش که همان تربیت انسان است قرار گیرد و از این جهت، مظهر خداست. همان‌طور که خدا پناه روح هر انسانی است، مادران پناه روح کودکانشان هستند. شخصی آمد خدمت پیامبر خدا ﷺ پرسید یا رسول الله به چه کسی خدمت کنم. فرمودند به مادرت. عرض کرد بعد به چه کسی. فرمودند: به مادرت، پرسید یا رسول الله بعد به چه کسی خدمت کنم، فرمودند: به مادرت. مرتبه چهارم فرمودند به پدرت. مسلم حضرت نمی‌خواهد برای زنان پارتی بازی کنند. ولی چون مقام مادر، مقام جذب روح فرزند است برای هدایت، و نظر فرزند به مادر موجب هدایت او می‌شود، این چنین افراد را متوجه مادران می‌نمایند. مگر این که مادر، پدر شده باشد که به تعبیر حضرت از حالت «گل بودن» به «قهرمان بودن» تبدیل شده و به تعبیر دیگر از گل بودن به درخت بودن و میوه دادن که شأن پدر است، تغییر هویت داده است. گل که نباید میوه بدهد، گل باید روح‌ها را پروراند، نه جسم‌ها را. پس زن به اعتبار مادر بودن، بهشت افراد جامعه را

تأمین می کند و آن ها را تا رسیدن به بهشت جلو می برد. ممکن است مهدهای کودک بتوانند از نظر نظم رفتار و گفتار کودکان ما را راهنمایی کنند ولی از آن جایی که انسان ها با دلشان زندگی می کنند باید مادران با دلسوزی خاص خود دل های کودکان را جهت دهند و این کار از هیچ کس و هیچ جا به معنی خاص آن بر نمی آید. تربیت حقیقی انسان ها، مخصوص مادران است و فقط مادرانند که با غریزه ی مادری عمل می کنند، حتی آن مادرانی که می خواهند با تخصص تعلیم و تربیت خود عمل کنند بعضی جوانب را نادیده می گیرند. هر چند آن تخصص در جای خود برای جامعه مفید است، ولی کودک مادر می خواهد نه متخصص تعلیم و تربیت.

مادر و ارزش های متعالی

همان طور که کودک با هدایت باطنی و الهی می داند چگونه پستان مادرش را بمکد، اگر مادران در بستر طبیعی خود قرار گیرند به کمک همان هدایت باطنی و الهی به بهترین نحو وظیفه خود را انجام می دهند. اما اگر زنان ما پدر شدند، دیگر روحشان زمینه ی القای هدایت های باطنی را از دست می دهد و کودکان آن ها از اساسی ترین ارزش که همان تربیت مادرانه است محروم می شوند، زیرا ارزش انسان ها به تربیت آن ها است و موضوعات اقتصادی فرع آن است و اساساً تربیت از مقوله مادیات نیست تا با مادیات مقایسه شود. آیا می توان گفت کار مادران، وقتی می توانند فرزندان خود را به بهشت بفرستند، چند میلیارد تومان قیمت دارد؟ می توان

گفت ارزش کار مادرانمان را با پول اندازه گیری کنیم؟ مگر مادران ما ساختمان و ماشین اند؟ چون مقام مادری مقام تربیتی است، با ارزش های اقتصادی قابل اندازه گیری نیست. حال اگر شخصیت زن یک شخصیت اقتصادی شد، به همان اندازه از مادری خارج شده است. زنان به اندازه ای که مادرند - حال چه مادر باشند، و چه مادروار در مسیر تربیت جامعه قدم بردارند - در اصل خودشانند و قیمتشان بی انتهاست. ولی اگر خواستند با ارزیابی های اقتصادی شخصیت خود را ارزیابی کنند، سخت بی مقدار می شوند، و در آن صورت تک تک افراد جامعه مسیرشان به جهنم ختم می شود و از بهشت در می آیند.

با این مقدمه خواستم عرض کنم؛ اولاً: حضرت مولی الموحدين ﷺ سخنی نمی گویند که منجر به تقلیل ارزش زن شود. ثانیاً: روشن شود حضرت ﷺ می خواهند فرزندشان و همه ی ما نسبت به بستر تربیت کودکان یعنی مادران حساسیت کامل داشته باشیم. خداوند تأمین نیازهای اقتصادی خانواده را در شرایط طبیعی به عهده مردان گذاشته تا بهترین شرایط برای تربیت فرزندان و روح خدمت گذاری در خانه، برای زنان فراهم گردد. باید فضای صحبت حضرت را شناخت و سعی نمود از توصیه آن حضرت نهایت استفاده را کرد، مثلاً فضای صحبت من مشخص است. در این فضا وقتی می گویم زنی که مرد شد ارزش ندارد، یک کسی برود بگوید فلانی می گوید اگر زنان ریش درآورند دیگر ارزش ندارند. سخن را این طور نقل کردن باعث می شود تا عملاً مطلب از فضای خود خارج گردد.

مسلم چهار نکته را حضرت در نظر دارند. ۱- زنان و مردان از نفس واحد خلق شده‌اند و حقیقتشان مساوی است. ۲- نتیجه عملشان اگر عمل صالح انجام دهند مساوی است. ۳- مادران در نظام اسلامی مقامشان بسیار بالاست. ۴- آنچه به واقع برای هر انسانی ارزش دارد تربیت است نه اقتصاد و از این جهت نقش زنان بسیار حساس است. با توجه به این چهار نکته وقتی حضرت می‌فرمایند: حذر کن که با زنان مشورت کنی، معلوم است زن در این جا به معنی خاص است و در شرایط خاص. چون وقتی قرآن می‌فرماید: «...فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا...»^۶ اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، فرزندان را از شیر بازگیرند، گناهی مرتکب نشده‌اند. پس مشورت کردن زن و مرد با همدیگر در امر فوق مورد تأیید قرآن است و می‌فرماید: پس از این که مرد، زن خود را طرف مشورت قرار داد و هر دو به چنین نتیجه‌ای رسیدند که فرزند خود را از شیر بازگیرند، در این حالت گناهی مرتکب نشده‌اند. پس اگر در جای دیگر در فرمایش امام علی (علیه السلام) داریم که: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جُرِبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ»^۷ بر حذر باش از مشاوره با زنان، مگر آن‌هایی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد. نتیجه می‌گیریم اولاً: آن توصیه که به حضرت امام حسن (علیه السلام) فرموده‌اند؛ توصیه‌ی مطلق به ترک مشورت با زنان نیست. ثانیاً: نساء در این روایت مثل بسیاری از روایات به معنی زنانی است که بیشتر جنبه شهوانی زندگی

۶ - سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۷ - الحیاء، ج ۱، ص ۱۹۳.

را محور قرار داده‌اند، حضرت ما را از مشورت با چنین زنانی بر حذر می‌دارند.

عدم مشورت با کدام زن؟

امروز جامعه غربی در اثر میدان‌داری میلِ زنان هوس‌باز، در حال سقوط کامل است. و در این سقوط زن و مرد فرق نمی‌کنند و همه سقوط خواهند کرد. پس توصیه‌ی امام برای نجات جامعه است.

به گفته‌ی نیل پستمن جامعه شناس آمریکایی؛ «وقتی در نهاد خانواده فعلی، زنان مبدل به برده‌های زبون و عروسک‌های دلربا، و مردان به صورت اسباب دست زنان در می‌آیند، عفت بخشیدن به نظام خانوادگی موفق از عهده افراد خارج است.» پس در واقع می‌توان گفت در بسیاری موارد مردم گوهر خانواده اسلامی را از دست داده‌اند. حضرت در همان راستایی که فرمودند خیلی بذله گو مباش، می‌فرمایند با زنان هم مشورت نکن یعنی مواظب باش تحت تأثیر عروسک‌هایی قرار نگیری که جز به ظواهر خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند و اسباب دست آن‌ها مباش. مشورت با این نوع زنان، مرد را و زن را و جامعه را ساقط می‌کند. سپس در همین راستا می‌فرمایند این‌ها را ایشان سست است و اراده‌هایشان به موضوعات پایین و سطحی معطوف است. آیاتی که می‌گوید زن و مرد از نفس واحدند و اگر عمل صالحی انجام دهند ارزش یکسانی دارند، و دینی که می‌گوید تربیت جامعه به دست مادران است، آیا می‌آید بگویند این زنان و مادران به هیچ دردی نمی‌خورند. همان امامانی که به ما توصیه می‌کنند در همه امور

سعی کنید رضایت مادرتان را به دست آورید، حتی اگر سنی از شما گذشته و خودتان دارای عروس و داماد هستید اگر می‌خواهید مسافرت غیر واجب بروید، از مادرتان اجازه بگیرید، می‌توان گفت آن امامان می‌گویند رأی این مادر - به اعتباری که زن است - پست و سست است؟! آن مکتبی که این چنین برای زن ارزش قائل است اگر گفت مواظب باش زنان را مورد مشورت خود قرار ندهی، مسلّم منظور زنان خاص و در شرایط خاص است. از رسول خدا ﷺ داریم: «مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَلَا أَهَانَنَّ إِلَّا لَثِيمٌ»^۸؛ زنان را بزرگ نمی‌دارد مگر انسان بزرگ و بزرگوار، و آنان را کوچک نمی‌شمارد مگر انسان پست و فرومایه. ولی با این همه باید مواظب بود مردها تحت تأثیر عروسکان گرفتار سطحی‌نگری قرار نگیرند و آن‌ها سلیقه‌هایشان را بر مردها تحمیل نکنند. در روایت داریم؛ نگاه به چهره پدر و مادر ثواب دارد. از طرفی فرمودند: نگاه بر خط قرآن هم ثواب دارد. یعنی مثل قرآن که دارای باطن است و نگاه به خطوط قرآن ما را متوجه جلوه‌ی آن باطن می‌کند، پشت چهره‌ی پدر و مادر یک باطن معنوی نهفته است، و این چنین والدین - که یکی از آن‌ها زن است - مورد احترام هستند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ما را از خطراتی برحذر می‌دارند که جوامع غیر مذهبی به خصوص جامعه‌ی غربی گرفتار آن است، یکی از آن خطرات سرگرمی صرف و دیگر حاکمیت سلیقه زنان سطحی‌شده و شهوت‌زده است به طوری که محور زندگی‌ها سلیقه چنین زنانی بشود، کافی است خانم خانه از این دکور یا فرش خوشش نیاید، حالا آقا باید با

گرفتن وام و اضافه کاری سلیقه ایشان را عملی کند، چون کاری ندارد مگر انجام آنچه را خانم خوب یا بد می‌داند. حضرت می‌فرمایند به عنوان یک اصل در زندگی هرگز رأی این نوع زنان را نپذیر، چون ما با داشتن رهنمودهای اسلام برای کارها ملاک داریم پس هر زن و مردی که منطبق با اسلام حرف بزند حرفش مقدس است. آیا امروز جامعه جهانی بر اساس نیازهایش تولید می‌کند، یا بر اساس میل این گونه زنان؟ وقتی سلیقه این نوع زنان حاکم شد دیگر مسئله اصلی جامعه فراموش می‌شود. بسیاری از فروشگاه‌ها در صدد تهیه مدهایی هستند که زنان می‌خواهند، و مردها هم بخش مهمی از اقتصاد خانه را صرف همین نوع خریدها می‌کنند، آیا دیگر فرصت فکر کردن و تعالی بخشیدن به خود دارند؟ فرهنگ مُد، فرهنگی است که آن نوع زنان دامن می‌زنند، حتی آن مدهایی که مردها به دنبال آن هستند و از آن پیروی می‌کنند.

اگر زنان در تعهد و تدین و مادری نباشند، همه‌ی جامعه بازیچه‌ی هوس آنان قرار می‌گیرد. آیا تذکر حضرت برای نجات از چنین ورطه‌ای لازم نیست؟ می‌فرمایند این نوع زنان خودشان در انتخاب بهترین‌ها سست هستند و تحت تأثیر و همیات خود می‌باشند، و اگر نظر آنان را وارد زندگی کردی عملاً و همیات را وارد زندگی کرده‌ای. حرف هر کس با همسرش باید این باشد که من رأی دین را از شما می‌پذیرم، خودم هم رأی دین را عمل می‌کنم نه نظر خود را، و از این طریق از دلسوزی‌های همدیگر محروم نمی‌شوید.

آری فقط از این طریق می‌توان نسبت به همدیگر دلسوزی نمود و وجود یکی مانع کمال دیگری نگردد. و واقعاً هم فرق نمی‌کند که زن اسباب دست هوس مرد باشد و یا مرد اسباب دست هوس زن باشد، در هر دو صورت هر دو قربانی شده‌اند.

اگر حقوق زنان نیز توسط مردان رعایت نشود باز فضای خانه از تجلی رحمت پروردگار محروم می‌ماند و لذا نباید به کرامت شخصیت زن تجاوز شود، همچنان که بنا به سخن حضرت نباید به اسم رعایت زنان، گرمی داشت آن‌ها از حد بگذرد و میل‌ها و سلیقه‌های وهمی زنانه بر سازمان خانواده و جامعه حاکم گردد. با این مقدمات و توجه به شخصیت پذیرفته زن در اسلام و با آن مبنا باید به هشدارهای حضرت توجه کرد. به جهت محرومیت از این هشدارها، زندگی‌ها در جامعه جهانی امروز طوری شده که بیشتر از نیازهایشان ابزار دارند، و بیش از آن که حکمت در انتخاب‌هایشان نقش داشته باشد سلیقه زن نقش دارد، و این گونه حضور زن غیر از حضور زنی است که در محیط خانه مادر است و محیط را برای تربیت فرزندانش و برای صعود همسرش فراهم می‌کند. زنی که مقام مادریش را از دست نداده، فرشته‌ای است در خانه که سایه‌ی رحمت او سراسر جامعه را فرا می‌گیرد. این زن در تربیت الهی همسر و فرزندش بسیار مؤثر است و از این طریق خدمتی شایان به جامعه‌ی خود می‌نماید. زنان ابتدا این رسالت را که باید مظهر عفت و هدایت باشند فراموش می‌کنند، سپس عروس حجله‌نشین می‌شوند. عروس حجله‌نشین کسی است که فقط کارش نظر به بُعد شهوانی زندگی است. حضرت به

فرزندشان توصیه می‌فرمایند که مواظب باش عروس‌های حجله‌نشین تفکر تو را تحت تأثیر خود قرار ندهند، این زنان با زنانی که تمام دغدغه‌هایشان نجات خانواده است بسیار متفاوت‌اند.

وقتی زنان وظیفه‌ی اصلی خود را فراموش کردند، موضوع رقابت با مردان پیش می‌آید، وقتی رقابت پیش آمد قدرت مردان را می‌طلبند و از این طریق مردها را در خدمت خود می‌گیرند و اصرار دارند نظر و سلیقه آن‌ها حاکم باشد، حضرت می‌فرمایند مواظب باش با این نوع زنان مشورت نکنی. زیرا بر خلاف ادعایشان نظراتشان سست و بی‌مایه است. حال در این فضا و با نظر به این زنان می‌فرمایند سعی کن آن‌ها را در پرده و حجاب نگه داری تا نامحرم را ننگرند زیرا در پرده بودن بهتر آن‌ها را از گزند حفظ می‌کند، و نیز سعی کن نامحرم غیر قابل اعتمادی به زندگی خصوصی آن‌ها وارد نشود که ضرر آن کمتر از آن که با آن روحیه وارد عرصه جامعه شوند نیست. پس به طور خلاصه سعی کن آن زنان و در آن فضا کمترین ارتباط را با مردهای غریبه داشته باشند. البته و صد البته این غیر از ارتباط ایمانی و متعهدانه‌ای است که خواهران ایمانی با برادران ایمانی جهت حل مسائل اجتماع دارند. هر چند در این موارد هم در عین این که نباید به اسم عدم اختلاط با نامحرم از مسئولیت‌ها شانه خالی کرد، تا آنجا که ممکن است باید ارتباط‌ها در حد اقل ممکن باشد. ولی آن مردی که به اسم عدم ارتباط با نامحرم مانع فعالیت‌های فرهنگی همسرش می‌شود، اگر ممانعت او موجب نقیصه‌ای در فعالیت‌های دینی شود باید فردای قیامت جواب این ممانعت را بدهند. یک مسئله آن است که زنان

باید روحیه خود را بهتر بشناسند و هر چه کمتر در معرض ارتباط با مردان غریبه باشند. مسئله دیگر آن است که مردها باید متوجه باشند اگر خداوند اذن خروج زنان از خانه را به آنها داد، آن اذن به معنی ممانعت نیست. مثل این است که به افسر راهنمایی در چهار راه اذن داده‌اند که زیر نظر او و به دستور او ماشین‌ها حرکت کنند، حالا ایشان به بهانه این که باید به دستور من حرکت کنید نمی‌تواند به هیچ ماشینی اجازه حرکت ندهد بلکه باید با مدیریت او حرکت ماشین‌ها انجام گیرد. مسئله سوم نوع برخورد با آن زن‌هایی است که حضرت در موردشان می‌فرماید رأیشان سست و عزمشان ضعیف است که آنها تا آنجا که ممکن است به صلاح خودشان است که کمتر در معرض ارتباط با مردان نامحرم باشند. نمونه‌ی حقانیت سخن حضرت را شما امروزه در فروشگاه‌های بوتیک و پاساژها می‌بینید، راستی اگر اینان گرفتار چنین پرسه‌هایی در این اجتماعات نبودند به مصلحت خود و جامعه نبود؟ اگر نظام ارزشی جامعه طوری بود که این نوع حضور را برای این نوع زنان به شدت تقبیح می‌کرد، وضع از همه جهات بهتر نبود؟

آشننگی روح زنان در بیرون خانه

حضرت می‌فرماید: باقی ماندن این زنان در خانه برای خود آنها موجب پایداری است، یعنی اولاً: عمرشان برایشان به عنوان یک سرمایه مفید می‌ماند و صرف امور ناپایدار نمی‌شود که هیچ حاصلی برای آنها نداشته باشد. ثانیاً: موجب ثبات شخصیت و آرامش روح برای آنها

خواهد بود. تا آنجایی که حضرت می‌فرمایند: اگر می‌توانی طوری شرایط را فراهم کن که جز تو را نشناسد و جز با تو ارتباط نداشته باشد، این کار را بکن. تا در فضای یگانگی بین دو همسر، تمام توجه روح او به سوی تو باشد و بدون هرگونه اضطراب، به وظایفی که در خانه به عهده اوست بپردازد. چقدر خوب بود اگر به طور کلی طوری نهادهای اجتماع را سازماندهی می‌کردیم که فعالیت زنان همراه با اختلاط با مردان نباشد و امورات مربوط به خودشان را خودشان مدیریت کنند و از طرفی شرایط طوری باشد که زنان جهت فعالیت‌های خود حدّاقل خروج از خانه را به عهده داشته باشند.

در خبر آمده بود «دولت فرانسه برای برون‌رفت از مشکلات ناشی از کارکردن زنان در خارج از منزل و فروپاشی خانواده‌ها ... ضمن تأکید بر مشاغل خانگی، طرحی را به عنوان «به خانه برگردیم» اجرا نمود.^۹ زیرا شرایط بیرون خانه روی هم رفته با روحیه زنان سازگار نیست و روح آن‌ها را آشفته می‌کند. و از صفای مادری خارجشان می‌نماید و توجهشان به فعالیت‌های با روحیه «خدمت‌گذاری» را به فعالیت‌های همراه با «قدرت و رقابت» سوق می‌دهد. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدون آن که حضور فیزیکی فعالی در جامعه‌ی زمان خود داشته باشند مسلّم یکی از تاریخ‌سازترین انسان‌ها هستند به طوری که وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظهور کنند می‌فرمایند: «وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛^{۱۰} اسوه و راهنمای من در

۹ - هفته‌نامه عبرت‌ها، شماره ۱۱۶، هشتم، شهریور، ۱۳۸۷.

۱۰ - بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

این نهضت، دختر رسول خدا ﷺ است. این سخن نشان می‌دهد نظامنامه حکومت جهانی مهدی ﷺ مبتنی بر سیره حضرت فاطمه علیها السلام است. وقتی حضرت مولی‌الموحدين ﷺ می‌فرمایند: «لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ»؛ فکر نکن که فقط بیرون شدن از خانه برای این‌ها خطرناک است، اگر مردان نامحرم غیر مطمئنی هم وارد زندگی آن‌ها شوند خطرناک است. می‌خواهند تا آنجا که ممکن است روح زنان در عالمی دیگر غیر از عالم ارتباط با نامحرم‌ان به سر ببرد، تا آزاد و آرام هسته توحیدی خانه شکل بگیرد و رشد کند.

با شعار این که زنان باید اجتماعی باشند و روحیه باز داشته باشند صفای بین زن و شوهر را به هم می‌زنیم و نمی‌فهمیم این شعار در همه جا و برای همه کس شعار خوبی نیست. مثالی هست که می‌گویند؛ «ملا» رفت بازار دید یک گاو آوردند تا بفروشنند. صاحب گاو گفت باردار هم هست، متوجه شد که سریعاً آن را خریدند و گران‌تر هم خریدند. فردا که برای خواستگاری دخترش آمدند، برای این که او را پسندند گفت: دختر ما باردار هم هست! غافل از این که هر حرفی همه جا کارساز نیست. بعضی‌ها فکر کرده‌اند خوب است زن هم مثل مرد اجتماعی باشد و با نامحرم‌ان اختلاط داشته باشد. مرد حسابی همان طور که باردار بودن برای گاو خوب است و نه برای دختری که هنوز ازدواج نکرده، برای مرد هم خوب است اجتماعی باشد و خجالتی نباشد و اجتماعی بودن به این معنی که زنان ما بی‌پروا با نامحرم‌ان ارتباط داشته باشند برای زنان حُسن نیست و علاوه بر این با این روش جنبه‌ی اطمینان مرد نسبت به همسرش از بین

می‌رود، و آشفتگی‌های شدیدی در روح زن به وجود می‌آید که در نهایت موجب سقوط خانواده می‌شود.

مرغی که خبر ندارد از آب زلال منقار در آب شور دارد همه حال
ما نمی‌دانیم با این شعارهای وارداتی از غرب چه نتیجه‌ای حاصل
جامعه‌ی ما و زنان ما می‌شود. نه زنان ما می‌دانند چه عظمت‌هایی را از
دست داده‌اند و نه مردهایمان می‌دانند چگونه فضای آمن و پاک خانه از
دست می‌رود.

محرومیت بزرگ

حضرت می‌فرمایند: اگر می‌توانی کاری کن که غیر تو را نشناسند. این توصیه مسلم به این معنی نیست که پدر و برادر شما را هم نشناسد بلکه منظور آن است که گرفتار موضوعاتی از اجتماع نشود که مربوط به حوزه مردان است و از این طریق دغدغه‌هایی وارد زندگی خصوصی شما شود که روح زنان را آزار می‌دهد. به همسر شما چه مربوط است که در اداره و بازار رقیب شما چه کسی است؟ به همین جهت در ادامه می‌فرمایند: «لَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا»؛ کاری که بیش از توانایی زنان است بر دوش آن‌ها مگذار. به عبارت دیگر اموری که موجب فشار روحی به زن است بر آن‌ها وارد مکن، چون زنان مانند گل بهاری‌اند و نه قهرمان. بر عهده مردان قرار داده که برای زنان امنیت و آرامش روحی و جسمی فراهم آورند تا جامعه به نتایجی که باید از جانب زنان برسد، برسد. زیرا به همان اندازه که بستر آرامش روحی و جسمی زن از دست رفت، به همان

اندازه جامعه از برکات واقعی که خداوند از طریق زنان به جامعه می‌دهد، محروم می‌شود. هرگز هنر نیست که زنان مانند یک مرد از صبح تا بعد از ظهر در بیرون خانه کار کنند و بعد هم انتظار داشته باشیم که بتوانند همسر خوبی برای ما و مادر مفیدی برای فرزندانمان باشند. این یک نوع رندی است و رندها همیشه ته چاه‌اند. پس رندی نکنید و شرایط اضطراب و ناامنی روحی و جسمی را برای زنان فراهم ننمایید که از برکات بزرگی محروم می‌شوید. جامعه محل کشاکش مردان است با همان روحیه‌ی مردی و تلاش برای سود دنیایی بیشتر، و خانه محل آرامش و خدمت و ایثار است، چگونه می‌توان خانه را از کشاکش جامعه حفظ کرد به‌جز به‌کاربردن توصیه‌هایی که مولی‌الموحدین علیهم‌السلام مطرح می‌فرمایند؟ گاهی زنان را آنچنان گرفتار مسائل اقتصادی کرده‌ایم که اگر تخم‌مرغ گران شد قلب آن‌ها به طپش در می‌آید. با وارد کردن زنان در امور اضطراب‌زا فقط زنان ضرر نمی‌کنند بلکه بیش از آن مردان ضرر می‌کنند، چون دیگر با گل پژمرده‌ای روبه‌رو می‌شوند که سخت به شادابی آن نیاز دارند. آقا و خانم هر دو از اداره می‌آیند حالا آقا نشسته می‌گوید خانم ناهار چی داریم، از این خانم همان انتظاری را دارد که باید از خانمی داشت که صبح تا حالا در خانه بود. آیا با این برخوردها زنان را باید گل حساب کرد یا انسانی آهنین؟ آیا از انسان‌های آهنین انتظار لطافت و عواطف باید داشت؟ آیا با گل به‌سربردن هر چند با درآمد کمتر، با صفاتر است یا با آهن به‌سربردن با انبوهی از ثروت؟!

اسلام لباس و مسکن و غذای زن را به عهده مرد گذارده تا کارهای اقتصادی روح لطیف زن را فرسایش ندهد و او همچون «گل» برای همسر و فرزندان شاداب بماند، زیرا جامعه سخت نیاز به چنین روح‌هایی دارد تا محبت را به جای خشم بنشانند. نه مردان باید زنان را گرفتار کارهای سنگین بکنند و نه زنان باید از حفظ روحیه‌ی خود غفلت نمایند. تلاش و تحرک برای هر زن و مردی لازم است ولی زنان نباید خود را در ورطه‌های اقتصادی - آن‌طور که روح و روحیه آن‌ها آسیب ببیند - بیندازند، که در آن صورت کمر خود را می‌شکنند. وقتی مادران نتوانستند مادری کنند، کودکان هم آن‌طور که باید و شاید دارای رشد متعالی نخواهند بود و عملاً به جای عوامل گرمی محیط خانه مزاحم خانه‌اند و همه چیز در هم می‌ریزد. بگذارید زنان چون گل بیالایند تا برای شما و فرزندان مفید باشند. نسبت به زنان انسان‌های منفعت‌طلب نباشید، چون باغبانی باشید که نفس پروراندن گل و به فعلیت درآوردن زیبایی‌های آن، برایش مهم است، گل میوه نمی‌دهد ولی روح ما را تغذیه می‌کند و لذا نفس پروراندن گل یک نحوه تغذیه است ولی تغذیه روحی. با چنین دیدی اگر زنان در صحنه باشند، فضای خانه آرامش خاصی به خود می‌گیرد که از هزاران گنج مهمتر است. بر اساس این دید است که در ادامه می‌فرمایند؛ انتظار زیاد از حد، از زن نداشته باش به طوری که طمع کند در بقیه کارها هم وارد شود، به عبارت دیگر چاخان او را نکن که تو خیلی مهم هستی، تا طمع کند در امور دیگر هم دخالت کند و بخواهد مسئولیت‌هایی را که

به عهده‌ی او نیست به عهده بگیرد زیرا در این صورت لطافت روحی خود را از دست می‌دهد.

آفات غیرت‌ورزی بی‌جا

پس از طرح این نگاه به زن و توجه به نکاتی این چنین دقیق، زاویه‌ی دیگری را در رابطه با زن می‌کشایند که: «إِيَّاكَ وَالتَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيَّةَ إِلَى الرَّبِّبِ»؛ پرهیز از غیرت نشان دادن بی‌جا که این کار انسان درست کار را به نادرستی می‌کشاند، و پاکدامن را به بدگمانی می‌خواند.

در این زاویه ما را از خطری می‌رهانند که شیطان بعضاً ما را از برکت ارتباط صحیح با همسر و خواهر و مادرمان محروم می‌کند. زنان بر اساس فطرت الهی در عفت و پاکی قرار دارند و باید شرایط بسیار بحرانی باشد تا ما تصورمان از آن‌ها منفی شود. اخیراً روزنامه‌ها نوشتند خانمی به دست یکی از جوانان محله کشته شد، زیرا آن خانم با ظاهر نامناسب در کوچه و خیابان ظاهر می‌شده، آن جوان تصور می‌کند وقتی با این چنین شکل بیرون می‌آید پس حتماً مایل به ارتباط نامشروع خواهد بود، در یکی از روزها که آن زن در خانه بوده آن جوان وارد خانه می‌شود و تقاضای عمل نامشروع می‌کند که با مخالفت شدید آن زن روبه‌رو می‌شود و آن جوان هر چه تلاش می‌کند راه به جایی نمی‌برد، می‌رود کارد آشپزخانه را برمی‌دارد و آن خانم را به قتل می‌رساند. عرضم از این مثال آن است که عنایت داشته باشید به این راحتی‌ها نمی‌توان نسبت به زنان سوءظن داشت،

البته آن خانم به جهت ظاهر نامناسبش در قتل خود بی تقصیر نیست، ولی قضاوت آن جوان هم قضاوت نادرستی بوده است. ممکن است زنان در بعضی موارد نسبت به رعایت دستورات الهی بی احتیاطی کنند ولی به این راحتی بی عفتی نمی کنند. حضرت می فرمایند: آنچنان غیرت به خرج نده که گویا در کوچکترین ارتباط بین همسر و خواهر و مادرت با مردان غریبه آن‌ها را مجرم به حساب آوری. وقتی در مورد زنانی که به ورطه‌های نامشروع سقوط کرده‌اند مطالعه می فرمائید متوجه می شوید واقعاً در شرایطی قرار گرفته‌اند که برای حفظ عفت خود مقاومت زیادی می‌خواسته و متأسفانه آن‌ها از خود نشان نداده‌اند، تازه این نوع زنان بر خلاف آنچه شیطان القاء می‌کند، بسیار قلیل‌اند. لذا باید متوجه بود به این راحتی‌ها زنان به این ورطه‌ها که ما تصور می‌کنیم نمی‌افتند و لذا به این راحتی‌ها هم شما نباید غیرت به خرج دهید، زیرا غیرت بیجا منفور است. مثلاً خانم رفته تخم مرغ و گوشت بخرد حالا تا کسی نبوده که سوار شود نزدیک ظهر است فرزندانش از مدرسه می‌آیند، شوهرش از اداره می‌آید، غذا می‌خواهند به جای تا کسی ماشین شخصی سوار شده، برادر شوهرش دیده و به شوهرش گفته و چه بدبینی‌ها که پیش نیامده است، محاکمه پشت محاکمه که باید مشخص شود چرا تا کسی سوار نشده‌ای. یا چون طرف با شوهر خواهرش کمی باز برخورد کرده - و از نظر شرعی هم به واقع شوهر خواهر همان قدر نامحرم است که یک مرد غریبه نامحرم است - ولی حالا آقا عصبانی است که چرا جلوی شوهر خواهرت بلند خندیدی، پس من دیگر به تو اعتماد ندارم، و در نزد خود هزار فکر بی‌مورد نسبت به همسرش

شکل داده است. آری! کار بدی کرده که جلو نامحرم بلند خندیده است، ولی اگر حدّ این نوع سخت گیری ها مشخص نشود معلوم نیست غیرت ورزی به جایی باشد. می فرمایند غیرت ورزی بی جا موجب می شود که زنان درستکار را به نادرستی، و زنان پاکدامن را به بدگمانی بکشاند. وقتی که مرد بیخود و با غیرت ورزی بی جا پناهش را از زن برمی دارد خودش با دست خودش به همسرش می گوید برو در ورطه های دیگر. حالا این چقدر می تواند در مقابل وسوسه های شیطان و پناهی که مردان غریبه به او می دهند، مقاومت کند؟ مظلومیت زنان از آن جا شروع می شود که مردان غیرت بی جا می ورزند. همان طور که مردان بی غیرت، مردان پست و فرومایه ای هستند، و خدا مردان غیور را دوست دارد، مردانی هم که به اسم غیرت، افراط می کنند و در هر ارتباطی حساسیت نشان می دهند زنان خود را اگر هم به خطر نیندازند به زحمت های زیاد مبتلا می کنند. نمی شود با اندک خیال و احتمال، غیرت به خرج داد. حضرت می فرمایند اگر این کار را کردی سالم ها را نیز ضایع می کنی، در یکی از تشکلهای کاملاً مذهبی و ولایی که فعالیت آن ها در دانشگاه کاملاً ضروری است، شوهر یکی از خواهران دانشجو گفته بود من راضی نیستم فعالیت خود را در آن تشکل ادامه دهی چون ممکن است با مرد نامحرمی صحبت کنی و من ناراحت می شوم! آیا این غیرت ورزی است یا بازیچه ی شیطان شدن؟

زن و هویت جدید

چند موضوع است که با هویتی جدید در دنیای مدرن ظاهر شده و باید بر اساس شرایط جدید نگاه ما نسبت به آن موضوعات بازخوانی شود، یکی از آن‌ها پدیده‌ی تکنیک است و دیگری «زن». ماشین به عنوان یک پدیده جدید قوانین جدیدی را با خود به همراه آورده و کمتر از صد سال تمام چهره‌ی زمین را عوض کرده است که در جای خود باید بحث شود و نباید گفت تکنیک جدید همان تکنیک قدیم است که کمی پیچیده‌تر شده است، نه‌خیر؛ هویت تکنیک جدید چیز دیگری است و اهداف خاصی را در بشر می‌پروراند که قبلاً به تصور بشر نمی‌رسید و لذا نوع انتخاب و زندگی بشر جدید یک نوع انتخاب و زندگی دیگری است.^{۱۱} زن هم در شرایط امروز با هویتی به صحنه آمده که نمی‌توان گفت این زن‌ها با این هویت ادامه هویت مادران ما هستند، منتها یک کمی آزادتر شده‌اند، بلکه باید با تعریفی دیگر با آن‌ها برخورد کرد تا جامعه از نقش آن‌ها استفاده کند و گرنه با تعریفی که غرب از زنان مطرح کرده زنان ما که از هویت گذشته خود مانده‌اند، به هویت و قالبی غربی وارد می‌شوند و از هویت سومی که نه برگشت به گذشته است و نه در غالب غربی فرورفتن، باز می‌مانند. برای استفاده جامعه از نقش زن در دوران جدید یک اسلام ناب ناب نیاز است، با این برداشت‌های ساده از اسلام مشکل حل نمی‌شود - که از بحث این جلسه خارج است-. وقتی نهادهای قبلی که زن هویت خود را در آن نهادها می‌یافت، به هم ریخته و دیگر آن خانه‌ای که

زنان در آن نان می پختند و شیر گاو و گوسفند می دوشیدند و کره و ماست خانه را تهیه می کردند و با فضولات گاو و گوسفند سوخت زمستان را انبار می کردند، همه به هم ریخت، ما اصرار داریم زنان در خانه چه کار کنند؟ بستری که زن در عین وظیفه همسری برای مرد و وظیفه‌ی مادری برای کودکان، به عنوان یک عضو فعال اقتصادی در تلاش بود، حالا به هم ریخته حال باید فکر کرد چگونه باید بازسازی و تعریف شود؟ نمی توان هم چنان ناظر حادثه بود و فکری برای باز خوانی شخصیت ها نکرد، و بیش از همه زنان باید هویت خود را دریابند و خود را به عنوان عضوی مفید و فعال بازخوانی کنند و گمان نکنند اگر بعضی بارهای زندگی قبلی از دوش آنها برداشته شده تعریف قبلی برای آنها می ماند. ما در حال حاضر اجتماع را جدا از زن ها نمی دانیم. و با همه مقدماتی که عرض شد در شرایط جدید زنان پا به پای مردان نسبت به انسان ها وظیفه ای دارند که باید انجام دهند. و این در حالی است که در بعضی موارد بعضی از وظایف زنان از خانه به اجتماع آمده است و کار را برای روان زنان سخت نموده و خطر آسیب پذیری را برای بعضی شدت بخشیده که ان شاء الله باید در ادامه ی بحث به این موضوعات پرداخته شود.

سؤال: در حین بحث یک جا می فرمایید آنچه حضرت می فرمایند در رابطه با حذر کردن مردان از مشاوره با زنان مربوط به زنان خاصی است که به تعبیر شما زنان حجله نشین هستند، ولی در بعضی از قسمت های بحث که حضرت می فرمایند: کارهای سنگین تر از توان زنان بر آنان تحمیل نکن زیرا که آنها چون گل بهاری لطیف هستند، موضوع را به همه زنان

تعمیم می‌دهید و در آخر موضوعی را طرح می‌کنید مبنی بر این که زنان و مردان در شرایط حاضر باید در تعریف زن بازخوانی کنند و حضور زنان در اجتماع را در حال حاضر چیز طبیعی می‌دانید. چگونه این نکات را با هم‌دیگر جمع کنیم؟

جواب: هم‌چنان که بحمدالله متوجه شده‌اید موضوع همان‌طور است که فرمودید، آری ما باید سه شخصیت از زن را در این بحث در نظر بگیریم و بنا به شواهدی که در حین بحث عرض کردم آنجایی که بحث عدم مشاوره با زنان است را یا به اموری خاص نسبت داد - مثل امور حکومت و اداره کشور - و یا به زنان خاص که روحیه سطحی‌نگری بر آن‌ها حاکم است، که با توجه به ادامه سخن حضرت که می‌فرمایند آن‌ها سست رأی‌اند و در تصمیم‌گیری ناتوان هستند، موضوع مربوط به زنان خاص می‌شود، زیرا این‌طور نیست که زنان در اموری که مربوط به خودشان است سست رأی باشند و یا در تصمیم‌گیری از خود ناتوانی نشان دهند. شخصیت دومی که از زن در سخن حضرت مطرح است جنبه مثبت شخصیت زن است که چون از سیاق سخن حضرت بر می‌آید که به عموم زنان تعلق دارد، ما هم آن را به عموم زنان تعمیم دادیم که همان روحیه لطیف و حساس آن‌ها می‌باشد. و اما در مورد وجه سوم که در مورد زنان بحث شد موضوع شرایط جدید و فرهنگ مدرن است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم باید نسبت به آن بی‌تفاوت نباشیم و فکر می‌کنم اگر با اصولی که حضرت مطرح فرمودند مبنی بر حضور بیشتر زنان در

خانه و لطیف بودن روحیه آن‌ها بتوان موضوع را با حفظ اسلام ناب در بستر صحیحی قرار داد.

مربی و آسودگی روان

مسلم همه شما قبول دارید روحیه حساس و عرفانی زنان نیاز به آرامش و آزادبودن از ارتباطات آشفته دارد. زیرا مربی واقعی برای این که ظرائف روح افراد تحت تربیت خود را درک کند، باید روحی لطیف و عرفانی داشته باشد و روح لطیف اگر درگیر مسائلی خشن شد، به زحمت می‌افتد و از کار ظریفی که به عهده دارد باز می‌ماند. اگر تربیت از طریق روح‌های لطیف ممکن است باید این روح‌ها در کشاکش مشکلات اجتماعی گرفتار نباشد. و اگر کار ظریف تربیتی به عهده زنان با آن روح عرفانی خاص نباشد مسلم شخصیت دیگری که تا آن حد دقیق چنین کاری را انجام دهد نخواهیم داشت. معلم و کتاب و پدر هیچ کدام آنچه را زنان انجام می‌دهند نمی‌توانند انجام دهند. در تربیت دو چیز ضروری است؛ یکی لطافت و صفای روح، و دیگری روحیه اُنس‌گیری. مسلم پدری که صبح می‌رود و شب می‌آید، اگر بر فرض هم این دو خصوصیت را داشته باشد نمی‌تواند اعمال کند. از طرفی آن اُنسی که روح لطیف کودک نیاز دارد عموماً در روح مردان نیست. علاوه بر کودکان حتی جوانان هم آنقدر که با مادرشان می‌توانند تماس و انس بگیرند با پدرشان نمی‌توانند. حال اگر به چنین روحیه‌ای نیاز داریم، که داریم، و حال که چنین روحیه‌ای به طور فطری در زنان هست، پس همه افراد جامعه باید سخت

مواظب زنان باشند که در گیر و دار زندگی، روحیه‌ی تربیتی آنان آسیب نبیند. و حضرت علی علیه السلام در این راستا به فرزندشان توصیه می‌کند چون پهلوانان با زنان برخورد نکن و بارهای زندگی را بر دوش آنان مگذار.

کار وقتی مشکل می‌شود که زنان نیز از گوهری که در وجودشان هست غافل باشند و در جهت رشد آن تلاش ننمایند، و نه تنها در رشد آن کوشش نکنند بلکه خود را در ورطه‌هایی بیندازند که روحیه‌شان به روحیه‌ای مردانه تبدیل شود. چون به قول خودشان می‌خواهند از مردها عقب نیفتند! «پهلوان خانم» شدن که هنر نیست، زن بودن هنر است، در زن بودن گوهر خدمت نهفته است و در پهلوان بودن قدرت، وقتی این دو در زن جابجا شود و روحیه‌ی اعمال قدرت جای ارائه خدمت را بگیرد، مثل این است که سرکه‌ها شیرین، و شربت‌ها ترش شود، در این صورت هیچ کدام به کار نمی‌آیند.

در فرهنگ‌های انحرافی کمالاتی را برای زنان تبلیغ می‌کنند و ارزش می‌نهند که عملاً زنان را از نظر روحیه به مرد تبدیل می‌کند، و به اسم شرکت زنان در مدیریت جامعه از زن یک مرد می‌سازند که بتوانند مثلاً یک بنگاه اقتصادی را اداره کنند.^{۱۲} در قبل از انقلاب خانم‌هایی را به ریاست مدارس دخترانه می‌گماردند که روحیه‌ای مردانه داشتند، مثل مردان داد می‌زدند، سیگار می‌کشیدند، در سخن گفتن با نامحرم بی‌پروا

۱۲ - کاری که با نمایش فیلم «سال‌های دور از خانه» با طرح شخصیتی به نام اُشین، به نظام ارزشی ما تحمیل کردند و متأسفانه از آن طریق بعضی از دختران جوان ما هویت خود را از دست دادند.

بودند و راحت جلو نامحرم قهقهه می زدند، اتفاقاً شوهر یکی از این مدیران همکار بنده بود، می گفت: من و بچه ها سخت از خانم می ترسیم، حالا این خانم، مدیر نمونه و موفق به حساب می آمد و به دختران ما القاء می کردند اگر می خواهید موفق شوید باید مثل این خانم باشید که به جای یک مرد چهار مرد است، و امیرالمؤمنین علیه السلام درست در مقابل چنین افکاری می فرمایند: «...فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ»؛ زنان چون گل بهاری لطیف اند، و پهلوان نیستند، پس طوری با آن ها برخورد کن و انتظاراتی از آن ها داشته باش که روحیه حساس و لطیف آن ها برای آن ها باقی بماند، زیرا اگر زن به جای چهار مرد که هیچ، به جای صد مرد هم باشد و زن نباشد، هیچ چیز نیست، و در ظلمات بی هویتی هر روز یک شخصیت برای خود می سازد و در آخر هم نمی داند کیست.

سخنان حضرت مولی الموحدين علیه السلام، ابدأ سخنان عادی و نصیحت های موسمی و مربوط به قوم و قبیله خاص نیست، راز بقاء یک ملت است. فرهنگ حکیمانه ای که از اسرار درست زندگی کردن پرده بر می دارد و امروز با غفلت از این سخنان، جوامع بشری با بدترین بحران ها روبه رو خواهند شد. همان همکار ما که همسرش مدیر دبیرستان بود می گفت در خانه ما زندگی گم شده است، خانم من با من و بچه ها مثل دانش آموزان دبیرستان رفتار می کند، مادر بودن یادش رفته است، این است که دائماً باید متوجه باشیم طبق سخن حضرت علیه السلام ما «پهلوان خانم» نمی خواهیم، که نمی خواهیم، که نمی خواهیم. مادری می خواهیم که دارای روحی لطیف و امکان و فرصت انس گرفتن با فرزندان را داشته باشد.

زنان و ظرائف تربیت

کارهای اجتماعی طوری است که اگر انسان مواظب نباشد قلب و روح او را به خودش مشغول می‌کند و انسان را از حضور قلب در محضر خدا خارج می‌نماید، نمونه‌اش را در نماز تجربه می‌کنیم، همین‌که انسان می‌خواهد با حضور قلب اذکار نماز را اداء کند، حادثه‌های روز می‌آید جلو و مانع حضور قلب می‌شود، راه حل مسئله هم مشخص است، اولاً: باید قبل از ورود در جامعه از طریق عبادات و ذکر و دعا، قلب را با عالم معنا مأنوس کرد. ثانیاً: مواظب باشیم مسائل روزمره‌ی زندگی را اصل نگیریم، آن‌ها را امور دست دوم قلمداد کنیم، چون هدف اصلی ما بندگی خداست و خداوند به ما فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۳} جن و انس را خلق نکردم مگر برای عبادت. پس از یک طرف روح را متوجه عالم معنا می‌کنیم و از طرف دیگر مواظب هستیم تمام قلب خود را مشغول امورات اجتماعی نماییم و آن‌ها را مسائل دست دوم زندگی خود به حساب آوریم و گرنه آنچنان قلب ما را می‌دزدند که در عباداتمان هرچه می‌گردیم قلب خود را نمی‌یابیم. به جای آن‌که بر اساس وظیفه در اجتماع وارد شویم و کارهای مربوطه را انجام دهیم، خود آن کارها هدف می‌شوند، در حالی که ما نسبت به آن امور تکلیفی داریم و دیگر هیچ. حال با توجه به این که مسائل اجتماعی - به خصوص موضوعات اقتصادی - این چنین روح و روان انسان را می‌رباید که به سختی به خود برمی‌گردد،

اگر زنان با آن روحیه‌ی لطیف و حساس، در چنین ورطه‌هایی وارد شوند، چه بر سر روان و قلب آن‌ها می‌آید خودشان بهتر می‌دانند! نمی‌گویم خواهران فعالیت‌های اجتماعی نداشته باشند، داشته باشند ولی به شرطی که هزار برابر بیشتر از مردان مواظب خود باشند. چون ما می‌خواهیم خودمان از لطافت روحی خارج نشویم تا بتوانیم عبادت خود را حفظ کنیم در حالی که زنان علاوه بر موضوع فوق، مسئولیت اصلی‌شان طوری است که باید همواره در آن لطافت روحی مستقر باشند تا بتوانند فضای اُنس و خدمت را نگه‌دارند و تربیت صحیحی را اعمال کنند. و از این لحاظ است که خواهران باید قیمت خود را بدانند و با اندک حادثه آن را فرو نگذارند و روح خود را زیر لگد اجرائیات و موضوعات زودگذر جامعه له نکنند.

ما معلمان که مسئول تربیت روح و روان دانش‌آموزانمان هستیم نه تنها برای بندگی خدا حتی برای ارتباط صحیح با دانش‌آموزان و دانشجویان خود نیاز به روحی لطیف و حساس داریم تا روان دانش‌آموزان خود را درک کنیم، و به همین جهت وظیفه‌ی ماست که روی روح و روان خود سرمایه‌گذاری خاص بکنیم تا دقت و حساسیت لازم از دست نرود، زیرا مسئولیت تربیت و درک روان‌مربی را به عهده داریم، چیزی که زنان باید بیشتر از معلمان بر روی آن حساس باشند، و لازمه چنین حساسیتی آن است که روح خود را مشغول ارتباط با نامحرم نکنند و گرنه محرم روح فرزندان و همسرشان نخواهند بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: فرزندان! زنان را در معرض نامحرم قرار نده. کاری کن که در حریم تو بمانند، اما نه در اسارت تو.

بزرگ‌ترین محبت و خدمت را همیشه پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام به بشریت کرده‌اند و از جمله خدمت‌های آن‌ها روشن کردن جایگاه زنان است، تا از این طریق نه تنها جامعه آسیب نبیند، خودِ زنان نیز بهترین نتیجه را از زندگی خود بگیرند. آنچنان برای زنان نقشی حساس قائل‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «الرَّحِمُ شِجْنَةُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ»^{۱۴} رَحِم رشته‌ای از طرف خداوند است، هر که آن را پیوند دهد خدا او را پیوند دهد و هر که آن را ببرد خدا از او ببرد.

مسلم است منظور از این نوع محبت به زنان صرف انگیزه‌های شهوانی نیست بلکه نظر به روح پاکی است که هویت او در اُنس و محبت و لطافت و دلسوزی است، و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این زاویه می‌فرماید باید شرایط حریم و هویت زن را حفظ کرد.

زنان و روحیه‌ی عرفانی

محمی‌الدین بن عربی می‌گوید: زنان جهت فهم و سیر عرفانی آمادگی بیشتری دارند. اگر راه را بشناسند خیلی زودتر از مردها مقامات عرفانی را طی می‌کنند. همین‌جا به خواهرانی که وظیفه مادری به عهده‌شان نیست عرض می‌کنم سعی کنید استعداد عرفانی خود را به شدت رشد دهید، شرایط خود را فرصت مغتنمی بدانید که خداوند در اختیار شما گذارده است. محمی‌الدین می‌گوید: یکی از استاد‌های سلوکی من یک زن هشتاد و

چند ساله‌ایی بود که مثل قرص قمر بود. چیزی که بالاترش را حضرت عسکری علیه السلام می‌فرمایند که «نَحْنُ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا» ما حجت خدا بر خلق خدا هستیم و جد ما فاطمه حجت خدا بر ما است. بحمدالله در نظام اسلامی با دم الهی حضرت امام خمینی رضوان الله علیه زنانی تربیت شده‌اند که بدون هیچ ادعا و سر و صدایی راه‌هایی را طی کرده‌اند که اهل عرفان حسرت احوالات و مقامات آنان را می‌خورند. خواهرانی که در موقعیت خاص هستند و شرایط همسررداری برایشان فراهم نیست قدر روحیه لطیف عرفانی خود را بدانند و آن را با هیچ چیز دیگر معاوضه نکنند، همان‌طور که من و شما بعد از ماه رمضان یا بعد از زیارت خانه خدا و ائمه معصومین علیهم السلام باید مواظب باشیم آن احوالات با آرزوهای دنیایی ضایع نشود.

روحیه عرفانی زنان نیاز به آسوده‌بودن از مشغله‌های اجتماعی دارد، تا هم خودشان بهره کافی ببرند، و هم همسر و فرزندان یا شاگردانشان از آن روحیه محروم نگردند. غیر ممکن است، زنان در فضای آرامش و انس نباشند و مردان زندگی را به سلامت طی کنند. پس نجات مردان به صفای معنوی زنان است، زیرا آن‌جا که «قدرت» خود را می‌نمایاند و به خود مغرور است، آنچه کارساز و نتیجه‌بخش است، روح خدمت است و دلسوزی. حتی در شرایط عادی هم اگر چه مردان داد و بیداد می‌نمایند و قدرت‌نمایی می‌کنند ولی در نهایت اشک زنان است که حرف آخر را می‌زند، چه رسد که این روحیه برای اهدافی مقدس به کار گرفته شود. حالا کسانی که با اشک حکومت می‌کنند، اگر صفای روحانی خود را از

دست بدهند احساسات همراه با و هم به میدان می آید و در این حالت بازار تریکو فروش ها با پول بابا و اشک مادر رونق می یابد!

کارایی دل مادران

آیا می شود نسبت به حریم مقدس زنان غافل بود و نگران از دست رفتن همه چیز نبود؟ سخن انسان های بزرگ آن است که: ما هر چه داریم از مادرمان داریم، چون انسان ها بیش از آن که با عقلشان زندگی کنند با دلشان زندگی می کنند، پدران سایه و بستر زندگی اند، دل ها به جایی نظر می کند که مادران نشانه رفته باشند، خوشا آن زندگی که عقل پدر و دل مادر، هر دو اهداف مقدسی را نشانه رفته اند. وقتی انسان ها با دلشان زندگی می کنند و دل با انس تغذیه می کند، حال به من بگو اگر مادر به عنوان عامل انسِ فرزند در زندگی فعال نباشد چه کسی به کودکان راه نشان دهد و دلشان را جهت دهی کند؟ هر جا ملاحظه کردید که جوانان، جوانانی تربیت پذیر نیستند، ریشه ی آن را در ضعف نقش مادران آن ها جستجو کنید. خانم کارمندی که مادری خود را در خرید انواع اسباب بازی های گران قیمت جستجو می کند، عملاً مادری خود را به فرزندانش هدیه نداده، حقوق خود را به آن ها هدیه داده است. کودکان و جوانان ما نیاز دارند از طریق دلدادگی از کسی حرف بشنوند و هدایت بگیرند، اگر زنان آن طور که امام الموحیدین علیه السلام پیشنهاد می کنند در شرایط خاص قرار نگیرند هیچ کس نمی ماند که جواب دلدادگی و طلب هدایت جوانان و کودکان ما را بدهد. در شرایط امروز که عموماً پدر و

مادر در اداره هستند، معلم هم با حجمی زیاد از کتاب روبه‌روست که باید در طی یک سال درس بدهد، حال چه کسی با جوانان اُنس بگیرد؟ وقتی مادران نتوانند نقش اصلی خود را انجام دهند، نه نتیجه کار پدران مفید است و نه نتیجه‌ی کار معلمان. کودکان و جوانان خودشان می‌مانند و خودشان، مثل یک علف خودرو بی‌کس و بی‌یاور و عاصی و سرکش. جوانی که نتوانسته است به درون سینه مادرش راه یابد و اسرار آن سینه را با جان خود بنوشد، آرامش و تفکر را گم می‌کند، زیرا چیزهایی هست که گفتنی نیست ولی باید نسل‌ها بدانند و آن چیزها با نفوذ در سینه مادرها و مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها به دست می‌آید. به گفته مولوی:

ای خدا جان را تو بنما آن مقام کاندرا آن بی حرف می‌روید کلام
جایی که نسل جوان باید بدون الفاظ و کلمات سخن‌هایی را بیابند، در دوران کودکی است، آن‌هم با اُنس طولانی با مادر، آن‌هم مادری که صد تا کار ندارد، که یکی از آن‌ها مادری است. ما تا در جامعه‌مان کسی را نداشته باشیم که این نسل بتواند از طریق اُنس طولانی، از درون سینه او و از طریق بروز احساسات حرف بگیرد، این نسل خود را مقید به هیچ قیدی نمی‌داند و لذا نسلی عاصی و سرگردان خواهد بود. امروز جامعه جهانی به چنین ورطه‌ای فرو افتاده و راه نجات آن‌هم چیزی جز تجدید نظر کلی نسبت به نقش زنان، آن‌طور که مولی‌الموحدین علیه السلام مطرح می‌کنند نیست. یعنی باید بستری فراهم کرد که وظیفه زنان در آشفتگی‌های زندگی لگد مال نشود. نباید گذاشت گل‌های بهاری در عرصه اجرائیات

خشک و سرد له شوند و ما بمانیم و کودکان سرگردان و عاصی و زنان
بی مسئولیت و آرزو زده، و مردان بی مسئولیت.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زن و مرد و حیات طیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

هرکس از مرد یا زن، عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، قطعاً او را به حیات طیب احیاء می‌کنیم و اجر آنان را بر اساس بهترین عملی که انجام می‌دهند، خواهیم داد.

چگونگی و جایگاه عذاب قیامت

در آیه‌ی قبل از آیه فوق فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲ ای انسان‌ها آن‌چه نزد شما است ماندنی نیست و آن‌چه نزد خداوند است ماندنی است. اگر خواستید نتیجه کارتان برایتان بماند باید آن‌چه را نزد خدا هست بخواهید و گرنه ثمره‌های حیات شما همه نابود می‌شود، و این احساس نابودی در قیامت به نحو روشنی آشکار می‌شود. در ادامه‌ی همان آیه ما را متوجه این قاعده مهم می‌کند که اگر در مسیر دین‌داری صبر پیشه کنید و زندگی را

۱ - سوره نحل، آیه ۹۷.

۲ - سوره نحل، آیه ۹۶.

بر اساس عقاید حق و اعمال صالح ادامه دهید، حاصل و جزای این زندگی بر اساس بهترین اعمالی است که در طول عمر انجام داده‌اید. عمده آن است که متوجه باشیم آنچه نزد خداوند است پایدار و باقی است و اگر خواستیم در قیامت با خلأ وجودی خود روبه‌رو نشویم باید به جای پیروی از وهمیات و خیالات خود و اهل دنیا، از دستورات الهی پیروی کنیم تا به خدا وصل شویم و جان ما به حقایق پایدار الهی مرتبط شود.

در قیامت، احساس خلأها و نداشتن‌هایی که می‌باید داشت یکی از سخت‌ترین عذاب‌ها است، یا بگو پایه کل عذاب‌ها همین مسئله‌ی علم به «نداشتن‌هایی» است که باید داشت. در آن عالم به‌خوبی احساس می‌کنیم که ظرفیت چه کمالاتی در ما بود که با اتصال به خداوند و انجام اعمال صالح آن ظرفیت از حالت بالقوه به بالفعل در می‌آمد و آن‌ها را بالفعل نکردیم. علم به این که خیلی چیزها می‌توانستیم بشویم و نشدیم موجب احساس نداشتن و خلأ در ما می‌شود. اگر استعداد داشتن کمالات را نداشتیم و علم به نداشتن آن را نیز احساس نمی‌کردیم، عذابی هم در درون ما شعله نمی‌کشید. ولی علم به نبودن‌ها و علم به خلأ‌هایی که باید موجود می‌شد، بسیار سخت است. در این دنیا از طریق اتصال به خدای باقی و اتصال به اسماء الهیه می‌توان این خلأها را جبران کرد و لذا فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه در نزد شما است ناپایدار و زوال‌پذیر است و آنچه نزد خداوند است باقی و پایدار است. زیرا در هر قضیه‌ای، یک طرف آن نفسانی و وجه‌الخلق است، و طرف دیگر آن الهی و وجه‌الحقی است. طرف الهی آن می‌ماند ولی طرف بشری و دنیایی

آن نمی‌ماند. همان طور که نیت الهی من در کارهایم می‌ماند ولی نیت بشری من که به شما نظر داشته باشم و رضایت شما برایم مطرح باشد، نمی‌ماند. پس این که همین حالا می‌توانستم نیت الهی بکنم و نکردم، خلأ آن به عنوان عذاب می‌ماند.

هر عملی و هر مخلوقی دو طرف دارد، طرفی الهی و طرفی غیر الهی. من و جنابعالی اگر تلاش کنیم و وجه الهی به عمل خود بدهیم و رضوان الهی مدّ نظرمان باشد، برایمان می‌ماند. طرف الهی عمل یعنی «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»^۳؛ عملی برای جلب وجه خداوند. و فرمود: «وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۴؛ و باقی می‌ماند وجه پروردگاری که دارای جلال و بزرگی است. درست در مقابل پایداری آنچه نزد خداست، نابودی آن چیزی است که نزد ما است، و با نظر به خودمان برای خودمان به وجود آورده‌ایم، بدون آن که ریشه قدسی و الهی داشته باشد، مثل این که بنده به شما سلام کنم به این امید که روزی هوای مرا داشته باشید، در این جا در نزد خود یک محملی برای سلام کردن به شما ساختم، این سلام کردن برای من نمی‌ماند ولی خلاء آن می‌ماند، در حالی که می‌شد برای خدا به شما سلام کنم، در آن حالت آن سلام کردن برای من می‌ماند بدون آن که خلأ آن در میان باشد و منجر به عذاب شود. البته عذاب‌ها درجه دارد گاهی نفسِ حسرت عذاب است، به اعتبار این که کاش بهتر از این عمل می‌کردم. گاهی نیتمان الهی است اما خلوصش کم است. این جا عذاب

۳ - سوره بقره، آیه ۲۷۳.

۴ - سوره الرحمن، آیه ۲۷.

نیست اما نسبت به شرایطی که می توانستیم خلوص بیشتری در عمل داشته باشیم، یک نوع محرومیت از شور و شمع بیشتر است. در آن جا در مقایسه با احوالات آنهایی که در خلوص بیشتری بودند می گوئیم چقدر خوب بود که تماماً برای خدا مثلاً به دیدن پدر و مادرمان آمده بودیم.

آری عمل الهی پایدار می ماند ولی به همان اندازه که الهی است، و شدّت و ضعف حضور آن عمل به شدّت و ضعف خلوص ما در عمل بستگی دارد، به اندازه ای که خودمان به میان باشیم و قاعده ای «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» در زندگی مان جاری باشد، به همان اندازه با خلأ و ناپایداری آن عمل روبه روئیم، عملی که باید با نیت الهی جای خالی آن در جان ما نبود. نیت الهی بکنید و بر آن اساس عمل نمائید و بدانید وجه غیر الهی آن نیت و آن عمل نمی ماند و لذا تلاش باید کرد همواره جنبه الهی عمل را تقویت کنیم و به خود بفهمانیم هر چه پای خود و پای غیر به میان باشد، پای حسرت و خلأ در میان است. آنچه به خدا وصل نیست چیز نیست، خلأ است که جای خالی اش می ماند و همان منشأ عذاب می شود و کل عذابها به جهت نبودن چیزهایی است که در جان ما باید باشد، ولی نیست.

چگونگی جزای عمل اهل ایمان

قرآن پس از طرح این نکته در ابتدای آیه، یک قدم جلوتر آمد و فرمود: ای آدمها بیاید تکلیف خود را یکسره کنید و این را بدانید که هر کس در دینداری یعنی در همان جهت «مَا عِنْدَ اللَّهِ» پایمردی و صبر کرد

جزایش برآیند همه‌ی کارها خویش نیست بلکه جزایش بر اساس بهترین کارهای او است. یک وقت تمام زحماتتان را جمع می‌کنند و میانگین می‌گیرند و نتیجه را بر اساس میانگین اعمالتان به شما می‌دهند، می‌گویند شما یک‌بار نمره ۱۰ گرفتی، یک بار ۱۲ و یک بار ۱۷، میانگینش می‌شود ۱۳. اما یک وقت می‌گویند آقا تو تلاشت را بکن پایمردی بکن ولی بدان «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ آن‌هایی که در دین پایمردی و صبر کردند پاداش آن‌ها بر اساس آن بهترینی است که انجام می‌دادند. یک بار نمره ۱۰ آوردی، یک بار نمره ۱۲ و یک بار ۱۷ همه را به تو ۱۷ می‌دهند. و این مژده بزرگی است برای انسانی که بنا را بر این گذاشته است که خلوص خود را روز به روز بیشتر کند. و این خاصیت صبر و پشتکار در دین‌داری است.

بعد از طرح آیه‌ی فوق به عنوان یک اصل کلی؛ در آیه بعد می‌فرماید ای زنان و ای مردان! بگذارید تا قصه‌ی زندگی شما را برایتان در این راستا روشن کنم، قصه‌ی زندگی شما این است که «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»؛ هرکسی می‌خواهی باش، زن یا مرد، اگر عمل صالح انجام بدهی و مؤمن هم باشی «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ حتماً حیات چنین کسی را پاک می‌کنیم و از وسوسه‌ها و عدم خلوص‌ها نجاتش می‌دهیم «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۵ و نتیجه کارش را با بهترین عملی که انجام داده به او می‌دهیم. «مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی با بهترین آن کارهایی

که همواره می کرده جواب همه کارهایش را می دهیم. شما همواره نماز می خواندید و همواره نیتان این بود که به بهترین شکل نماز را به جا آورید و در این امر پایمردی داشتید و همواره سعی بر بهتر شدن آن می کردید، حالا آن بهترین را می گیرند و تمام نمازهای شما را بر اساس همان نمونه‌ی عالی‌اش حساب می کنند. می فرمایند: زن می خواهی باش، مرد هم می خواهی باش، اگر عمل صالح انجام دهی در حالی که روح ایمانی خود را حفظ کرده باشی و جهت گیری قلبت به طرف حق باشد، اولاً: حیات را طیب می کنیم. ثانیاً: اجر بهترین عمل را به همه اعمالت سرایت می دهیم.

بودن پاک

چنانچه ملاحظه می فرمائید وقتی بحث از عالی ترین هدف و غایت یعنی «حیات طیب» از یک طرف و «اجر نیکوترین عمل» از طرف دیگر مطرح است تأکید دارد که در اینجا زن و مرد فرق ندارد، چرا که اوج کمال جایی نیست که برای رسیدن به آن مرد بودن، کمال و یا زن بودن، نقص باشد.

حیات طیب مژده بزرگی است، مشکلی که عموماً ما داریم این است که به داشتن حیات طیب، دل خوشیم ولی به آن نمی اندیشیم. متوجه نیستیم برای رسیدن به آن باید درجه شعورمان از حیات حیوانی بسیار بالاتر بیاید. در حالی که حیات حیوانی، حیات طیب نیست. خوک و گرگ حیات دارند و زنده اند اما این نوع حیات برای بنده حیات طیب نیست، خوک مظهر شهوات است و گرگ مظهر درندگی است، حیات بنده و جنابعالی

باید حیات انسانی باشد که آزاد از غلبه شهوت و کبر است، شأن حیات انسانی حیات طیب است، حیات انسانی باید از هر گونه رذیله‌ای خالص باشد، نه گرگ باشد، نه خوک، شهوتش شهوتی باشد زیر فرمان عقل شریعت، غضبش غضبی باشد زیر فرمان عقل شریعت، و جهتش، جهت نفی منیت و توجه به حق باشد، این حیات، حیاتی است که به آن حیات خالص و طیب می‌گویند. شما وقتی می‌گویید هوا پاک است به این معنی نیست که نیتروژن و اکسیژن نداشته باشد، هوای پاک هوایی است که آنچه نباید داشته باشد را ندارد. عقاید و صفاتی در ما هست که مزاحم جهت‌گیری ما به سوی حقیقت است آیه مژده می‌دهد که اگر هر زن و مردی در دین‌داری صبر و پشت کار داشت، عوامل مزاحم را از صحنه جانش پاک می‌کنیم، تا اولاً: در شرایط خوبی ادامه حیات دهد. ثانیاً: در قیامت با بهترین اعمال خود برای همیشه روبه‌رو باشد. گاهی خود آدم‌ها خود را نمی‌پذیرند و به جهت ناخالصی‌های خود، دوست دارند از خود فرار کنند، حیات طیب حیاتی است که انسان با خودش تضاد ندارد و بقاء خود را عین رسیدن به مقصد می‌داند، خودش با خودش آرام است و بودنش برایش شیرین است. بر عکس بعضی‌ها که بودنشان را نمی‌خواهند، به هر دری می‌زنند تا غیر از این باشند که هستند، متوجه‌اند این نوع بودن که در آن هستند به درد نمی‌خورد، بودن دیگری هم که ندارند، لذا بودنشان عین اعلام نارضایتی از زمین و زمان است چون با بودن پاک همراه نیستند. شروع می‌کنند بهانه گرفتن که خانه‌ام این اشکال را دارد، همسر آن اشکال را، غافل از این که با خودش مسئله دارد. گفت:

نی به هند است ایمن و نی در یمن آن که خصم اوست سایه‌ی خویش
چون به حیات طیب نرسیده و راه رسیدن به آن را هم گم کرده است.
با توجه به برکات حیات طیب و آفاتی که حیات ظلمانی برای انسان
دارد خداوند برای هر زن و مردی راه رسیدن به حیات طیب را در آیه
فوق «ایمان» و «عمل صالح» معرفی کرد و سپس فرمود نه تنها حیات طیب
را به آن‌ها خواهیم داد، بلکه نایل شدن به نتیجه‌ی کامل‌ترین اعمال را به
همه اعمال‌شان سرایت می‌دهیم. کافی است عزم ما آن باشد که در مسیر
دین‌داری پایمردی و شکیبایی پیشه کنیم و هیچ حادثه‌ای ما را از مسیر
دین‌داری منصرف نکند. در آیه قبل پیش از این که موضوع حیات طیب
را برای زن و مرد مطرح فرماید، فرمود: باید در مسیر دین‌داری پایداری و
صبر داشته باشیم، در این آیه می‌فرماید: می‌خواهی زن باش می‌خواهی
مرد باش، اگر عمل صالح انجام دهی و مؤمن باشی به عالی‌ترین درجاتی
که ممکن است انسان در زندگی برسد، خواهی رسید. زندگی و مشی
خود را مشخص کن که چه کسی می‌خواهی باشی و بر چه اصولی
می‌خواهی پافشاری کنی. وقتی بنا گذاشتید سراسر عمر را در عین ایمان،
در انجام عمل صالح جلو ببرید به طوری که هیچ چیز دیگری نتواند جای
این‌ها را بگیرد، حالا می‌توان به مژده‌هایی که در آخر آیه می‌دهد امیدوار
بود که «فَلَنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛
حتماً او را به حیات طیب احیاء می‌کنیم و اجرش را بر اساس بهترین عملی
که انجام می‌داده، خواهیم داد.

زندگی بی وسوسه

وقتی خداوند در این آیه می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هر کس عمل صالحی انجام دهد - از زن و مرد - در حالی که مؤمن باشد، او را به حیات طیب احیاء می‌کنم؛ عملاً راه زندگی همراه با آرامش و نتیجه‌گیری کامل را در جلو ما قرار می‌دهد، دیگر اضطراب این که چه باید بکنیم و چه باید نکنیم در درون خود نداریم، راهی مطمئن به ما پیشنهاد می‌کند. بزرگانی که تکلیفشان را در این دنیا خوب فهمیدند طوری نبودند که همواره در درونشان خاری به جانشان فروود رود. چون راه زندگی خود را در این دنیا معلوم کردند، فهمیدند چه کسی هستند و بناست چه کاری بکنند. از آیه فوق آموختند بناست عمل صالح یعنی آنچه را دین پیشنهاد می‌کند پیشه‌ی خود کنند و ایمان به خدا را هم در قلب خود دائماً محفوظ نگه دارند. لذا می‌بینید نمازشان را سر وقت می‌خوانند، و کاری که در راستای بندگی باشد و از دستشان برآید انجام می‌دهند و دیگر هیچ. چون از نظر آنها دیگری وجود ندارد. حالا ماشین‌های مدل جدیدی آمده است، به آنها چه مربوط، چون راهی را انتخاب کرده‌اند که این چیزها در آن راه قدر و قیمتی ندارد که بتواند آنها را از آن راه منصرف کند. گفت:

مَر سَفِيهَانَ رَا رَايِدَ هَر هَوَا چُونِ كِه نَبَوْدَشَانِ گِرَانِي قَوَا
این‌ها با تعریفی که به کمک آیه فوق برای زندگی خود کردند
حجاب‌های بین خود و خدا و عالم قدس را کنار زدند، حالا شما عزیزان
این را امتحان کنید و خود را در وادی وظیفه الهی وارد نمایید تا ببینید

چگونه راه به سوی خدا جلو قلبتان باز می‌شود. مثلاً بخواهید در نمازتان تشهد را با حضور قلب بخوانید، بگویید فعلاً کار من در این دنیا این است که تشهد خود را بخوانم، اصلاً زنده‌ام برای همین کار، به خودمان بفهمانیم در حال حاضر کار ما همین است. باز در وقت رکوع بفهمیم کار ما همین رکوع کردن است، اگر این حالت را آرام آرام بعد از مدتی به خود بفهمانید، ملاحظه می‌کنید که تمام وسوسه‌ها چون دودی بر هوا می‌رود، شما می‌مانید و نظر به زیبایی‌های عالم معنی، و آرام آرام نزدیک شدن به «حیات طیبه». حیات پاکی که از هر گونه وهمیات و وسوسه مبرا است. در چنین فضایی می‌بینید به راحتی ارتباطتان با عالم غیب برقرار می‌شود، دیگر قلب مشکلی ندارد. دلیل موضوع هم از نظر علمی مشخص است زیرا تا انسان بی‌زمان نشود با عالم بی‌زمان نمی‌تواند ارتباط برقرار کند. اگر شما قبل و بعد را با خودتان به مسجد بیاورید، با توجه به این که قبل و بعد جنس ماده است و ماده با غیب سنخیت ندارد، لذا می‌بینید هر چه تلاش بکنید نمی‌توانید قلب را در حضور ببرید. تمام دستورات دین بر مبنای نظر به آیه فوق و امثال آن است و اگر آن دستورات عمل شود به نتیجه فوق‌العاده‌ی «حیات طیب» می‌رسید. این آیه می‌فرماید اگر زندگی شما این شد و خود را این‌طور تعریف کردی که آمده‌ای در این دنیا تا عمل صالح انجام دهی، عملی که جنبه‌ی الهی در آن مطرح باشد و قلب در حین عمل نظر به حق داشته باشد، اگر آن عمل و فعالیت در بازار و کسب و کار هم باشد، و علاوه بر حُسن فعلی و پسندیده بودن عمل از نظر شرعی، حُسن فاعلی هم داشته باشد و طرف ایمان به حقایق عالم در آن

موجود باشد، در چنین حالتی دیگر بدون هیچ دغدغه‌ای راه پر نتیجه‌ای را در پیش گرفته‌ای. آری اگر توانستی به نور آیه فوق خود را این‌طور تعریف کنی، راه را پیدا کرده‌ای، به خود فهمانده‌ای من کارم در این دنیا آن کارهایی است که حق برایم روشن نموده است. لذا چون کارتان کار حقی است در مشغله‌های زندگی آنچنان لغزیده نمی‌شوید که ارتباط شما با خدا قطع شود و گرفتار کارهای روزمره گردید. بزرگان ما هم مثل من و شما فعالیت‌های مربوط به زندگی زمینی را دارند، هم غذا می‌خورند هم کار و کاسبی دارند ولی توانسته‌اند قلبشان را همواره در محضر حق نگه دارند و این حالت بسیار گرانقدری است، گفت:

اول قدم آن است که او را یابی آخر قدم آن است که با او باشی
 هنر بزرگان در این است که در هیچ حالی توجه قلبی خود را از نظر به خدا به جای دیگر نمی‌اندازند و در هیچ حال از آن عالم خارج نمی‌شوند و از کارها و صحنه‌هایی که خطر بیرون آمدن از آن عالم را دارد سخت پرهیز می‌کنند. دائماً باید به قلبمان القاء کنیم که خداوند فرمود: هر کس در این دنیا عمل صالح انجام دهد و مؤمن هم باشد به حیات طیب می‌رسد، و زندگی ما جز این نیست. حاصل چنین رویکردی شروع زندگی حقیقی است. در چنین فضایی اگر انسان در سخت‌ترین صحنه‌های زندگی قرار گرفت که قلب هر انسانی را می‌رباید، او در آرامش کامل مستقر است و قصه‌اش قصه انسان‌هایی می‌شود که خداوند در وصف آنها فرمود: «رَجَالٌ لَا تُلِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ

وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۶ انسان‌هایی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن زیرورو می‌شود می‌هراسند. در آیه بعد از این آیه نیز در سوره نور می‌فرماید: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۷ تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خداست که هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد. یعنی وقتی در هر حال توجه قلب شما به سوی حق بود بر کاتی نصیب شما می‌شود که غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود، چون در آخر آیه فرمود: «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ وقتی چنین آدم‌هایی خانه هم می‌سازند شاکله فکری‌شان این است که می‌خواهیم عمل صالح انجام دهیم، در راستای انجام عمل صالح باید یک خانه‌ای هم بسازیم، دیگر قلبشان در سیمان و آجر فرو نمی‌رود. وقتی این کارها آدم را می‌رباید و از مسیر اصلی می‌لغزاند که یادش می‌رود جای این خانه در زندگی‌اش کجاست. و این موقعی است که جای خودش را فراموش می‌کند، حیات طیب را مقصد و مقصود خود نمی‌گیرد و نگران حیات آلوده به دل‌دادن به دنیا و تجملات نیست.

۶ - سوره نور، آیه ۳۷.

۷ - سوره نور، آیه ۳۸.

تفاوت بدن‌ها و حقیقت واحد

آیه می‌فرماید در راستای رسیدن به حیات طیب، زن و مرد مطرح نیست، زیرا زن و مرد بودن مربوط به بدن‌ها است، اصل انسان و حقیقت انسان نه زن است و نه مرد. و بزرگانی مثل حضرت آیت‌الله جوادی آملی «حفظه‌الله» در کتاب محققانه «زن در آئینه جلال و جمال» تا حدی که شرایط اجازه می‌داده این موضوع را روشن کرده‌اند. و اساساً در فلسفه اسلامی این بحث مشهور است که به طور کلی بدن ابزار روح است و در حقیقت روح دخالتی ندارد.^۸ با توجه به این نکته مثلاً اگر شما بخواهید کوه‌نوردی کنید حال یکی کت پوشیده و دیگری اُورکت، اما هر دو به قله رسیدند، آیا می‌توان گفت اُورکت مهم‌تر بود در رسیدن به قله یا کت؟ می‌بینید که فرقی نمی‌کند چون هر دو نفر که یکی کت پوشیده و یکی اُورکت هر دو به قله رسیدند، لباس برای این بود که بتوانیم از آسیب‌های مسیر حفظ شویم ولی لباس هیچ وقت در ارزیابی هدف نقش ندارد. حالا اگر زن و مرد طبق آیه فوق هر دو می‌توانند به مقصد الهی خود که همان حیات طیب است، برسند آیا می‌توان گفت زن مهم‌تر است یا مرد؟ دقیقاً موضوع تفاوت زن و مرد نیز به همین شکل است که انسان‌ها از نظر بدن و جسم دو نوع و از نظر حقیقت و هدف یکی هستند و لذا بسیار سطحی‌نگری است که ارزش این دو نوع انسان را به جهت تفاوت

۸- به کتاب «ده نکته از معرفت نفس» رجوع شود.

بدن، متفاوت بدانیم. آری تفاوت بدن وظایف متفاوتی را برای هر کدام پیش می‌آورد، ولی برای هدفی یکسان.

دو نوع لباس است که هر لباسی اقتضاء خود را دارد ولی چه ربطی به ارزش صاحب لباس دارد. بنده این مطلب را نمی‌خواهم بگویم که از نظر نوع کارها زن و مرد باید یکسان باشند و باید با آن‌ها یک نوع برخورد کرد، آن قدر رابطه بین روحيات و بدن تنگاتنگ است که شما می‌دانید که هر بدنی روحيات خاص خود را می‌آورد، حتی اگر انسان قسمتی از بدنش را از دست بدهد در رابطه با آن قسمت روحیه‌اش عوض می‌شود، مادرهایی که مجبور می‌شوند طی عمل جراحی رحم‌شان را در آورند دچار تغییراتی می‌شوند از آن جمله که می‌گویند تا حدی احساساتمان نسبت به کودکان تغییر می‌کند. یا بارها تجربه شده با سگته قلبی و تغییر حالت قلب، حتی پس از گذشتن از مرحله‌ی حاد بیماری، احساسات انسان تغییر می‌کند، البته شدت و ضعف این تغییرات به جاهای دیگر نیز مربوط است. به هر حال احساساتی که یک زن دارد به جهت بدن مادری و احساساتی که یک مرد دارد به جهت بدن پدری، جای خودش قابل توجه است اما هیچ کدام از این حرف‌ها اصل موضوع را منتفی نمی‌کند که بدن ابزار روح است و در حقیقت انسان دخالت ندارد، هر چند روح بدون تأثیر از بدن نیست، برای همین به ما توصیه می‌شود مواظب سلامت و بهداشت بدن‌هایتان باشید، همان‌طوری که می‌گویند بدن‌هایتان را گرفتار غذاهای زیاد نکنید، چون اقتضای بدن پرخور طوری است که دیگر روح نمی‌تواند

در آن شرایط آزادانه به مسیر روحانی خود ادامه دهد و مسیر لقمانی خود را طی کند. به قول مولوی:

از برای لقمه‌ای این خوار، خوار از کف لقمان برون آرید خار
می‌گوید یک لقمه اضافه تمام درهای آسمان را به رویم بست، این
خار را از قلب لقمان وجود من در آورید. عین این مشکل از آن طرف هم
هست که اگر آقایان و خانم‌ها بیش از حد به بدنشان بی‌محلّی کنند و آن
را ضعیف نمایند، روحشان را گرفتار می‌کنند و صفای روحیشان را از
دست می‌دهند، در عینی که نمی‌خواهیم منکر احوالات روح در رابطه با
بدن باشیم، اما می‌خواهیم یک اصل منطقی را نگذاریم از دست برود که
ارزش هر انسان به هدفش است، اگر هدف او پست باشد آن انسان پست
است، اگر هدف او متعالی باشد آن انسان متعالی است حالا اگر هدف زن
و مرد یکسان و متعالی بود پس معلوم می‌شود آن دو یک ارزش دارند. در
این راستا کسی مهم‌تر است که به این هدف متعالی نزدیک‌تر است، چه
زن باشد چه مرد. آیا دیگر جای این سؤال می‌ماند که زن مهم‌تر است یا
مرد؟ یا این سؤال نشانه غفلت از معارف عالیّه قرآنی است؟ قرآن
می‌فرماید هدف زن و مرد حیات طیب است و فرقی هم بین آنها نیست.
حال با توجه به این که دروغ بستن به خدا و پیامبر ﷺ موجب بطلان روزه
می‌شود اگر در ماه رمضان کسی بگوید: خدا زن‌ها را بیشتر از مردها
اهمیت داده یا مردها را بیشتر از زن‌ها بها داده است، روزه او باطل است،
چون به خدا و پیامبر ﷺ دروغ بسته است. حتی اگر به زبان نگوید ولی در
قلبش چنین تصویری داشته باشد یقیناً این قلب نمی‌تواند سیر و سلوک

کاملی بکند، قلبی که گرفتار باطل است سلوک الی الله برایش ممکن نیست.

آیه می فرماید برای رسیدن به حیات طیب ابزارها فرق می کنند ابزار زن با ابزار مرد از نظر بدن فرق می کند، به همین جهت گاهی وظایفی که به عهده زنان است با نظر به ابزاری می باشد که مخصوص به آنها است، ولی وظایفی هم به عهده آنان است که هیچ ربطی به زن بودن آنها ندارد و نظر به انسانیت آنهاست. در باره مردها هم همین طور است. حالا کدام مهم هستند؟ این یک روح شیطانی و ضد قرآنی است که مردی فکر کند زن پایین تر از خودش است یا زنی فکر کند خودش بالاتر از مرد است. بدن مرد اقتضای خاصی دارد که مثلاً جهاد ابتدایی برای او واجب می شود ولی برای زن نه. یا مسئولیت پیغمبری که همراه است با جهاد و انبوه کارهای اجرایی اقتضا می کند که پیامبر مرد باشد ولی همان خدایی که پیامبران را از جنس مردان انتخاب فرمود، روشن کرد «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ» در نزد خدا گرامی ترین شما متقی ترین شما است. ملاک ارزش گذاری، قرب به خدا است، قرب به خدا که زن و مرد ندارد.

حضرت زکریا علیه السلام وقتی وارد محراب حضرت مریم علیها السلام می شدند «وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»^۹ نزد آن حضرت رزق های خاصی دیدند که با غذاهای معمولی متفاوت بود، پرسیدند ای مریم این ها از کجا برای تو می آید؟ «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» گفت از طرف خداست، خداوند هر که را بخواهد بدون حساب و

اسباب‌های عادی رزق می‌دهد. این‌جا بود که حضرت زکریا علیه السلام متذکر شدند چرا برای پیدا کردن فرزند به عوامل فوق عوامل عادی متوسل نشوند و لذا؛ «قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛^{۱۰} گفت خدایا! حالا که این‌قدر کار از تو می‌آید که این زن تنها را به این مقامات رساندی، یک سلب پاک هم به من بده، چرا که تو به تقاضاهای بندگانت توجه داری، خدا هم وقتی اطمینان آنچنانی را در حضرت زکریا علیه السلام نسبت به الطاف الهی دید، فرمود: «إِنَّا نَبْشُرُكَ بِغُلَامٍ اِسْمُهُ يَحْيَى»؛^{۱۱} تو را به تولد یحیی مژده می‌دهم. وقتی آن پیامبر خدا با روبه‌رو شدن با حضرت مریم علیها السلام متوجه شدند آن حضرت چه مقاماتی به دست آورده متذکر شدند که می‌توانند بالاتر از این‌ها به خداوند نظر کنند و از او ماوراء اسباب عادی و از قدرت «لَدُنِّي» او تقاضای فرزند نمایند.

در نگاه قرآنی با توجه به آیه‌ی فوق، متوجه می‌شویم حتی در مقایسه یک پیامبر و یک زن الهی، قرآن مقام آن زن را بالاتر نشان می‌دهد که حتی از جهتی راهنمای آن پیامبر باشد، اینجاست که اگر کسی در مقایسه نسبت به حقیقت زن و مرد یکی را پائین‌تر از دیگری بداند نگاه قرآنی ندارد. عزیزان متوجه باشید اگر اعتقاداتان غیر قرآنی شد به همان اندازه در سلوک معنوی متوقف می‌شوید زیرا قلب در آن صورت نورانیتش کامل نیست.

۱۰- سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۱۱- سوره مریم، آیه ۷.

پس طبق آیات قرآن چون مقصد زن و مرد هر دو متعالی است پس هر دو می توانند به مقاصد متعالی برسند زیرا حقیقت هر دو از نظر قرآن یکسان است. ممکن است برای رسیدن به مقصد ابزارهایشان فرق کند ولی در سیر به سوی مقصد هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. به تعبیر عمان سامانی:

صاحب آن خواه مرد و خواه زن	همتی باید قدم در راه زن
خانه پرداز جهان چه زن، چه مرد	غیرتی باید به مقصد رهنورد
بر سر رهرو چه معجز ^{۱۲} چه کلاه	شرط راه آمد نمودن قطع راه

حجاب دوگانگی ها

نکته دیگر که در بصیرت ما مؤثر است این که هر وقت در قلب شما نسبت به زن و مرد از نظر ارزش، دوگانگی پیدا شد بدانید به همان اندازه شیفتگی نسبت به خدا در قلب شما کم شده است. اگر تمام نظرتان به احد باشد هیچ وقت در مخلوقات خدا دوگانگی نمی بینید که بخواهید یکی را پائین تر از دیگری به حساب آورید، واقعاً دوگانگی نمی بینید چون دوگانگی وجود ندارد. حتی اگر قلب شما دوگانگی دید و به ذهنتان آمد که زن مهم تر از مرد است یا مرد مهم تر از زن و بعد هم به خودتان تذکر دادید که هیچ کدام مهم تر از دیگری نیستند، بدانید در نظر به مخلوقات خداوند نگاه کاملی ندارید، اما فاسد نشده اید. یک وقت به قلبتان نمی رسد که راستی زن ها مهم ترند یا مرد ها و اصلاً دوگانگی بین آن ها نمی بیند. این

نگاهِ سالمی است و حجابی بین شما و حق از این جهت ایجاد نشده اما اگر حجاب بود ولی متوجه آن حجاب بودید، در مرتبه پائین تری هستید، هر چند محجوب کامل نیستید، بلکه متوجه حجاب می‌باشید، زیرا به گفته مولوی: «متحد بودیم یک گوهر همه» و به تعبیر قرآن همه در محضر ربوبی حاضر شده‌ایم و از ما سؤال شد «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟»؛^{۱۳} آیا من رب شما نیستم. و همه ما، چه زن، چه مرد، گفتیم: «بَلَىٰ شَهِدْنَا» آری تو پروردگار ما هستی و ما در حقیقت وجود خود ناظر چنین ربوبیتی می‌باشیم. ما آن‌جا یکی بودیم، وقتی پایین آمدیم دوگانگی‌ها پیدا شد. خودمان هم در بین صحبت‌ها تعبیر خوبی داریم می‌گوییم «چرا تو و منی می‌کنی؟» من و تو مقام انسانی است که در حجاب است. حالا اگر ما همدیگر را دوگانه ببینیم، عملاً به خودمان بیشتر نظر می‌کنیم و این شروع یک نحوه خودخواهی است. اگر انسان خود را دید ولی شما را هم یک حقیقت جدا دید، حتماً خودش را مهم‌تر از شما می‌بیند و این شروع «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»^{۱۴} و هم‌سخن شدن با شیطان است. لذا است که قرآن اصرار دارد شما همگی یک حقیقت بوده‌اید که از آن حقیقت هر کس همسر خود را در کنار خود دارد. می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»؛^{۱۵} ای مردم! بترسید از پروردگاری که همه‌ی شما را از یک نفس واحد خلق کرد و

۱۳ - سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۱۴ - سوره اعراف، آیه ۱۲.

۱۵ - سوره نساء، آیه ۱.

زوج آن را نیز از آن نفس واحد خلق نمود و از آن دو، زنان و مردان زیادی را گسترش داد.

وقتی انسان چشم دلش متوجه یگانگی‌ها نبود ولی عقلش متذکر موضوع بود. باید خود را به زحمت بیندازد و موضوع یگانگی بین زن و مرد را به دل تفهیم کند ولی اگر کسی بتواند محو و شیفته حق بشود دیگر دوگانگی نمی‌بیند، این‌ها همه مظاهر حق‌اند با جلوات مختلف. اصلاً این فرهنگ که تلاش می‌کند زن از مرد عقب نیفتد، فرهنگ انسان‌های گرفتار هبوط است و جمع کردن ورقه‌های جنت برای پوشاندن عیب‌ها.

دوگانگی بین زن و مرد از کجا؟

اگر عنایت فرمائید ملاحظه خواهید کرد در دوران جدید و با به‌صحنه آمدن فرهنگ مدرنیته، به بشر ظلم بزرگی شد، در فرهنگ دینی هزاران سال بشریت زندگی کرد و این حرف‌ها نبود که زن مهم‌تر است یا مرد- البته آسیب‌هایی که حاکی از انحراف در آن فرهنگ است همیشه استثنا بوده است، با طرح استثنایها نباید اصل موضوع را فراموش کرد- قرن‌ها مادران ما کنار پدران ما زندگی می‌کردند و هر کدام بر اساس فرهنگ دین، خود را تعریف کرده بودند و جلو می‌رفتند. در فرهنگ دینی این موضوع مطرح نبود که جای زن کجاست و جای مرد کجاست. پیرمردها و پیرزن‌های متدین این زبان را نمی‌شناسند این زبان با انسان دینی بیگانه است که جای زن کجاست و جای مرد کجاست، این زبان، زبان غرب بعد از رنسانس است که با پشت کردن به نگاه دینی، گرفتار دوگانگی‌ها شد و بحث

حقوق زن و مرد به معنی جدید آن مطرح شد، ما هزارسال، نه زن بودیم و نه مرد، بلکه کنار هم مؤمنه و مؤمن بودیم، آری

متحد بودیم یک گوهر همه بی سر و بی پا بُدیم آندم همه چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه های کنگره کنگره ویران کنید از منجنیق تا رود فرق از میان آن فریق نمی خواهم بگویم حالا که به این مصیبت افتاده ایم فکری برای رفع آن نکنیم، ما وظیفه داریم در شرایط موجود جواب انبوه سؤال هایی را بدهیم که در اثر مواجهه با فرهنگ مدرنیته و تعریف آن فرهنگ از عالم و آدم پیش آمده است، ولی در فضایی که همه نظرها به حق است، کسی به خودش نگاه نمی کند تا بحث شود من محترم تر هستم یا او، همه مستغرق در انجام وظیفه اند و از برکات چنان حالتی کاملاً بهره می گیرند. در مقام شیفنگی و دلدادگی این سؤال ها نیست، چون در آن مقام ما به خودمان نگاه نمی کردیم تا مجبور شویم خودمان را وصله و پینه کنیم. در بهشت بودیم و مستغرق تماشای جمال یار، شجره را نگاه نمی کردیم، خدا را نگاه می کردیم. خدا لعنت کند شیطان را که گفت شجره را نگاه کن تا از آنچه به نام جاودانگی است بهره مند شوی، ما که در آن جا در جاودانگی بودیم چه چیزی باعث شد که ما از جاودانگی در آمدیم جز شیطانی که خواست ما را به درخت جاودانگی راهنمایی کند؟ این که کسی بیاید بگوید آقا زن مهم تر است یا مرد، اول محرومیت از یگانگی ها بود. ما داشتیم زندگی می کردیم، این سؤال ها را نداشتیم، ما در همان چیزی بودیم که حالا شما به دروغ شعار می دهید که می خواهید ما را وارد آن کنید. می گویند حقوق

زن و مرد را رعایت کنید آری حتما باید رعایت کنیم، عرض کردم هر کس تصور قلبی اش این باشد که زن مهم تر است یا مرد، این فرد دلش دل ایمانی نیست، ولی در بستر دینی این حرف ها نیست. آنقدر که زن دوست دارد سختی بکشد تا همسرش راحت باشد، خود مرد برای خود دلسوزی نمی کند، و عین این حالت برای مرد هست، خود را به آب و آتش می زند تا همسرش راحت باشد. در چنین فضائی شیطان گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»؛^{۱۶} آیا تو را به درخت جاودان و ملکی زوال ناپذیر هدایت کنم؟ و از آن طریق به طرف چیزی رفتیم که می خواستیم از آن فرار کنیم، اول مشکلات شد و شروع برگ جمع کردن برای پوشاندن زشتی های سر بر آورده. مشکلات مربوط به حقوق زن و مرد را باید در جدایی از فضای زندگی جستجو کرد، حال چه این مشکلات در اثر سوء استفاده از دین باشد و به نام دین مردسالاری را حاکم کنند، و چه ناشی از خروج از دین باشد و رشد دادن دوگانگی و رقابت بین زن و مرد. باید مسئولان فرهنگی جامعه، آرمانی را که دین برای زن از یک طرف و برای خانواده از طرف دیگر مطرح می کند بشناسند و برای نزدیک شدن به آن برنامه ریزی کنند، بدون آن که گرفتار فرهنگ فمینیستی و روحیه دوگانگی بین زن و مرد شوند.

مادر بزرگ های ما نسبت به همسران خود هرگز احساس دوگانگی نمی کردند تا بحث رجحان حقوق یکی بر دیگری پیش آید، آن ها در عین زندگی مشترک و استقلال اقتصادی در آنچه مربوط به خودشان بود،

کاملاً به اهداف عالیه زندگی نظر داشتند. پدربزرگ‌های ما هم هیچ وقت نمی‌گفتند ما مردیم و باید قلدری کنیم، آن‌هایی که در فرهنگ اسلام پروریده شده بودند زندگی را مافوق این حرف‌ها می‌دیدند. آیت‌الله جوادی «حفظه الله» از قول استادشان مرحوم فاضل تونی «رحمة الله علیه» نقل می‌کردند: «همکلاسی‌های ما در اصفهان قبل از این که به عنوان طلبه‌ی رسمی وارد مدرسه صدر شوند، تا کتاب مکاسب را نزد مادرانشان خوانده بودند». یعنی تا صد و پنجاه سال گذشته چنین فضایی در خانه‌های ما حاکم بود. عرض کردم ما نباید شرايطی را مورد قضاوت قرار دهیم که با شهادت شیخ فضل الله نوری و حاکمیت روشنفکران و نفوذ فرهنگ مدرنیته در امورات جامعه، از زندگی گذشته خود جدا شدیم و مقلد فرهنگ غریبه‌ای شدیم که هر جا پا گذاشته بیش از آن که اصلاح کند جامعه را گرفتار بحران کرده، آری نباید برای قضاوت خود چنین جامعه‌ای را مدّ نظر قرار دهیم که با شعارهای مدرن گرفتار گسستگی تاریخی شده است. ما از قاجاریه به بعد از همه چیز واماندیم، قوم قاجار به عنوان نژاد مغول خود را به عنوان فاتح ایران احساس می‌کردند، و نه ایرانی اصیل، آنچنان شیفته غرب شدند که در دوران آن‌ها همه گذشته ما نفی شد، بین مدرنیته و سنت ماندیم و بحران شروع شد. ما برای خود و برای اداره شهرها برنامه داشتیم، ما هزار سال بهترین نوع ارتباط با طبیعت را آزموده بودیم و بهترین آرامش را در دل طبیعت برای خود شکل داده بودیم. در منظر دینی ارزش انسان به این است که خوب بندگی کند، نه آن که خوب آپارتمان بسازد، ملت‌ها را نباید با ارزش‌های غربی مقایسه

کرد، باید آن‌ها را نسبت به اهداف مقدسی که باید بدان دست یابند ارزیابی نمود و این که آیا حکیمان و نخبگان آن‌ها توانسته‌اند بستر رسیدن به آن اهداف را در زندگی شکل دهند یا نه.

آری یک وقت خود را نسبت به اهداف عالی‌های که باید بدان می‌رسیدیم مقایسه می‌کنیم، مسلّم عقب افتادگی‌هایی داریم، ولی یک وقت خود را با غرب و اهدافی که آن فرهنگ برای انسان در نظر گرفته، مقایسه می‌کنیم که در این صورت با چشم غرب به خود می‌نگریم، این همان موضوعی است که در بهشت خواستیم با چشم شیطان زندگی خود را شکل دهیم و در نتیجه از همه چیز محروم شدیم. زیرا:

زان که هر بدبخت خرمن سوخته می‌نیارد شمع کس افروخته
شیطانی که با تمرد از فرمان الهی همه زحمات خود را بر باد داد
نمی‌تواند آرام بنشیند تا ما را در بهشت الهی غرق تماشای جمال
پروردگارمان ببیند، با شعار جاودانگی ما را از جاودانگی در بهشت محروم
کرد، همچنان که با شعار آزادی زنان، زنان را از زندگی زیبای دینی
محروم نمودند و گرفتار یک نوع بی‌کسی کردند. کارشناسان امر به ما
خبر می‌دهند: «بی‌کسی و تنهایی زن، ناشی از فروپاشی خانواده، در غرب
بیداد می‌کند. این امر بین زن و مرد مشترک است، اما زن به لحاظ ظرافت
روحی‌اش بیشتر آسیب می‌بیند. بسیاری از زنان از آدمی زاد ملول گشته با
سگ و گربه روزگار می‌گذرانند»^{۱۷} آیا نزدیکی به فرهنگ غربی و طرح
دوگانگی بین زن و مرد ما را به زندگی بهتری رساند یا آن وقتی که مردم

ما بی سروصدا بر اساس راه و رسمی که خود تدوین کرده بودند، زندگی کردند و بندگی خود را رشد دادند؟ مردمی که کتاب‌های تاریخ - که کتاب زندگی سلاطین است - چیزی در مورد آن‌ها ننوشتند ولی روح تاریخ مربوط به آن‌ها است. بناست در دنیا و برای اهل دنیا خبری از آن‌ها نباشد ولی «طُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» زنده باد آن‌هایی که به ظاهر خبری از آن‌ها نیست ولی روی این زمین زندگی توحیدی کردند و رفتند. مگر ما در روایت قدسی نداریم «أُولَیَاِیْیَ تَحْتَ قَبَائِیْ لَا یَعْرِفُوْنَهُمْ غَیْرِی»^{۱۸} اولیاء و دوستان من زیر قبه‌ی من هستند هیچ کس جز من آن‌ها را نمی‌شناسد. ملت‌ها و تمدن‌های بزرگ به اهداف مقدس می‌اندیشند و نه به نمایش خود در چشم دیگران.

فرهنگ بحران‌زا

موضوع غرب یک پدیده نوظهوری است که حیات خود را در لوکس کردن زندگی و نمایش دادن خود به دیگران جستجو می‌کنند، این نشانه بی‌هویتی و بی‌ریشه‌بودن این تمدن است. این‌ها همیشه برای سایر ملل مسئله ایجاد می‌کردند، نمونه‌اش اسکندر مقدونی که از آتن بلند شد و آمد این جاها را به هم ریخت و بعد به مصر رفت. معلوم نیست چرا؟ چون معنی بودن در یک زندگی مقدس و متعالی را گم کرده بودند، کارشان این نبود که خودشان زندگی کنند. یکی از عزیزان تحقیق کرده که باروت را اولین بار چینی‌ها اختراع کردند اما هیچ وقت با آن توپ نساختند

چون باروت را اختراع کردند تا در کنار زندگی از آن استفاده کنند اما همین که باروت به دست اروپایی‌ها افتاد با آن توپ ساختند و برنامه تجاوز به سایر ملت‌ها را شروع کردند. ولی چینی‌ها چون روح تجاوز نداشتند از آن، وسیله‌ی تجاوز به سایر ملت‌ها درست نکردند. یا همین چینی‌ها برای اولین بار قطب‌نما را اختراع کردند، اما کشتی‌های غول‌پیکر برای سرکشی به سایر قاره‌ها نساختند، چون می‌خواستند خودشان زندگی کنند ولی همین که قطب‌نما به دست اروپایی‌ها افتاد با همان روحیه به اسم مسافرت در اقیانوس‌ها اکثر ملت‌های دنیا را تحت استعمار خود درآوردند و بلایی بر سر مردم آفریقا آوردند که عملاً دیگر آن آفریقایی که خود صاحب تمدن بود - بدون آن که خود را برای تجاوز آماده کرده باشد- نابود گشت. گویا باید همه دنیا نوکر روح اروپایی شوند. معلوم است وقتی این روح و روحیه به صحنه آمد مسلم بنده و جناب‌عالی باید برای مقابله با آن مجهز شویم ولی متوجه باشیم بشر در تاریخ کهن خود به طوری زندگی می‌کرده که بیش از آن که خود را به رخ سایر ملل بکشد، به ساحت قدسی خود می‌پرداخته، آن نوع زندگی که قابل نمایش نبوده است.

حرف بنده این بود که ما سالهای سال در یک فضای دینی زندگی می‌کردیم ولی این حرف‌ها هم نبود که حق زن یا حق مرد چه شده است، این حرف‌ها که حکایت از روحیه رقابت و دوگانگی دارد با حضور فرهنگ غربی از دوره‌ی قاجار که با یک خودباختگی با فرهنگ غربی روبه‌رو شدیم، پیدا شد و با نهایت بی‌تدبیری همه گذشته خود را نفی کردیم و هر چه غربی بود برایمان اصیل جلوه کرد، به طوری که پادشاه

قاجار خاک باغچه‌اش را هم از بلژیک آورد. در جامعه‌ای که تمام مناسباتش را با دین اسلام تنظیم کرده ناگهان فرهنگی وارد می‌شود که هیچ توجهی به دین ندارد، حاصل کار رضاخان می‌شود که به پسرش از جزیره موریس نامه می‌نویسد؛ «مرا انگلیسی‌ها آوردند، خودشان هم بردند، باید از آن‌ها بترسی ولی باید کاری کنی که مردم از تو بترسند». تا این حد خودباختگی و زبونی در مقابل غرب کار را به کشف حجاب اجباری کشاند و چه بلبشویی در این کشور راه انداختند، از گذشته خود رانده شدند و نسبت به غرب هم خود را باخته دیدند. هرکس هرکاری از دستش می‌آمد می‌کرد، و لذا فضای خانواده‌های ما تبدیل شد به قلدری مردها و تضعیف زنان. و متأسفانه غرب‌زده‌ها این شرایط را که هنوز هم ما گرفتار آن هستیم و روحیه بعضی از پدران ما حاصل فضای فرهنگ چنین زمانی است، به عنوان فرهنگ خانواده دینی عمده کردند و با فرهنگ غربی مقایسه نمودند و نتیجه گرفتند اسلام زن را تحقیر کرده است. و روشنفکران بریده از فرهنگ کهن ما نیز تحت تأثیر همین حرف‌ها سخن گفتند و قلم فرسایی کردند. آری در برهه‌ای از تاریخ تشیع چنین گرفتاری هست که زن تحقیر شده ولی این درست در زمانی است که فرهنگ دینی آسیب دیده است. همان‌طور که در اهل سنت به جهت آسیب بیشتری که به دین وارد شد، تحقیر زن بیشتر اعمال شد و هنوز هم ادامه دارد، در حالی که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خِیَارُکُمْ، خِیَارُکُمْ لِنِسَائِهِمْ»^{۱۹} بهترین شما کسانی هستند که برای زنان خود همسران خوبی باشند.

آیا این منطقی است که برخورد غیر اسلامی بعضی از مردان را نسبت به زنان به پای اسلام بگذاریم و بعد نتیجه بگیریم باید با روش اروپایی نهضت احیاء حقوق زنان راه بیندازیم و با منظری که غربی‌ها به زن می‌نگرند همه چیز خود را از دست بدهیم؟ چه شد که در خانواده‌های ما تو و منی پیدا شد؟ آیا در فضای خانواده‌های دینی با آن اهداف مقدسی که در آن مطرح است، تو و منی بین اعضاء خانواده مطرح است که حالا مجبور شویم یک طوری این تو و منی‌ها را وصله کنیم؟ البته وقتی تو و منی پیدا شد باید وصله کرد، ولی اگر شیفتگی دینی بیاید و گذشت قسمتی از دین‌داری حساب شود دیگر این حرف‌ها پیش نمی‌آید. وقتی دین در میان باشد چیزی پاره نمی‌شود که مجبور شویم وصله کنیم. در فضای هزارسال یگانگی چیزی به نام رقابت زن و مرد نبود، به اندازه‌ای که از خدای یگانه جدا شدیم دوگانگی‌ها خود را نشان داد و در فضای دوگانگی، حق زن و مرد مطرح و هزاران هزار مشکل ظاهر می‌شود.

گاهی دوستان سؤال می‌کنند چرا اسلام جواب سؤال‌های پیش آمده را نمی‌دهد ابتدا عنایت داشته باشید این سؤال‌ها از وقتی طرح شد که انسان‌ها از خانه ایمانشان فاصله گرفتند، آری اسلام آنچنان برای همه تاریخ وسعت دارد که در هر شرایطی جواب‌گوی سؤالات بشر است، ولی فراموش نفرمائید درمان اصلی سؤالات این است که سعی کنیم مردم به خدا وصل شوند تا اصلاً این حرف‌ها مطرح نباشد. در جلسه سوم کتاب «آشتی با خدا» عرض شد بسیاری از این سؤال‌هایی که در زندگی ما نسبت به خدا پیش می‌آید به جهت بی‌ثمری حیات است، انسانی که از حیاتش بهره

کافی نبرده است و حالا سؤال دارد که «چرا خدا من را خلق کرد» مثل کسی است که مطابق آدرسی که در دست دارد، آن جایی را که باید برود پیدا نکند، در این حالت است که می گوید این چه آدرسی بود که به ما دادید؟ اما اگر مطابق آدرسی که به او داده اند آن جایی را که می خواست پیدا کند، دیگر نمی گوید این آدرس را چرا به ما دادند، وقتی به مقصدی که می خواست رسید، دیگر سؤال برایش نمی ماند. می گوید خوب شد که آمدم.

وقتی انسان از خانه ایمانش جدا شد و از نظر به اهداف مقدس غفلت کرد، نظر به خود شروع می شود، خود را می بیند و این که خودش غیر از آن دیگری است و این شروع بحث است که آیا حقوق زن و مرد باید مساوی باشد یا نه، چرا ارث زن با ارث مرد مساوی نیست، و هزاران سؤال دیگر که البته اگر جواب درستی به آن ها داده نشود جوانان ما نسبت به حقانیت اسلام مسئله دار می شوند و باید در عین توجه به حیات طیب که قرآن برای زن و مرد به طور یکسان تعیین نموده، روشن شود که این تفاوت ها اولاً: تبعیض نیست، ثانیاً: طوری حقوق زن تنظیم شده که زن بتواند در بستر مسئولیت تربیتی خود بدون هرگونه دغدغه اقتصادی به کار خود ادامه دهد.

پیش‌های کهنه با واژه‌های نو

باید روشن شود هر جا پای دین - به عنوان مکتب حساس به تربیت و تعالی انسان - ضعیف شد، حقوق زنان به شدت مورد بی مهری قرار می گیرد، حال

چه به اسم دین - ولی دین منحرف - این بی‌مهری انجام گیرد، و چه به اسم‌های دیگر. «مجمع دینی در فرانسه در سال ۵۸۶ میلادی پس از بحث زیادی که در موضوع زن کرده مقرر داشته که زن انسان است ولی برای خدمت مرد آفریده شده است.»^{۲۰} ملاحظه بفرمائید وضع چه اندازه اسفبار بوده که مجمع دینی فرانسه که تحت تأثیر تورات و انجیل بوده است، در آن فضایی که زن را حیوانی می‌دانستند که صورت انسانی دارد، تلاش کرده بفهماند زن انسان است و با این همه تا حدود صد سال پیش در انگلستان زن جزء جامعه انسانی محسوب نمی‌شد.^{۲۱} و باز امروزه هر اندازه از نگاه دینی به زن دور شویم، بخواهیم و نخواهیم در منظر جامعه، زن از ارزش واقعی خود دور می‌افتد، نمونه‌های آن فراوان است و عفت قلم اجازه سخن راندن از آن را نمی‌دهد. ولی متوجه باشید همان فکری که معتقد است زن جزء جامعه انسانی محسوب نمی‌شود و یا موجود پلیدی است که شیطان به وجودش آورده، در دنیای مدرن و با فاصله گرفتن از دین، با همان دیدگاه به زن می‌نگرد ولی با واژه‌های جدید و ظاهری حیل‌گرانه، به عبارت دیگر بینش همان بینش است منتها واژه‌ها تغییر کردند. امروزه در کشور آمریکا یکی از معضلات دولت، زنانی هستند که در اثر ضرب و شتم مکرر مردان مجبور شده‌اند از خانه فرار کنند و جایی برای زندگی ندارند. دولت آمریکا سوله‌های بزرگی برای سکونت این

۲۰ - کتاب فرازهایی از اسلام، انتشارات جهان آرا، مقاله حقوق زن در اسلام، علامه

طباطبائی «رحمة الله علیه»، ص ۱۴۱.

۲۱ - همان، ص ۱۴۱.

زنان به وجود آورده و روز به روز بر تعداد این نوع سوله‌ها اضافه می‌شود. زیرا وقتی بشر از خانه ایمانش فاصله گرفت و معنی ظرائف تربیتی به فراموشی سپرده شد و زن صرفاً به موجودی برای شهوت‌رانی تبدیل شد، انواع ظلم‌ها به این حساس‌ترین شخصیت اجتماع اعمال می‌شود و فمینیسم چه بداند، چه نداند چون نتوانست جایگاه معنوی زنان را احیاء کند به همان فرهنگی دامن می‌زند که عملاً زنان موجودات بی‌مقدار و دردسر سازی خواهند بود. در حالی که در منظر اسلام این حرف‌ها نیست، خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَنْتِ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ»^{۲۲} هرگز من عمل هیچ کدام از شما را ضایع نمی‌کنم، چه زن باشید چه مرد، بعضی از شما از بعضی دیگر هستید و دوگانگی بین شما نیست. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید اولاً: نظر و جهت زن و مرد را به سوی معنویت می‌اندازد که اعمال معنوی شما اصالت دارد. ثانیاً: در اعمال معنوی از نظر نتیجه، هیچ فرقی بین زن و مرد نیست. اسلام برای این که جامعه با طرح زن‌بودن و مرد‌بودن جبهه‌ی دوگانه نسازد و دعوا بر سر ارزش زن، یا ارزش مرد به‌وجود نیاید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^{۲۳} ای مردم همه شما را چه مرد، چه زن، ما آفریده‌ایم، آن هم به صورت‌ها و شکل‌های مختلف برای آن که با همدیگر آشنا شوید و همدیگر را بشناسید، ولی هیچ کدام این تفاوت‌ها

۲۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۲۳ - سوره حجرات، آیه ۱۳.

عامل ارزش نیست، بلکه فقط گرمی ترین شما نزد ما با تقواترین شماست. اگر این بانگ بلند و رسای اسلام نبود معلوم نبود امروز در شرق و غرب عالم چگونه با زنان برخورد می شد.

بیماری غرب یا بیماری ما؟

آیا وقتی زنان متدین و مردان متدین در کنار هم مشغول انجام وظیفه هستند حرفی تحت عنوان تساوی زن و مرد موضوعیت می یابد؟ یا طرح این حرف جایی معنی می یابد که از فضای دینی و انجام وظایف مطابق دین خارج شویم؟ و این اول مصیبت است و شعار تساوی مرد و زن هم هیچ مشکلی را حل نکرد و نمی کند. در جامعه ای که زن حس کند می تواند مادر خوبی برای فرزندان یا زن متدینی برای خدمت به جامعه باشد هرگز بحثی تحت عنوان تساوی حقوق زن و مرد مطرح نیست، چون همه چیز بر اساس دینی که مطابق فطرت انسان ها است و مصالح عموم جامعه را در نظر گرفته، تعریف شده است. این بیماری، بیماری غرب است نه بیماری ما، باید مواظب بود این بیماری به جامعه و خانواده ما سرایت نکند. زن در زن بودنش کامل ☐ کامل است، بدون این که مرد شود. مرد هم در مرد بودنش کامل ☐ کامل است بدون این که بخواهد زن شود. این فضا فضایی است که روح ایمان در منظر ما قرار می دهد و زمینه را جهت شکوفائی ایمان برتر آماده می سازد همان ایمانی که در آخر آیه ۹۷ سوره نحل در موردش فرمود: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی حتما ما اجر آن زنان و مردان متدین را به بهترین شکل از انواع اعمال

صالحی که انجام داده‌اند می‌دهیم. ما باید در خلوت انس خود با خدای خود به زندگی خویش هر چه قدر می‌توانیم رونق بخشیم و به ثمره‌های غیر قابل پیش‌بینی‌اش امیدوار باشیم، بقیه هر چه هست فرع است.

کمال حقیقی از آن کیست؟

حال با توجه به بحث‌هایی که شد برگردید به آیه‌ای که در ابتدای بحث مطرح شد. فرمود: ای انسان‌ها اگر سیر و مسیرتان آن باشد که عمل صالح شرعی جزء زندگی‌تان قرار گرفت به حیاتی طیب و پاک یعنی حیاتی که از هر گونه نقص فکری و صفت عملی مبرا است، نایل می‌شوید و در این مسیر هیچ تفاوتی بین زن و مرد نیست، و در راستای ادامه چنین زندگی، همه اعمال‌تان به عالی‌ترین شکل ممکن پذیرفته می‌شود. در نگاه فوق‌نظر زن و مرد را به سوی هدفی فوق‌اهداف عادی و سطحی زندگی می‌اندازد و همان‌طور که عرفا می‌گویند؛ انسان‌ها بر اساس آرزوهایشان ارزیابی می‌شوند. اسلام با داشتن آرزویی چنین بزرگ، انسان‌ها را دعوت به بزرگی‌هایی فوق‌بزرگی‌های اهل دنیا می‌کند.

اگر آرزوهای انسان پست شد انسان هم پست می‌شود هر چند استعداد متعالی شدن داشته باشد و اگر آرزوهایش متعالی شد این انسان متعالی است، هر چند با تلاش به آن آرزوها برسد. وقتی متوجه باشیم ارزش هر موجودی به عظمت اهدافی است که آن موجود استعداد رسیدن به آن اهداف را داشته باشد، متوجه می‌شویم وسعت انسان با داشتن دست‌یابی به حیات طیب، تا کجا است. بعضی از اهداف هر چند بزرگ باشد، برای

بعضی موجودات غیر قابل دسترس است؛ مثلاً تفکر عمیق برای حیوان قابل حصول نیست چون استعداد آن را ندارد، اما اگر موجودی استعداد رسیدن به اهدافی را داشته باشد به این معنی نیست که به راحتی و بدون تلاش به آن‌ها دست می‌یابد، باید برای رسیدن به اهدافِ متعالی از میل‌هایی بگذرد و از محدودیت‌ها خود را آزاد کند تا زمینه رسیدن به اهدافِ عالیه در آن شکل بگیرد. مثل قرب الی الله که زمینه و استعداد آن برای همه انسان‌ها هست ولی همه انسان‌ها به آن مقام به طور طبیعی و بدون تلاش خاص نمی‌رسند، هر چند آن هدف برای همه رسیدنی است. انسان بر این اساس که می‌تواند به حیات طیب برسد عالی‌تر از حیوان است ولی تا وقتی نرسیده است فرقی با حیوان نمی‌کند. پس از یک جهت هر موجودی بر اساس هدفی که استعداد یافتن آن را دارد ارزیابی می‌شود به این معنی که این موجود می‌تواند متعالی باشد. هیچ وقت نمی‌گویند که حیوان می‌تواند متفکر باشد، ولی می‌گویند انسان می‌تواند متفکر باشد. حالا اگر انسان می‌تواند به حیات طیب برسد به عنوان یک ملاک می‌توان او را به عنوان مخلوقی بزرگ ارزیابی کرد ولی از جهت دیگر هر کس به این هدف برسد متعالی است نه هر کس که فقط در حد استعداد رسیدن به آن هدف متوقف باشد. در آیه مورد بحث می‌فرماید رسیدن به حیات طیب، زن و مرد ندارد. یعنی چون ملاک ارزیابی انسان حیات طیب است و چون زن و مرد هر دو امکان رسیدن به این هدف را دارند پس در دیدگاه اسلام زن و مرد هر دو در یک کمال بالقوه با هم برابرند، یعنی هر دو می‌توانند به این حیات طیب برسند. اما وقتی رسیدند از نظر کمال فرقی

با همدیگر ندارند ولی این بدین معنی نیست که آن دو در هر حال با هر خصوصیت، ارزش مساوی دارند! این چیزی است که روح او مانستی و پیروان فمینیسیم بر آن تأکید دارد. قرآن برای آن که انسان‌ها گرفتار چنین مهلکه‌ای نشوند موضوع «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ»^{۲۴} را به میان می‌آورد تا روشن کند نه تنها هر زنی با هر مردی از نظر ارزش مساوی نیست، که هر مردی با هر مردی نیز مساوی نیست، بلکه ارزش همه به اندازه تقوایی است که دارند و اگر از این موضوع غفلت شود انواع ارزش‌گذاری‌های مَن در آوری به میان می‌آید و مردم را مشغول خود می‌کند و از اصل کمال غفلت می‌شود.

حرف این بود که برای رسیدن به حیات طیب امکانات مشابهی در اختیار زن و مرد گذاشته‌اند و هدایت قرآن برای رساندن انسان‌ها به آن کمال است، قرآن آمده است تا ما را به سوی حیات طیب هدایت کند. قرآن؛ نیامده بگوید آیا مساوی هستیم یا نیستیم، چون درد ما این نیست، باید دید چطور دردمان را درمان کنیم. از آن طرف نگاه کنیم به جامعه‌ای که چون نتوانسته است در فرهنگ خود این مسئله را درست حل کند با چه مصیبت‌هایی روبه‌روست. پس اگر سؤال شود آیا برای رسیدن به حیات طیب، زن و مرد دارای استعداد مساوی هستند و امکانات مشابهی در اختیارشان گذاشته‌اند؟ جواب مثبت است، منتها باید متوجه بود که هر کدام اگر در مسیری که باید سیر کنند قرار گیرند و استعدادهای خود را به کار اندازند به آن هدف متعالی که برای هر دو یکسان است می‌رسند.

باید به این نکته نیز توجه کرد که زن و مرد از یک جهت دارای ابعاد ثابت و یکسانی هستند که هر دو باید آن را رشد دهند، در همین راستا بعضی از احکام الهی به صورت کلی برای زن و مرد یکسان است و به بُعد انسانی و ثابت و مشترک بین آن دو نظر دارد. مثل این که زن و مرد هر دو باید نماز صبح را دو رکعت بخوانند. ولی از جهت دیگر هر کدام برای رسیدن به حیات طیب استعدادهای مخصوص به خود را دارند که پیرو آن استعدادهای و وظایفی مخصوص به خود دارند. انسانی که بدنش زن است اگر خواست به حیات طیب برسد باید ابعاد مخصوص زن بودنش را بشناسد و رشد دهد، مردی هم که خواست به حیات طیب برسد باید دو کار انجام دهد، یک کار مربوط به انسانیت مشترک بین مرد و زن است و یک کار انجام وظایف مخصوص به مرد بودن است. حال اگر آن وظایفی که مربوط به مرد بودن است درست انجام ندهد در واقع وظیفه‌اش را که منجر به رسیدن به حیات طیب است درست انجام نداده و به قرب الهی که مقصد و مقصود همه انسان‌ها است نایل نمی‌شود.

خداوند ولی مطلق است و قرآن در این رابطه می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»؛ آن ولی مطلق هستی برای این که ما را به ولایت و قرب برساند تا از همه‌ی آفات و خطرات راه آسوده شویم برنامه به ما داده است تا طبق آن وظیفه خود را بشناسیم و بدان عمل کنیم. اگر راه نبوت و امامت بسته است و مخصوص ذوات خاص است، راه ولایت بسته نیست همه می‌توانند «ولی الله» شوند، اگر کسی عقب افتاد مشکل مربوط به خودش است. خداوند جهانی آفریده و زمینه‌هایی فراهم کرده است که همه به آن نقطه

انتهای کمال یعنی «ولی الله» شدن نایل شوند، و به ما خبر می دهد کسی که به مقام ولی الهی رسید همه ی غم ها و حزن ها که برای انسان های معمولی هست، زیر پایش قرار می گیرد، چون هر غم و حزنی ریشه در محرومیت از مقصد و مقصود دارد، کسی که به مقام انس با خداوند رسیده به همه مطلوب های خود نایل شده است. خدایی که ولی عالم هستی است و به حکم رحمت و ربوبیتش می خواهد انسان ها همگی ولی الله شوند و به عالی ترین مقصد دست یابند، برای آن ها برنامه ای تعیین فرموده و وظایفی قرار داده است و ظایف الهی در یچه هایی هستند که ولی هستی جلو انسان ها باز کرده است تا بتوانند به قرب او برسند. حال بعضی از آن در یچه ها فرائض اند و نمی شود در انجام آن ها کوتاه آمد و بعضی نوافل اند و رخصت انجام ندادنش را داده اند رسول خدا ﷺ در حدیث قدسی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ مُخْلِصاً لِي حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيَتْهُ وَإِنْ اسْتَعَاذَنِي أَعِذْتُهُ»^{۲۵}

خدای تعالی می فرماید: همیشه بنده ی من به وسیله نوافل به من نزدیک می شود در صورتی که کاملاً به من اخلاص دارد تا این که او را دوست دارم، پس هر گاه او را دوست داشتم گوش او می شوم که بدان می شنود و چشم او می شوم که بدان می بیند و دست او می شوم که بدان می گیرد اگر از من چیزی بخواهد به او می دهم و اگر به من پناه آورد پناهش می دهم.

در جای دیگر رسول خدا ﷺ می فرماید: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدِي بِمِثْلِ أَدَاءٍ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَهَلَّى إِلَيَّ حَتَّى أَحِبَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا وَ يَدًا وَ مَوْئِلًا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»؛^{۲۶}

خداوند می فرماید: ... بندگان من آن طور که با اداء واجبات می توانند خود را به من نزدیک کنند، از هیچ طریقه‌ی دیگر نمی توانند. بنده‌ی من همواره به طرف من تضرع و زاری می کند تا آن گاه که او را دوست می دارم، و هر کس را دوست گرفتم گوش و چشم و دست او خواهم شد، هر گاه مرا بخواند او را اجابت می کنم و اگر از من چیزی بخواهد به او می دهم.

یعنی انسان از طریق انجام فرائض و نوافل دیگر خودی برایش نمی ماند، خدا به جای مشاعر او قرار می گیرد، تمام وجودش غرق او می شود و مظهر بصیرت خداوند می گردد، و در واقع خداوند چشم او را در تصرف خود در می آورد، الهی می بیند و الهی می شنود، دیگر شیطانی نمی بیند.

پس وظیفه‌هایی که خداوند برای ما معین فرموده نقش بسیار مهمی در زندگی ما می توانند بازی کنند و دریچه‌ی رسیدن به مقصداند، اینجاست که ملاحظه می کنید عشق به وظیفه مربوط به کسی است که نمی خواهد در دنیا بپوسد، و قرب الهی را مقصد و مقصود خود قرار داده است و این دیگر زن و مرد ندارد.

وظایف الهی؛ راه ورود به قرب

وظیفه‌هایی که خداوند برای زن و مرد تعیین فرموده هدیه اوست به آن‌ها تا آن‌ها را از آن طریق به مقصد برساند. هدیه‌ای که خداوند می‌دهد دو وجه دارد. یک وجه مشترک بین زن و مرد، و یک وجه اختصاصی برای هر کدام، و همه‌ی آن‌ها دریچه‌های ارتباط با خدا می‌باشند و از این لحاظ بسیار دوست‌داشتنی‌اند. آیا می‌توان گفت چون بعضی از وظایف مردانه است و بعضی زنانه، تبعیض واقع شده است؟ مثلاً مردان بگویند این چه دینی است که باید ما مثل حمّال از صبح تا شب کار کنیم و لباس و مسکن و غذای زن و فرزندانمان را فراهم کنیم، دین در جواب او می‌گوید مثل حمّال چرا، مثل یک ولی‌الله وظیفه‌ات را نسبت به زن و فرزندان انجام بده تا راه ورود به خدا را پیدا کنی. یا زن بگوید که این چه دینی است من باید صبح تا شب مثل کلفت‌ها مشغول بچه‌داری و پخت و پز باشم و آقا راحت بروند در اجتماع بگردند. دین در جواب او می‌گوید؛ بگو من مثل یک ولی‌الله از دریچه‌ی انجام وظیفه نسبت به فرزندان و همسر راه ورود به مقام اُنس با حق را در جان خود فراهم می‌کنم.

مشکل از این جا پیش آمد که انسان جدید جایگاه وظایفی را که دین برای زن و مرد تعیین فرمود نتوانست تحلیل کند. انسانی که نتواند خودش را درست تعریف و ارزیابی کند، زن و مردی خود را نگاه می‌کند نه وظیفه را، در مقابل دستورات دین به مشکل می‌افتد. در حالی که اگر من به جایگاه وظایف خودم درست نگاه کنم همه آن‌ها را دوست خواهم

داشت. زیرا آن‌ها سبب پذیرفته شدن من در قرب الهی می‌شوند. خداوند از طریق دین اسلام به من می‌گوید آقا وظیفه‌ات را نسبت به جامعه و خانواده و خودت درست انجام بده تا ما تو را قبول کنیم. این لطف بزرگی است. لذا اگر به وظیفه‌ام نگاه کردم دیگر بحث مقایسه وظیفه‌ی خود با وظیفه زن‌ها مطرح نیست، که کدام مهم‌تر هستند. اینها دو نوع وظیفه است برای صعود. اگر وظایف را با همدیگر مقایسه کردید مصیبت شروع می‌شود. و قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»^{۲۷} هر کدام همانی را که هستید رشد دهید، آرزوی کمالاتی را که خداوند به دیگری داده است ننمایید. چون به هر حال هر کس چیزهایی دارد و چیزهایی ندارد، راه کمال او از طریق استفاده از همان چیزهایی است که دارد. من این‌جا نشسته‌ام و شما آنجا، یعنی من در جایی که شما نشسته‌اید نیستم و شما در جایی که من نشسته‌ام نیستید. آیا درست است که بگویم خدایا چرا من اینجا بنشینم و آن‌جا نباشم؟ اگر من به آنچه شما دارید نگاه کنم، می‌بینم که ندارم، پس احساس کمبود می‌کنم. در حالی که اگر به جایی که نشسته‌ام به عنوان شرایط انجام وظیفه نگاه کنم این احساس کمبود را ندارم. معنی این که عرض کردم مصیبت از آنجائی شروع شد که زنان و مردان به جای نظر به وظایف، پای مقایسه را جلو آوردند، از این قرار است. زنان به مردان نگاه می‌کنند و در نتیجه امکاناتی را که خداوند در اختیار مردان قرار داده است تمنا می‌نمایند و می‌گویند چرا خدا این‌ها را به ما نداد. مردان هم به زنان نگاه می‌کنند و می‌بینند

امکاناتی را که در اختیارِ زنان است ندارند. پدیده عجیبی پیش می‌آید که هر کس آن چیزهایی را که دیگری دارد می‌خواهد. در حالی که خداوند به ما می‌گوید درست است آن امکانات را به تو ندادیم ولی تو را که از حریم خود بیرون نکردیم، آنچه را باید به تو می‌دادیم دادیم، تو چرا به دیگران نگاه می‌کنی، به آنچه که دریچه‌ی صعود خودت می‌باشد نگاه کن.

آنچه باعث می‌شود دوگانگی‌ها و غفلت‌ها رخ بنماید این است که به امکانات همدیگر نگاه می‌کنیم نه به آنچه خود داریم. و لذا احساس نقص برایمان پیش می‌آید و اعتراض به خدا شروع می‌شود! در حالی که اگر زن و مرد هر کدام توجه کنند خداوند به هر کدام از آن‌ها امکانات خاصی داده است تا سکوی صعودشان باشد، بنده با این امکانات می‌توانم بندگی کنم، پس چه کار دارم دنبال امکانات شما باشم. شما هم چه کار داری به من نگاه کنی، به وظیفه‌ات نگاه کن و امکاناتی که برای انجام وظیفه در اختیار داری، وظیفه‌ای که دریچه ورود به مهمانی حق است.

خودت باش، غیر خودبودن را نخواه

اگر زنان و مردان به آنچه که دریچه‌ی ورود به مهمانی حق است و به آن‌ها داده‌اند نگاه کنند در عیش و قرار و آرامش و شعف و حضور قلب و مستی و معنویت قرار می‌گیرند. در حالی که اگر به آنچه که خدا به آن‌ها نداده است نگاه کنند در حسادت و پریشانی و غفلت و فرسایش و اضمحلال قرار می‌گیرند و عملاً راه ورود به شرایط اُنس با خدا در

جلویشان بسته خواهد شد. خداوند می‌فرماید: اگر می‌خواهی در آرامشِ بندگی به سر ببری به وظیفه نگاه کن. وظیفه این بود که به شجره نزدیک نشویم، نه تنها از آن نخوریم، حتی نزدیک هم نشویم، وقتی به جای نظر به وظیفه، به شجره نگاه کردیم، دیدیم میوه‌های شجره را نداریم، مصیبت شروع شد و از همه چیز محروم شدیم. وظیفه این بود که «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»^{۲۸} به این شجره نزدیک نشوید تا در مقام اُنس با خدا باشید. «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» چون از آن خوردند زشتی‌هایشان برایشان آشکار شد زن به نداشتن چیزهایی که خودش ندارد خود را مشغول کرد و به امکانات مرد شدن فکر کرد و مرد هم به چیزهایی که ندارد ولی زن دارد نگاه کرد. به چیزهایی که نباید داشته باشند نگاه کردند، نتیجه‌اش این شد که ندا آمد «اهْبِطُوا مِنْهَا»^{۲۹} از بهشت خارج شوید. شما بیشتر می‌خواستید، از همه آنچه داشتید محروم شدید. در حالی که قبلاً فرموده بود: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»^{۳۰} ای آدم تو و همسرت، به عنوان نماد همه زنان و مردان، در بهشت باشید، در بهشت قرار و آرامش، در بهشتی که تو باشی و خدا و آن همه امکانات برای باقی ماندن در مقام لقاء الهی. آری قصه آدم

۲۸ - سوره بقره، آیه ۳۵.

۲۹ - سوره بقره، آیه ۳۸.

۳۰ - سوره بقره، آیه ۳۵.

قصه‌ی آدمیت است، آن‌جا یکی بودیم و همه آن‌جا بودیم و آن آدمیت که آن‌جا بود همه ما بود.^{۳۱}

پس مشکل از آن‌جا شروع شد که از وظیفه غافل شدیم. آن‌هایی که در نور وظیفه مستقرند اصلاً احساس کمبود نکردند، کمبودی نیست، من از این طریق می‌توانم صعود کنم شما از آن طریق. هر چند ممکن است در شرایط حاضر وظایف زنان حضور در صحنه‌های اجتماعی نیز باشد، باز موضوع انجام وظیفه در میان است، نه مقایسه زنان با مردان. عمده آن است که متوجه باشیم زن باید در جایگاه خودش باشد و آن جایگاه را اسلام تعیین می‌کند. در بعضی از زمان‌ها ممکن است جایگاه او علاوه بر خانه، در اجتماع هم باشد ولی مواظب باشد که برای خود جایگاه مرد بودن را نخواهد، بلکه خودش باشد. مصیبتی که برای بعضی از خواهران پیش می‌آید این است که بخواهند نداشته‌هایی که در مقایسه با مردان ندارند، با پیدا کردن خصلت مردان، آن را پیدا کنند. این‌جا است که از نور وظیفه خارج گشته و راه خلوت و انس با خدا را گم می‌کنند.

سؤال: قرآن از قول مادر حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید: «لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى»؛^{۳۲} پسر همانند دختر نیست. و معلوم است مادر مریم علیها السلام ناراحت شده‌اند که چرا فرزندشان دختر شده است. آیا این نشانه‌ی کم‌ارزش دانستن دختران نیست؟

۳۱ - به کتاب «هدف حیات زمینی آدم» رجوع شود.

۳۲ - سوره آل عمران، آیه ۳۶.

جواب: خیر، قضیه از این قرار بوده که مادر مریم علیها السلام با توجه به اطلاعاتی که داشت مبنی بر این که از نسل او پیامبری خواهد آمد، نذر کرده بوده چون وضع حمل کرد، فرزندش را به عنوان خدمت گذار بیت المقدس در خدمت اوامر الهی قرار دهد، قرآن می فرماید: «اذْ قَالَتْ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛^{۳۳} آن گاه که همسر عمران گفت: پروردگارا! من نذر کرده ام که آنچه در شکم دارم از زیر فرمان من آزاد باشد و تحت فرمان تو قرار گیرد، پس از من قبول بفرما، که تو شنوای تقاضای بندگانت هستی و می دانی چگونه او را تربیت بفرمائی. جناب عمران یعنی پدر حضرت مریم علیها السلام، خودشان پیامبر نبودند ولی به پیامبران بنی اسرائیل وصل می شوند، این ها متوجه بودند باید از نسل آن ها پیغمبری بیاید. همسر عمران فکر می کرد همین نوزادی را که باردار است همان پیامبر خداست. لذا به این امید نذر می کند برای این که فرزندش خوب تربیت شود او را به بیت المقدس بسپارد، به این امید که آن فرزند پسر است و امکان تربیت او در بیت المقدس فراهم است. اما وقتی کودک به دنیا آمد متوجه شد دختر است، فکر کرد تمام نقشه هایش به هم خورده لذا گفت: «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ»؛ خدایا! من دختر به دنیا آوردم. خداوند می فرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ»؛ و خدا به آنچه او متولد کرد آگاه است «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ»؛ و آگاه است که زن و مرد مساوی نیستند ولی خبری که به شما داده شده

دروغ نیست، در همین رابطه و از طریق همین نوزاد مردی چون عیسی علیه السلام خواهد آمد و عظمت خدا در شکل تولد او ظهور خواهد کرد. پس چنانچه ملاحظه می‌فرمائید از این آیه به عنوان یک موضوع مستقل استفاده نمی‌شود که دختر و پسر از نظر ارزش مساوی نیستند. بلکه موضوع در رابطه با امر خاصی بوده است که باید از طریق مردی به نام عیسی علیه السلام انجام بگیرد و حالا با دختری به نام مریم روبه‌رو شده‌اند، غافل از این که آن امر خاص با واسطه مریم علیها السلام انجام می‌گیرد و نه از طریق خود او و لذا مریم تحت تربیت حضرت زکریا علیه السلام قرار گرفت و زمینه تولد حضرت عیسی علیه السلام در او فراهم گشت.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

ازدواج؛ تولدی دیگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

سؤال: جایگاه ازدواج در زندگی کجاست؟ چرا اسلام این اندازه به ازدواج سفارش کرده است؟ چه چیزی در ازدواج نهفته است که در روایت از رسول خدا ﷺ داریم؛ «لَرَكْعَتَانِ يُصَلِّيَهُمَا مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبَ يَوْمُ لَيْلَةٍ وَيَصُومُ نَهَارَهُ»^۲ بدون تردید دو رکعت نماز که شخص زن دار به جای آرد بالاتر است از عمل مرد بی زنی که شب هایش را به عبادت بپردازد، و روز هایش را روزه بدارد. اهمیت ازدواج در کجاست که اولیاء الهی این چنین برای آن نقش مؤثر قائل اند.

جواب: در ابتدا و به طور مختصر همین قدر بگویم که زن و شوهر قبل از ازدواج یک زندگی فردی داشتند که سرنوشت هر کدام به این شدت که با ازدواج به هم گره می خورد، به همدیگر گره نخورده بود. رابطه پدر و مادر با فرزندان، و رابطه فرزندان با پدر و مادر، به این صورتی که بین زن و شوهر هست، نیست. رابطه والدین با فرزندان در مقایسه با رابطه ی

۱ - بحث حاضر مجموعه ی سؤالاتی است در باره ی ازدواج و اهدافی که باید در رابطه با آن دنبال کرد، و چون احساس شد می تواند مفید باشد پس از پیاده شدن از نوار و تصحیح توسط استاد، خدمتتان عرضه می شود. «گروه فرهنگی المیزان»

۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۴.

زن و شوهر فرق اساسی دارد. زن و شوهر هر کدام به طوری خاص و شدید نسبت به زندگی احساس مسئولیت دارند. بنابراین قبل از ازدواج خانم و آقا در این حدّی که دقیقاً با یک نوع زندگی مشترک روبه‌رو باشند، روبه‌رو نبوده‌اند. حتی وقتی پدر یا مادر با فرزندشان در نهایت اُنس هستند این طور نیست که در منظرشان آینده‌ای که این‌ها باید از همدیگر جدا باشند را نبینند. یعنی بالاخره این فرزند بعد از مدتی دنبال زندگی جداگانه‌ای می‌رود. اما در مورد زن و شوهر چنین نیست که با حفظ رابطه‌ی زن و شوهری تصور زندگی جدا از هم مطرح باشد. نهایتاً عرض بنده این است که وقتی خانم و آقا تبدیل شدند به زن و شوهر، نوعی از زندگی و رابطه‌ای را در منظر خود می‌یابند که قبلاً این نوع رابطه را نسبت به افراد دیگر تجربه نکرده‌اند. حال وقتی رسیدیم به این که واقعاً با ازدواج یک نوع زندگی جدید محقّق می‌شود باید بتوانیم آن را درست بشناسیم. مثل کودکی که با تولد خود وارد یک زندگی جدید می‌شود، با ازدواج برای زن و شوهر زندگی جدیدی به وجود می‌آید، و عملاً وارد ساحت دیگری می‌شوند که قبلاً در آن ساحت نبودند.

دختر تا در خانه پدری‌اش زندگی می‌کند، عملاً با مادرش و با عواطفی که در رابطه با مادرش دارد، زندگی می‌کند. حالا که به خانه شوهرش می‌آید، دو حالت دارد: یا روابط و وابستگی‌های جدیدی را شروع می‌کند، که این همان تولد جدید است. یا با این که به خانه شوهرش آمده هنوز زندگی با مادرش را ادامه می‌دهد و زندگی جدید را جدّی نگرفته و مسئولیت‌های زندگی جدید را نپذیرفته است. که در صورت

اخیر؛ این دختر هنوز از نظر روحی ازدواج نکرده است. بعضی از خانم‌ها که به خانه شوهرشان آمده‌اند، با شوهرشان ازدواج نکرده‌اند، گویا با مادرشان ازدواج کرده‌اند ولی با شوهرشان یک طوری مدارا می‌کنند و هنوز در ساحت خانه پدری هستند و چشم خود را نسبت به واقعیات زندگی جدیدشان بسته‌اند و هم‌چنین است بعضی از مرد‌ها که متوجه این موضوع نیستند. این نوع ازدواج منظور اسلام نیست؛ چون افقی که اسلام پس از ازدواج در مقابل زن قرار می‌دهد طوری است که مسئولیت او نسبت به خانه شوهرش مسئولیت اصلی او حساب می‌شود و دیگر ولایت شوهر در زندگی جدید اصل است و نه ولایت پدر. زن باید مدیریت شوهر را بپذیرد و مرد هم تماماً مسئول این خانواده است، و این مسئولیت یک نوع مسئولیت کاملاً خاص است؛ این مسئولیت هیچ‌وقت مساوی و یا شبیه مسئولیتی که نسبت به پدر و مادرش داشته است، نیست. بدین معنی که زن و شوهر در این زندگی مسئولیت جدیدی را شروع می‌کنند، که تعبیر «تولد جدید» برای این زندگی تعبیر خوبی است.

در تولد جدید کودک وقتی به دنیا می‌آید، واقعاً دیگر نمی‌تواند با نافش و با اتصال آن به بدن مادر، غذا بخورد و نفس بکشد بلکه باید دهانش را به کار بیندازد و نفس بکشد و شیر بخورد، و با گوشش بشنود یعنی وارد یک ساحت دیگر شده است. ازدواج شبیه همین حالت است، در غیر این صورت ازدواجی محقق نشده است.

در ازدواج، زن و مرد بر اساس نظام حکیمانه عالم و بر اساس آنچه خداوند در عالم قرار داده، وارد زندگی جدید می‌شوند و نسبت به هم

شدیداً «عُلقه» پیدا می‌کنند. همان عُلقه‌ای که خداوند در توصیف آن می‌فرماید: «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»^۳ بین آن‌ها دوستی و ایثار قرار داد به طوری که خود طرف حس می‌کند دیگر نمی‌تواند بدون همسرش راحت زندگی کند. با توجه به مودّت و رحمت الهی است که وقتی انسان با همسرش مشکل پیدا کرد به شدت ناراحت می‌شود، در حالی که اگر با پدر و مادرش چنین اختلافی پیدا می‌کرد تا این حدّ ناراحت نمی‌شد. به طوری که اگر انسان در زندگی با همسرش شکست بخورد، تقریباً در کل زندگی شکست خورده است. ریشه این امر آن است که با ازدواج می‌خواسته تولد مطلوب خود را بیابد و به برکات مودّت و رحمت خاص برسد، ولی چون آن تولد محقق نشده عملاً زندگی او به نتیجه‌ی مطلوب نرسیده است، در حالی که انسان شدیداً به آن زندگی نیاز دارد.

ازدواج و نفی منیت

اولین نتیجه ازدواج این است که انسان، دیگر برای «خود»ش نیست. با ازدواج، یک هسته توحیدی تشکیل می‌شود که هر عضوی فانی در آن هسته است و هویت خود را در هویت هسته توحیدی خانواده می‌جوید. «خانواده» به معنای حقیقی‌اش عین توحید است، همان‌طور که صفات الهی در ذات حضرت حق فانی است و کثرت صفات، او را از مقام وحدانی خارج نمی‌کند، یا همان‌طور که انسان موحد با ظهور نور احدی از خود چیزی نمی‌بیند؛ توحید خانواده نیز یعنی نفی فردیت فرد در جمع. انسان در

مقابل حضرت ربّ العالمین خودی ندارد. استغراق در حاکمیت حکم خدا را «توحید» می‌گویند، چون در آن حالت انسان از خود، فانی و به حق باقی می‌شود. خانواده هم به عنوان یک واحد توحیدی، ابتدا فردیت فرد را در خود فانی می‌کند، شخصیت جمعی مخصوص آن خانواده را در او احیاء می‌نماید، نظیر وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت.

با این دید ملاحظه می‌فرمایید چقدر تشکیل خانواده برای هر زن و مردی مورد نیاز است! در هسته‌ی توحیدی خانواده است که خودخواهیِ انسان از بین می‌رود؛ دیگر شما نمی‌توانی «خود فردی» ات باشی و اگر بخواهی بر منیت خود اصرار کنی واقعاً هم برای خودت زندگی را جهنم می‌کنی و هم برای بقیه. اساساً هر کس به اندازه‌ای در خانواده‌اش خوشبخت است که توانسته باشد در مقابل هسته خانواده به نفی خود فردی دست یابد. دقت کنید؛ عرض کردم برای خانواده، نه برای همسرش؛ برای این که همسر او هم باید نفی خود کرده باشد. اگر فقط یکی از آن‌ها خود را نفی کرده باشد، هرگز به نتیجه مطلوب و متعالی نمی‌رسند.

یکی از مشکلاتی که امروزه در بعضی از خانواده‌ها دیده می‌شود این است که یکی خودش را برای دیگری نفی می‌کند. بعضاً مرد برای آن که خودش را از دست گله‌های همسرش راحت کند، می‌رسد به این که «هرچه خانم بگوید» را عمل کند! این آقا فکر نکرده است اتفاقاً با این تصمیم‌گیری، همسرش را از بین برده است، چون او را به یک مَن بزرگ‌تر تبدیل کرده و خودش را هم از بین برده است چون در دل هسته توحیدی خانواده منیت خود را نفی نکرده بلکه در منیت همسرش منیت

خود را نفی کرده است. باید آن‌ها هر دو به این مرحله برسند که در حکم جامعی که خدا بر این خانواده حاکم کرده است، خود را نفی کنند، یعنی نفی امیال فردی برای یک هدف بزرگ‌تر. عین کاری که شما برای اسلام می‌کنید؛ مگر بنا نیست همه‌ی ما برای اسلام نفی بشویم؟! فرمودند که پولتان را خرج سلامتی بدن‌تان کنید و بدن‌تان را در خدمت اسلام قرار دهید ولی وقتی پای تهدید شدن اسلام وسط است، دیگر این حرف‌ها نیست که باید مواظب سلامتی‌مان باشیم، می‌گویند: باید جسم و جان خود را نفی کنید. چرا؟ برای این که پول اگر خرج سلامتی نشود، به چه دردی می‌خورد؟! پول برای سلامتی است ولی سلامتی برای بندگی خدا و نفی منیت در حکم خداوند است، تا انسان به بقای نور الهی باقی شود. حالا حساب کنید این «بود فردی» اگر با تجلی نور اسلام در انسان نفی شود، بقای انسان بقای متعالی می‌گردد! درست مثل پولی است که وقتی خرج سلامتی بشود، پول با برکتی شده است، خود آدم هم که خرج اسلام بشود، تازه به درد بخور خواهد شد.

«خانواده» از نظر اسلام چنین محیطی است و دائم باید به ایجاد چنین شرایطی فکر کرد.

وعدۀ خداوند در آیه «جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» که می‌گوید خداوند بین همسران دوستی و ایثار قرار داد، چنین شرایطی را مدّ نظر انسان قرار می‌دهد. شرایطی که خداوند طبق آیه فوق بین دو همسر ایجاد می‌کند طوری است که هر یک از آن‌ها دغدغۀ کمال دیگری را دارد و به توحیدی شدن خانواده می‌اندیشند. در یک خانواده سالم، اگر آدم

چشمش باز باشد و به این امر دقت کند، می بیند که چه زن و چه مرد هر کدام به نوبه خود شدیداً برای استوانه خانواده دل می سوزانند و ایشار می کنند، سعی در نفی خودخواهی های خود دارند و هزاران تلاش از این نمونه.

خانواده؛ بستر تضادها و سیر به سوی توحید

خداوند برای این که ما را در دل کثرت ها و تضادها به توحید برساند، بستر خانواده را فراهم می کند، عین این که در سایر موارد نیز بسترهایی را فراهم می کند تا ما را با خودش آشنا کند. شرط زندگی توحیدی خلقتی است همراه با اختیار، و با بدنی دارای شهوت و غضب. این ها بستری است که انسان بتواند بر فراز این کشش های متفاوت و متضاد، شخصیت خود را به یگانگی برساند. بدن ما در بستر این تضادها قرار می گیرد تا بندگی ما بر فراز این تضادها روشن شود. بدین معنی که شما هم باید قوه شهویه داشته باشی و هم قوه غضبیه و هم قوای خیال و وهم و عقل، همه این ها را باید انسان داشته باشد تا بتواند در بین تضادهای مختلف حقیقت را انتخاب کند و به دنبال یکی از این کشش ها راه نیفتد، بلکه همه آن ها را بدون آن که نابود کند، مستغرق حکم الهی بگرداند، و عشق و شیدایی در چنین بستری پیدا می شود. به گفته حافظ خدا خواست ملک را خلیفه خودش قرار دهد، دید در ملک اصلاً «عشق» نیست! یعنی چه «عشق نیست»؟ چون شرط عشق «مقابله» است. عشق یعنی بتوانی از چیزی دل بکنی و به چیزی دل بسپاری. آب هیچ وقت عشق تر شدن ندارد چون وجهی دیگر در مقابل آن

نیست که بخواهد از آن وجه دل بکند و به وجهی دیگر دل ببندد! ملک عشق ندارد، به این معناست که مقابل خود کشش دیگری ندارد. لذا به گفته حافظ:

در ازل پرتو حُسن ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
شما به عنوان یک انسان، مجبور هستی تصمیم‌گیری که یا غذا بخوری یا نخوری. نمی‌توانی همین‌طوری عادی باشی، چون یک وجه نداری. حال که باید غذا بخوری، در غذا خوردن نمی‌توانی هر چه دلت خواست بخوری، باید حرام را ترک کنی، و از این قبیل انتخاب‌ها و دل‌کندن‌ها و دل‌سپردن‌ها. در دل این تضادهاست که انسان باید انسانیتش را کشف کند و بنمایاند، خانواده صورت دقیق‌تر این موضوع است که باید در آن دل‌کندن‌ها و دل‌بستن‌های خاصی به میان آید تا ماوراء تضادها توحید شخصیت ظهور کند.

این که سؤال کرده‌اید؛ چرا در اسلام اینقدر توصیه به ازدواج داریم، به دلیل تحقق بستر انتخاب‌هایی است که در دل آن تضادها، شخصیت توحیدی افراد شکل می‌گیرد و الا اکثر انسان‌ها منهای تشکیل خانواده انسان‌های یک‌بعدی خواهند ماند. مرحوم شهید مطهری «رحمة الله علیه» در کتاب «تعلیم و تربیت» می‌گویند: حتی ما مراجعی داشته‌ایم که خیلی آدم خوبی بوده‌اند، ولی چون ازدواج نکرده بودند، آدم می‌بیند یک نپختگی خاصی در آن‌ها بود. علتش این است که انسان در زندگی با همسر باید تصمیم‌های خاصی بگیرد، ولی آدمی که ازدواج نکرده است، در آن

گذرگاه‌های خاصی که در دل تضادها باید تصمیم بگیرد قرار نمی‌گیرد. البته این موضوع کلیت ندارد، زیرا می‌شود انسان خود را در بسترهای دیگری از زندگی قرار دهد و چون با تضادهای خاص آن شرایط روبه‌رو شد مجبور شود تصمیم‌های بزرگ بگیرد و پخته و بزرگ شود، ولی خانواده بستر بسیار مهمی جهت امر فوق است.

شاید بتوان گفت درصد چشم‌گیری از افراد در احیاء خانواده توحیدی شکست می‌خورند. زیرا نمی‌توانند ماوراء تضادهای مطرح در زندگی با همسر خود، با نفی خود و حاکمیت حکم خدا آن تضاد را جمع کنند، و در فضای توحیدی آن‌ها را مستغرق نمایند، عموماً یک طرف می‌افتند، مردها وقتی قدرت جمع کردن تضادها را پیدا نکردند عموماً به قلدری متوسل می‌شوند و یا به جای «قلدری»، با «تسلیم شدن در مقابل خواسته‌های زن» زندگی را نابود می‌کنند. همه این‌ها به جهت آن است که در تحقق توحید در هسته خانواده، برنامه‌ریزی نمی‌شود تا هر دو از خودیت خود فانی و به حقیقت الهی باقی شوند.

وقتی زن تلاش کرد با نقشه‌کشی‌های خود مرد را به جایی برساند که بگوید؛ هر چه شما می‌گویید عمل شود، عملاً زندگی را از حقیقت خارج کرده است، چون به توحیدی که باید در آن توحید افراد به «جمع اضداد» برسند و این کثرت به وحدت سیر کند، نرسیده‌اند. در حالت مردسالاری، مردها عملاً به جای ایجاد هسته توحیدی خانواده، خواسته‌ی خود را حاکم می‌نمایند و زندگی را نابود می‌کنند.

نقش ازدواج در کنترل خیال

سؤال: با توجه به مباحثی که مطرح فرمودید؛ ازدواج در پرورش و رشد چه صفاتی مؤثرتر است؟ یعنی با ازدواج، کدام صفات را بهتر می‌توان رشد داد و کدام صفات را باید کنترل نمود. به عبارت دیگر؛ ازدواج چه تأثیری در پرورش ابعاد انسان-اعم از قلب و عقل و خیال و حس- دارد و کدام یک از ابعاد مذکور در کدام یک از زن و مرد نقش بیشتری دارند؟ آیا «ازدواج» در کنترل خیال و حواس پرتی انسان در عبادات و امور دیگری مثل درس خواندن، مؤثر است و در این راستا نقش فربه‌شدن خیال به وسیله محبت کردن و انس با همسر چقدر است؟

جواب: در مورد جواب قسمت آخر سؤالتان باید عرض کنم. بله ازدواج در امر کنترل خیال مؤثر است؛ چون از طریق ازدواج و انس با همسر قوه و همیه و خیال مدیریت می‌شود و جهت می‌گیرد. ولی خوب است که در راستای همان تولد جدیدی که در اثر ازدواج برای زن و مرد پیش می‌آید به مسئله نگاه کنید. به طوری که یک عارف در دل حالت جمع اضداد، غذا هم می‌خورد. یعنی دائم متوجه است که این غذا خوردن در بستر هدف مهم‌تری که همان «بندگی» خدا است، انجام گیرد. لذا در عینی که از غذا خوردن لذت می‌برد جهت باطنی شخصیت او از نظر به خداوند خارج نمی‌شود. زیرا انسان حقیقتی ذات مشکک و دارای مراتب مختلف است، در نتیجه اگر در موطن خیال به لذات مخصوص این قوه مشغول است، در موطن عقل و قلب می‌تواند از لذات مخصوص آن قوه‌ها نیز بهره‌مند باشد. به تعبیر مولوی در مورد پیامبر ﷺ:

این یکی نقش‌اش نشسته در جهان و آن دگر نقش‌اش چو مه در آسمان
 این دهانش نکته‌گویان با جلیس و آن دگر با حق به گفتار و انیس
 پای ظاهر در صف مسجد صواف پای معنی فوق گردون در طواف

پس طبق مباحث قبلی می‌توان گفت فایده اصلی ازدواج «نفی خود» است، در عین جواب‌گویی به همه نیازهای جسمی و خیالی. البته و صد البته باید انسان در بستر تضادها موضوع «نفی خود» را تمرین کند و اگر کسی در رابطه با پیش‌آمدهای خارجی نفی خود را تمرین نکند، در شخصیت درونی خودش رفع تضاد نکرده و در نتیجه به توحید نرسیده است، بلکه یک طرف تضاد را سرکوب کرده است، نه این که کثرت را مستغرق وحدت کرده باشد. دستورالعمل کاربردی آن همان توصیه‌ای است که حضرت امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» در هنگام ملاقات زوج‌های جوان به آن‌ها توصیه می‌فرمودند: «گذشت کنید».

نباید انتظار داشت جهت رسیدن به توحید و رفع تضادها خیلی زود به نتیجه برسیم. بارها شده است که انسان به جای جمع تضادهای اخلاقی گرفتار جنبه‌های افراط و تفریط می‌شود و از احیاء روح توحیدی محروم می‌گردد، به طوری که خشم و غضب‌اش او را از تعادل خارج می‌کند و نمی‌تواند آن خشم و غضب را در نور توحید به تبری از دشمن خدا تبدیل کند، ولی اگر جهت اصلی ما سیر به سوی توحیدی کردن این صفات متضاد باشد و افق را روشن نگه داریم، این افتان و خیزان‌ها در اصل کار اشکالاتی به وجود نمی‌آورد، اما اگر بنایمان در زندگی با همسرمان سیر به سوی ایجاد هسته توحیدی خانه نباشد، هسته‌ای که در آن همه فردیت‌ها

در زیر سایه آن نفی شوند، هرچه در زندگی جلو برویم به بحران و عدم رضایت می‌رسیم، حال یا در نهایت ظرفیت‌مان تمام می‌شود و کار به طلاق می‌کشد و یا «کج‌دار و مریز» زندگی را ادامه می‌دهیم.

این که می‌بینید امروزه طلاق وسعت پیدا کرده‌است، به دلیل غفلت از سازمان‌دهی هسته توحیدی خانواده است، از طرفی هر کدام از زن و مرد شدیداً در راستای رشد فردیت، یک خودِ فربه پیدا کرده‌اند، و از طرف دیگر معنی زندگی توحیدی برایشان گم شده است. فکر می‌کنم در بحث «عوامل بحران خانواده و راه نجات از آن» موضوع هسته توحیدی خانواده تا حدی تبیین شده است. در آن جا روشن شده که چرا خانواده امروزی در نفی هوس‌های سرگردان و کنترل و هم موفق نبوده است، زیرا اگر خانواده آن طور که باید و شاید تشکیل نشود و زن و شوهر به نقش جدید خود در تشکیل خانواده آگاهی پیدا نکنند، اگر هم در اسرع وقت طلاق صورت نگیرد یک عمر در عین جدایی در کنار همدیگر هستند، مثل دو شریک که هر کدام به فکر سود خود می‌باشد، حال یا مثل دو گرگ همدیگر را تحقیر می‌کنند و می‌درانند، و یا مثل دو خوک فقط به لذت جنسی نسبت به همدیگر فکر می‌کنند. این نوع کنار هم بودن غیر از زن و شوهری است که هر کدام سود خود را در تعالی دیگری می‌جوید، و هر کدام می‌خواهد شمعی شود تا جلوی پای دیگری را روشن کند و به عبارت دیگر آینه و مرآت یکدیگر باشند، هر چند ممکن است این آینه‌ها گاهی کدر شود و به خوبی، خوبی‌ها و ضعف‌های همدیگر را نمایانند، ولی اگر همواره آینه همدیگر باشند، این کدورتِ موقتی اشکالی پیش نمی‌آورد، بالاخره آینه

همدیگر خواهند بود و دلشان برای همدیگر می‌طپد، همان چیزی که خداوند به نحو تکوینی در همسران قرار داده است. اینجاست که میل‌های جنسی که خداوند قرار داده نقش خود را انجام می‌دهند و نمی‌گذارند آینه همچنان کدر بماند. و وای به خانه‌ای که از نقش میل‌های جنسی در آن کاسته شود و به آن توجه نشود و زن یا شوهر مجبور شود آن میل را سرکوب کند، که موجب افسردگی‌های بعدی غیر قابل جبرانی خواهد بود. در روایت داریم زن، آنچنان باید خود را در نشاط جنسی قرار دهد که اگر همسرش بر روی شتر ابراز تمایل به او نمود، او جواب مثبت دهد.^۴ همچنان که رسول خدا ﷺ به مردان فرمودند: «اغسلوا ثيابکم و خذوا من شعورکم و استاکوا و تزینوا و تنظفوا فإن بنی اسرائیل لم یکنوا یفعلون ذلک فزنت نساؤهم»^۵ لباس‌های خود را تمیز کنید و موهای خود را کم کنید، مسواک بزنید و آراسته و پاکیزه باشید زیرا یهودان چنین نکردند و زنانشان زناکار شدند.

اما در جواب آن قسمت از سؤالتان که می‌فرمایید ازدواج چه تأثیری در رشد قلب و عقل دارد، نظر شما را به سخن امام صادق (علیه السلام) جلب می‌کنم که می‌فرمایند:

«إِنَّ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ لَا يُرَى ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَةً لِمَعَاشٍ، أَوْ تَزَوُّدًا لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةً فِي غَيْرِ ذَاتِ مُحَرَّمٍ، وَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ يُفْضَى بِهَا إِلَى عَمَلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۴ - مجمع السعادات، گنابادی، ص ۴۴۲.

۵ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۳۷۷.

و سَاعَةً يُلَاقِي إِخْوَانَهُ الَّذِينَ يُفَاوِضُهُمْ وَيُفَاوِضُونَهُ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ، وَ سَاعَةً يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَلَذَاتِهَا فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ، فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ».^۶

در حکمت آل داود چنین است که شایسته است مسلمانِ عاقل، زمانی از روزِ خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می گیرد، اختصاص دهد، و زمانی دیگر برادران ایمانی خود را که با همدیگر در امر آخرت مشارکت دارند ملاقات کند، و زمانی نفس خود را با لذائذ و مشتهیاتش که گناه نباشد آزاد بگذارد. زیرا این زمان؛ آدمی را در انجام وظائف دو امر دیگرش کمک می کند. حرف بنده توجه به نکته‌ی آخر است که می فرمایند؛ لذت با محرم خود روحیه‌ی عبادت و ارتباط با مؤمنین را رشد می دهد و از انحراف سایر ابعاد انسان جلوگیری می کند.

تأثیر ازدواج بر پرورش ابعاد مختلف انسان

سؤال: وقتی روایت می فرماید: «کسی که ازدواج کرده، چون کسی است که روزها روزه بدارد و شب‌ها به شب‌زنده‌داری بنشیند» از ظاهر آن برمی آید که در اثر ازدواج، قلب آدم رشد می کند؛ به طوری که انسان در عین گذران زندگی عادی در مقام روزه‌داری و شب‌زنده‌داری قرار می گیرد. آیا می توان چنین نتیجه گرفت؟

جواب: در تأثیر ازدواج بر ابعاد مختلف باطنی انسان باید بگوییم که اگر کسی توانست خود را وارد آنچنان «ایثار و نفی خود»یت نکند، تمام فعالیت‌هایش نورانی می شود. که فکر می کنم مقدماتی که عرض کردم

مؤید این مطلب باشد؛ اگر شما بتوانید در تشکیل خانواده چند چیز را رعایت کنید، تمام ابعادتان نورانی می‌گردد که از همه مهم‌تر نفی خود و خودیت است. خیلی بد می‌شود که مرد بخواهد در مقابل همسرش تواضع بکند زیرا باید در مقابل حق تواضع کرد، در این راستا است که خود و همسرش را به سوی سیر الی الحق می‌کشاند، و البته از این طریق هر کدام در مقابل حقوق دیگری که از جهتی حق الله است، باید تواضع کنند. این تواضع در مقابل حق همسر، بسیار نجات‌دهنده است چون تکبر را می‌شکند! اما آن تواضعی که فرهنگ لیبرالیسم در مقابل زنان پیشنهاد می‌کند که عملاً یک نوع ذلت است، خیلی خطرناک است و توحید خانواده را از بین می‌برد.

همین جا عرض کنم این که در روایات داریم؛ وجود مقدس رسول الله ﷺ دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را می‌بوسیدند، مربوط به موضوع خاصی است که در راستای همان موضوع گلوی امام حسین علیه السلام و لب‌های امام حسن علیه السلام و سر مبارک علی علیه السلام را نیز می‌بوسند، چون دست و بازوی فاطمه علیها السلام و گلوی امام حسین علیه السلام و لبان امام حسن علیه السلام و سر حضرت علی علیه السلام مظاهر دفاع از اسلام‌اند. و لذا ما هیچ دلیلی نداریم که کسی دست دختر خود را ببوسد؛ همان‌طور که پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ وقت دست بقیه دخترانشان را نمی‌بوسیده‌اند. پس مردان این حرکت پیامبر را نمی‌توانند ملاک بگیرند و همان‌طور با دختر یا همسر خود عمل کنند. ما باید دائماً یادمان باشد در امر ازدواج موضوع «زن و مرد» وسط نیست، موضوع «خانواده» در میان است، خانواده‌ای که بستر «پروریدن» زن و مرد

و فرزندان است. پس باید در جهت استواری خانواده توحیدی تلاش کرد و این است آن نکته‌ای که در ازدواج خیلی مهم است! و نقش خاص برای مرد خانواده قائل شدن برای تحقق چنین هدفی است. و اگر «سایه»ی پدر به عنوان عنصر پایداری خانواده که با مدیریت خود عامل ارتباط توحیدی همه اعضا خانواده باید باشد، در عرض سایر اعضا خانواده بیاید، دیگر آن مرد به عنوان قوام خانواده مورد توجه نخواهد بود. اشکال می‌گیرند چرا پدر خانواده نمی‌نشیند با فرزندانش اختلاط کند و نظر آن‌ها را بگیرد، پیشنهاد بدی نیست؛ ولی گاهی با فضای توحیدی که ایجاد می‌شود بدون عمل به این توصیه‌های روانشناسانه، همه اعضا در مؤانست و ارادت نسبت به همدیگر هستند و جای خالی‌ای برای چنین توصیه‌هایی نمی‌ماند.

در یک خانواده توحیدی، همه اعضا متذکر یکدیگرند، هر چند مخاطب مستقیم همدیگر نباشند. وقتی انسان زندگی بزرگان دین را مطالعه می‌کند چنین روابطی که عرض کردم در بین اعضا خانواده می‌یابد، به طوری که انگار حضور توحیدی‌شان در خانه بیشتر از حضور فیزیکی‌شان نقش داشته‌است. البته هیچ وقت نمی‌خواهم رابطه مستقیم‌شان را با تک‌تک اعضا خانواده نفی کنم.

ازدواج و تکمیل نصف دین

سؤال: منظور رسول خدا ﷺ چیست که می‌فرمایند: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي»^۷ هر کس ازدواج کند نصف

دین خود را به دست آورده، پس باید که از خدا بترسد از نصف دیگر دینش.

جواب: بدین معنی است که با ازدواج «أَتْرُكُ نَفْسَكَ»: خودت را نفی کن تا خدا را جای آن بیابی. چون شما برای تجلی نور الهی بیش از این نمی‌توانید کاری بکنید که خودتان را عقب بکشید تا خدا همه‌جا حاضر شود. این که می‌گویند: «نیمی از راه دینداری را رفته‌است»، به همین دلیل است که وقتی شما نفی خود کردید، نصف دیگر که حضور نور پروردگار است به لطف خدا واقع می‌شود. از این روایت می‌شود فهمید که ازدواج یک کار بزرگی در زندگی محسوب می‌شود. پیامبر توحید ﷺ به همین جهت می‌فرمایند که انسان مسلمان با ازدواج، نصف ایمانش کامل خواهد شد. مثل این که با آزاد شدن از رذائل نفسانی و نظافت از رذائل اخلاقی، زمینه تحقق نصف ایمان به وجود می‌آید، و نصف دیگر که تجلی انوار الهی است پس از پاک شدن از رذائل اخلاقی، در قلب انسان تجلی می‌کند. لذا در روایت داریم: «الطُّهْرُ نِصْفُ الْإِيْمَانِ»؛^۸ نظافت یعنی پاک شدن از رذائل اخلاقی، نصف ایمان است.

وقتی با ازدواج روحیه خودخواهی ما فرو نشست و روحیه ایشار در بستر خاص آن به صحنه آمد، یکی از چهره‌های زیبای ایشار را قلب تجربه می‌کند و این موجب تمرین برای تحقق نحوه‌های دیگر ایشار در بسترهای دیگر زندگی خواهد شد، چون وقتی انسان مزه ایشار و نفی خودخواهی را در جایی چشید، دوست دارد در جاهای دیگر نیز آن را تجربه کند. لذا

اگر دین را دو قسمت فرض کنیم نیمی از آن به دست ما است و نیمی دیگر صرفاً به لطف خدا محقق می شود. نیمه‌ای که به دست ما است ترک منیت و خودخواهی است که با ازدواج محقق می شود، نیمه‌ی دیگرش که تجلی انوار الهی است با تقوا و رعایت دستورات شرع پدیدار می گردد.

انس با همسر؛ مرتبه‌ای از انس با خدا

سؤال: آن سکینه و آرامشی که قرآن به عنوان اثر ازدواج قائل شده است، چه نوع آرامشی است؟

جواب: انسان واقعاً نیاز به «انس» دارد. و مگر نه این که انس با «خدا» یعنی انس با «خوبی‌ها»؟! بستر خانواده، بستر انس خاصی است نسبت به هم، که زن و شوهر همراه با ایثار فراهم می کنند. من تا حالا ندیده‌ام زن و شوهری در بستری الهی و صحیح ازدواج کنند و هر کدام برای خوشبختی همسر خود نهایت تلاش را نکنند. یک بار؛ شوهر خانمی پای خروس شان را بسته بود که از قفس بیرون نیاید، بعد هم رفته بود مأموریت! آن خروس هم بدون آن که کسی متوجه شود از گرسنگی و تشنگی مرده بود! خانمش از یک طرف متوجه بود شوهرش کار خیلی بدی کرده و از دست او ناراحت بود و از طرف دیگر نگران بود که عقوبت این کار دامان شوهرش را بگیرد؛ می گفت: کاش اگر خدا خواست عقوبتی برای همسرم بفرستد، بین من و او نصف کند! می خواهم از این نتیجه بگیرم که ببینید ازدواج چه بستر عجیبی به وجود می آورد که طرف مقابل حاضر است خود را نفی کند تا به هدفی که در تشکیل خانواده به دنبال آن بود نزدیک

شود، این همان یگانگی توحیدی است. حال در یک چنین بستری این اُنس، جنس همان اُنسی است که شما نوع بالاترش را می‌توانید با خدا به‌دست بیاورید. در چنین فرهنگ و فضایی است که اُنس با همسر زمینه اُنس با خدا می‌شود.

اخیراً یکی از آقایان که تازه ازدواج کرده سؤال می‌کرد که؛ «واقعاً من مانده‌ام این دوست داشتن همسر ریشه در کجا دارد؟! از طرفی حس می‌کنم این دوست داشتنم گویا دوست داشتن مقدسی است، از طرفی دیگر می‌ترسم که نکند دارم خود را فریب می‌دهم». عرض کردم علامت دوست داشتن غیر مقدس این است که آن دوست داشتن مانع بندگی خدا شود و ما را به خود مشغول کند، آیا وضع تو این‌طوری است؟ گفت: نه. به او عرض کردم این شروع، شروعی است که خدا قرار داده است، اگر مواظب نباشید شیطان آن را از شما می‌گیرد؛ محبت دو همسر از طرف خدا شروع شده‌است، ولی اگر در جهت حفظ آن برنامه‌ریزی نکنید، از طرف شما از بین می‌رود. شیطان با وسوسه خود کاری می‌کند، که شما فکر کنید همسرت تحت تأثیر مادر و یا خواهرش دارد زندگی تو را اداره می‌کند. شما می‌خواهی خانه‌ات چهار دیواری خودت و همسرت باشد، بعد شیطان می‌آید می‌خواهد این را از تو بگیرد. شیطان دروغ‌هایی به ذهن شما می‌اندازد؛ که مثلاً همسرت تحت تأثیر مادرش است، یک چنین چیزهای واهی در زندگی تان داخل می‌کند، شما هم یک‌مرتبه با یک توهم دروغین، رفتار همسرت را طوری می‌بینی که گویا خودش نیست که تصمیم می‌گیرد و در نتیجه محبت تو به همسرت کم می‌شود. به آن جوان

عرض کردم اگر می‌توانی، یک کاری بکن این محبت که از طرف خدا آمده، از طرف نفس اماره و وسوسه شیطان نرود. و واقعاً هم برای شیطان چنین یگانگی که بین دو همسر هست سخت است! نمی‌گذارد چیزی که خدا شروع کرده است بماند، مگر این که ما خود را برای حفظ آن آماده کرده باشیم.

وظیفه‌ی هر کدام از زن و مرد است که این محبت خدادادی را نگه دارند. «انس با همسر» در خانواده شور و نشاطی پدید می‌آورد که هیچ چیز دیگری جای آن را نمی‌گیرد، باید برنامه‌ریزی کنیم که آن را نگه داریم. ما بسیاری از اوقات یا در افراط هستیم و یا در تفریط؛ یا می‌گوییم: آرامش اولیه‌ی زندگی برای ما بس است، بعد در عمل با غفلت از وظایف شرعی خود، به خدا هم می‌گوییم برو می‌خواهیم بدون حاضر کردن دستورات الهی در زندگی، مودّت و رحمت اولیه را حفظ کنیم. یا از این طرف می‌افزاییم؛ و هیچ برنامه و وقتی برای حفظ مودت بین خود و همسرمان نمی‌گذاریم، و یک زندگی خشک غیر عاطفی برای خودمان درست می‌کنیم. در هر دو حال تلاشی برای نگه‌داری آن مودت نکرده‌ایم، باید کاری کرد که بشود این آرامش و محبت اول زندگی را نگه داشت، و فقط هم از طریق رعایت اصول شرعی و اخلاقی و احترام به حقوق همدیگر و با حساسیت برای حفظ آن، این کار ممکن است.

موضوع را به سیره انبیاء و ائمه علیهم‌السلام تعمیم دهید؛ ببینید آن‌ها در زندگی خود به ما نشان داده‌اند که هنر نگه‌داشتن آن آرامش و محبت را داشته‌اند یا نه؟ با دقت در زندگی آن‌ها روشن می‌شود که آن‌ها هنر این را داشته‌اند

که روابط خود با همسرشان را در شرایط اُنس نگه دارند. چون این انس از طرف خدا آمده است، شور بندگی می آورد. و حالا آن جمله را هم از رسول خدا ﷺ داشته باشید که می فرمایند: «انَّ الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ نَظَرَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرَ الرَّحْمَةِ»^۹ چون مردی به زنش و زنش به او از روی مهر بنگرند، خداوند بزرگ آن دو را با دیده رحمت بنگرد. به نظرم این توصیه می خواهد همان مودت و محبت خدادادی را نگه دارد؛ یعنی هر دو باید تلاش کنند که انس اولیه باقی بماند. البته اشکال ندارد نحوه «محبت ورزیدن به همسر» به مرور زمان تغییر کند و پخته تر شود، ولی باید همواره باقی بماند.

محبت اولیه

نگه داشتن محبت و مودت اولیه به معنای «وفاداری نسبت به همدیگر» و رعایت کردن همدیگر است در هر آنچه برای دیگری اهمیت دارد و خداوند هم آن را نفی نکرده است. شاید زن و مرد بعد از مدتی تصورشان این باشد که باید محبت اولیه به همان حالت تا آخر بماند، لازم نیست آن حالت به همان شکل اولیه باقی بماند، آن حالت اولیه، مربوط به دوره جوانی آدم است؛ در جوانی، قوه خیال غلبه دارد، و جنبه ی عاطفی خیال در صحنه است و اگر همین جنبه هم تا آخر بماند خیلی خوب است، ولی اگر هم نماند، نباید تصور بشود که آن محبت از بین رفته است، باید متوجه بود به اقتضای شرایط سنی شکل آن به مرور عوض می شود، بدون آن که

خداوند لطف خود را در دادن آن محبت پس گرفته باشد، باید دقت کرد و آن مودت و رحمت را در صورت‌های جدیدش دید.

سؤال: قبلاً گفتید که اگر مواظب نباشیم، شیطان آن مودت و رحمت را می‌گیرد. حالا می‌گویید: طبیعی است که شکش عوض بشود. آن طوری که شیطان می‌گیرد با این حالتی که عوض می‌شود، چه فرقی می‌کند؟

جواب: ببینید، یک وقت آن مودت را شیطان از ما می‌گیرد، در نتیجه بین زن و شوهر «کینه» و «رقابت» پیش می‌آید، ولی در صورتی که شکل محبت پخته‌تر شود همان اיתار و همان نفی خود به شکلی همه‌جانبه‌تر در صحنه است. این که می‌گویند: عموماً هر ماه عسلی یک ماه سرکه‌شیره دارد، به این معنی است که آن محبت احساساتی می‌رود، نه این که به کلی آن محبت برود. اگر انگیزه‌های ازدواج طوری باشد که شیطان بتواند محبت اولیه را بگیرد همان می‌شود که شما در بعضی از زن و شوهرها ملاحظه می‌کنید که تا آخر عمر به عنوان دو «رقیب» با هم زندگی کنند، سخن‌شان با همدیگر دائم همراه با سرزنش و تحقیر است! ولی بعضی مواقع زن و مرد در عمل نشان می‌دهند که کاملاً تمام وجودشان برای حفظ همین زندگی مشترک است، هرچند نمی‌توانند به آن شکل قبلی از خود ابراز احساسات کنند. این جا باید هر کدام از عمل دیگری بفهمد که آن محبت باقی است.

سؤال: آیا منظور شما از «عوض شدن شکل محبت اولیه» این است که نسبت به هم محبت دارند ولی مثلاً الفاظ عاشقانه را کمتر به کار می‌برند؟

جواب: درست می‌فرمایید؛ البته من نظرم این است که صورت ایده‌آل زندگی آن است که در عین پختگی و عقلانی‌شدن، بیشتر سعی شود آن محبت احساساتی هم بماند. متأسفانه ما هر چقدر جلو برویم و عاقل شویم، عقل جای خیالمان را می‌گیرد، و تحرک خیالمان ضعیف می‌گردد. راه درست آن است که خیال هم همواره در جای خود باشد تا نشاط انسان بماند. شما آخر عمر حضرت امام خمینی «رحمة الله علیه» را نگاه کنید؛ چه اشعار زیبایی می‌سرودند! این یعنی حفظ خیال، ولی به صورتی پاک. با این حال اگر با حضور بیشتر عقل، آن محبت احساسی رفت، نباید فکر کنیم که آن محبت به کلی رفته است در حالی که شکل خیالی‌اش ضعیف شده است، اگر نگاه کنید آن محبت را در صورت‌های دیگر می‌بینید. تقاضاهای همدیگر را از هم بپذیرید و به همدیگر جواب دهید، سعی کنید با احساسات جواب دهید و عاشق‌پیشگی را تا آخر حفظ کنید و از طریق لذات جنسی نسبت به همدیگر شوق عبادات را در خود زیاد نمایید.

سؤال: پس می‌توان گفت هنر این است که صورت خیالی محبت اولیه را تا آخر حفظ کنیم. ولی اگر هم صورت آن عوض بشود، این را یک امر طبیعی بدانیم، هر چند بهتر است سعی شود به همان صورت اولیه باقی بماند؟

جواب: بله، منظور این است که زن و شوهرها فکر نکنند آن محبت اولیه شامل مرور زمان شده و از بین رفته است، اشکال این است که نمی‌توانند صورت‌های بعدی آن را درست تفسیر کنند، در نتیجه فکر می‌کنند دیگر آن محبت و مودّت اولیه نیست. زن و شوهر باید متوجه

باشند به خصوص زن‌ها که بیشتر سعی می‌کنند آن محبت اولیه باقی بماند، باید این‌جا بیشتر متوجه باشند؛ آن محبت در حرکات مردان باقی است، هر چند در کلمات شوهرشان اظهار نمی‌شود. مثلاً؛ اگر مرد بفهمد که همسرش زردآلو دوست دارد مثل قبل وقتی زردآلو می‌خرد، نمی‌آید بگوید «چون زردآلو دوست داشتی، برایت خریدم». ولی می‌بینی تا آخر عمر، پیر هم که شده، همین که زردآلوها به بازار آمد، برای همسرش زردآلو می‌خرد. این نشان می‌دهد که آن وفاداری هنوز هست، اما مثل قبل نمی‌آید بگوید «این زردآلو را برای شما خریده‌ام»، می‌رود و آن‌ها را در آشپزخانه می‌گذارد. این هنر زن است که بفهمد، پس آن محبت اولیه مانده است. حرکات مرد نشان می‌دهد تمایلات همسرش برایش مهم است و تا آخر عمر سعی می‌کند آن را رعایت کند تا از این جهت او در رفاه باشد. زن هم که غذا را می‌پزد، تا آخر عمر سعی می‌کند به میل شوهرش غذا بپزد. البته زن‌ها در ارائه‌ی عشق هنرمندترند، مگر بعضی از آن‌ها که متأسفانه در این امر شکست خورده‌اند. هر اندازه عقل معاش بر زندگی غلبه کند احساسات و صفا کم می‌شود و امروزه شرایط طوری شده که متأسفانه نه تنها مرد‌ها که زن‌ها هم بدجوری عقل معاش بر عواطفشان غلبه کرده است. در شرایط جدید نه تنها عقل به معنی واقعی آن در حدّ عقل معاش پایین آمده، عشق هم در حدّ احساساتی که یک دختر و پسر با یک نگاه به همدیگر نسبت به هم علاقه پیدا می‌کنند، پایین آمده است.

ما الآن قالب صحیحی جلوی چشمان نیست که بگوییم این نوع ارتباط، عشق مورد نظر ما است، همان‌طور که «عقل حکمی» به «عقل

حساب و کتاب سودانگاران» تبدیل شده. عشقی هم که خداوند در ابتدای زندگی به دو همسر لطف می‌کند، در شرایط جدید با غلبه‌ی روح فرهنگ مدرنیته آلوده شده‌است. آن مودّتی که دین از آن خبر می‌دهد دیگر در ابتدای زندگی‌ها نیست یا اگر هم هست با افکار و امیال غیر انسانی مخلوط شده است و لذا زن و شوهرها در ابتدای زندگی آن محبت و مودّت را در نگاه یکدیگر احساس نمی‌کنند، گاهی که رسول خدا ﷺ در مورد آن فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ وَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، نَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرَ الرَّحْمَةِ»؛^{۱۰} چون مردی به همسر خود بنگرد و او نیز به شوهر نظر کند، خداوند تعالی به آن‌ها از سر رحمت نظر می‌کند.

عشق اولیه

سؤال: آن شور و مودّت اولیه چگونه با غلبه‌ی روح فرهنگ مدرنیته آلوده شده است؟

جواب: فرهنگ مدرنیته تعریفی از انسان ارائه می‌دهد که جنبه‌ی قدسی آن به شدت تقلیل می‌یابد و بالتبع زن و شوهرانی که تحت تأثیر آن فرهنگ به همدیگر می‌نگرند با همان منظر همدیگر را می‌بینند و در نتیجه ازدواج بیشتر با غلبه‌ی تصور «اطفای شهوت» روح و روان جامعه را پر می‌کند، در حالی که آن مودّت و رحمتی که خداوند در بستری الهی در جان دو همسر قرار می‌دهد چیزی بالاتر از دوست داشتن‌های شهوانی است. در حال حاضر در بعضی از ازدواج‌ها دو موضوع فوق مخلوط

است، گاهی غلبه بر این است و گاهی غلبه با آن. عموماً خانم‌ها و آقایانی که امروز با هم ازدواج می‌کنند، تلویزیون تماشا کرده‌اند و انواع ازدواج‌هایی که از طریق فیلم‌های غربی به صحنه تلویزیون آورده‌اند، در ذهن آن‌ها هست. حالا آن محبت الهی را می‌خواهند با روش غربی مدیریت کنند! در حالی که آن محبت، با روش غربی جلو نمی‌رود و برعکس؛ خیلی زود از صحنه جان زن و شوهر جوان رخت برمی‌بندد. چند روز پیش آقای متدینی که تازه ازدواج کرده بود می‌گفت از محبتی که به همسرم دارم حیرت کرده‌ام. این جوان مسلمان می‌خواهد این محبت خدادادی را دنبال کند. اگر این محبت را خواست با اداهایی که تلویزیون به زن و شوهرها تعلیم داده دنبال کند خیلی زود از همدیگر خسته می‌شوند و آن را از دست می‌دهند. فرهنگ غربی نوع جواب‌دادن به محبتی که خدا در دل زوج‌های جوان می‌اندازد را در یک شمای بسیار غیرسالم به کار می‌گیرد. چیزی که امروز در خانواده‌های اشرافی مملکت خودمان هم به چشم می‌خورد، که هرگز اثری از آن صفای بین زوج‌های متدین در آن‌ها نیست، چون ازدواج آن‌ها در بستری غیر طبیعی قرار گرفته است. باید متوجه باشیم محبت اولیه با رعایت وظایف شرعی و این که هر کدام حقوق دیگری را رعایت کنند باقی می‌ماند.

اگر همان‌طور که خداوند تعیین فرموده است همسران به حقوق یکدیگر احترام بگذارند آن محبت اولیه باقی می‌ماند، هر چند شکل بروز آن تغییر کند. در یک زندگی توحیدی خطر این جاست که زن و شوهر حس کنند آن محبت اولیه از بین رفته است. ما می‌خواهیم بگوییم: نه، از

بین نرفته؛ در زندگی سالمِ توحیدی حتی اگر گاهی زن و شوهر به همدیگر انتقاد هم بکنند، روحِ توحیدیِ خانواده، آن محبتی که خدا شروع کرده است را حفظ می کند، هر چند شکل ظهور آن عوض شود. مرد و زن باید چشم شان باز باشد و آن محبت را ببینند. مرد باید چشمش باز باشد و ببیند وقتی همسرش دقیقاً چیزی می پزد که او دوست دارد و خود زن هم ناخودآگاه همان را دوست می دارد، خبر از باقی ماندن آن محبت می دهد. در دنیای مدرن وقتی زن و مرد هر کدام مَن جداگانه ای شدند، در سر سفره چند غذا ظاهر می شود - البته اگر سفره ای در کار باشد- هر اندازه به خانواده های سنتیِ توحیدی نگاه کنید، اگر از یک طرف مرد سعی می کند دل همسرش را به دست آورد، از آن طرف هم زنی که به خانه شوهرش می آید با تمام عشق دوست دارد هماهنگ با شرایط خانه ی شوهر شود، بعد از دو سه ماه فقط چیزهایی را دوست می دارد که شوهرش دوست می دارد! در مواردی هم مرد در چنین فضایی قرار می گیرد که به غذاهایی علاقمند می شود که همسرش به آنها علاقمند است. این بدین معنا است که در قلب و روان آنها «خانواده» و شخصیت جمعی شان مهم است، و نه شخصیت فردی آنها.

جواب سؤالی که گفته می شود: «چرا جهاد زن «حَسَنُ التَّبَعِلُ» و خوب شوهرداری کردن است؟» همین جاست، در این روایت حقوقی را برعهده ی زن گذاشته اند. برای این که در یک خانه ی توحیدی، زن با نفی «خود»ش و رعایت حقوق همسرش، احیا می شود، حقوقی که مرد با پذیرش مسئولیت کلیه ی امورات زن، به عهده ی زن قرار می گیرد.

در همین رابطه رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «لو كنت أمرا أحدا أن يسجد لأحد لأمرت النساء أن يسجدن لأزواجهن لما جعل الله لهن عليهن من الحق»^{۱۱} اگر به کسی دستور می‌دادم کسی را سجده کند به زنان دستور می‌دادم به شوهران خویش سجده کنند، از بس که خدا برای شوهران حق به گردن زنان نهاده است.

در این جا سجده کردن، منظور سجده به «مرد» نیست بلکه سجده به مدیریتی است که با پذیرفتن آن، خودش را در هسته‌ی توحیدی خانه فانی کرده، و عملاً این نوع سجده یک نوع احیای حیات معنوی است و سیر به سوی حیات طیب. مگر آن رزمنده‌هایی که در دفاع هشت ساله با شهادت، خود را فانی در انقلاب کردند، یک نوع سجده برای هسته‌ی توحیدی نظام اسلامی نبود؟ شهدای ما دیدند یک کانون توحیدی به صحنه آمده که راه رسیدن انسان‌ها را به خدا ممکن می‌سازد، متوجه شدند نفی خود برای بقای این کانون توحیدی، عین احیای خود است. فانی کردن خود برای خانواده‌ی توحیدی هم عین همان کاری است که شهداء برای انقلاب اسلامی انجام دادند و واقعاً اگر بنا بود به غیر از خدا به کسی سجده کنیم، روزی هزار بار باید به شهدای عزیز سجده می‌کردیم.

در فضای خانه‌ای که روح توحید در آن حاکم است، انسان احساس زندگی معنوی دارد، در چنین فضایی است که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «مهنة إحدان في بيتهما تدرك جهاد المجاهدين إن شاء الله»^{۱۲} ای زنان! هر

۱۱ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۲۳۴۹.

۱۲ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۲۸۹۲.

یک از شما با اشتغال در خانه خویش اگر خدا خواهد ثواب مجاهدان خواهد یافت. چون در فضای خانه‌ی توحید راه انسان به سوی آسمان معنویت به خوبی گشوده شده است.

وقتی چنین فضایی ویران شد دیگر هیچ کس با حضور در خانه احساس عبادت نمی‌کند. زن همین که مدت کمی در خانه می‌ماند، خسته می‌شود؛ چون فضا طوری نیست که احساس عبادت کند و بتواند وصل به آسمان باشد و سکینه‌ی لازم برایش ایجاد شود، به همین جهت ملاحظه می‌کنید زنان امروزه بیش از این که در خانه باشند در کوچه و خیابان‌اند، چون به قول «هاید گر»؛ مدرنیته سکنا‌یی برای بشر باقی نگذاشته است.

خانواده؛ بستر انس با خدا

سؤال: از طرفی قرآن می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^{۱۳} بدین معنی که فقط با یاد خدا قلب‌ها به آرامش می‌رسند. از طرف دیگر قرآن درباره‌ی ازدواج می‌فرماید که انسان با همسرش به آرامش و سکینه می‌رسد!^{۱۴} شما آرامش بین زوجین را چطور معنی می‌کنید که تضادی با آیه‌ی قبل نداشته باشد.

جواب: ما نمی‌گوییم؛ آرامش بین زوجین، یک نوع آرامش دیگری است. چون وقتی یک هسته‌ی توحیدی به نام خانواده پدید آمد و خود را به همه‌ی جبهه‌های توحیدی تاریخ متصل دید، و هر عضوی از اعضا

۱۳ - سوره رعد، آیه ۲۸.

۱۴ - سوره روم، آیه ۲۱.

خانواده با نفی خود برای چنان هدفی از خودخواهی آزاد گشت، جز خدا را در روبه روی خود نمی بیند. «ذکرالله» یعنی نفی خود برای حفظ مرکز توحیدی، و خانواده یکی از آن مراکز است. این که می فرماید همسر هر کس موجب آرامش اوست، برای این است که متذکر حیات توحیدی جاری در خانواده است. این دیگر یک «انس حقیقی» با خدا است، منتها در بستر خانواده، مثل اُنس حقیقی با خدا در مسجدالحرام. وقتی می فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این یاد خدا صورت ها و بسترهای مختلفی دارد، یکی از بسترهایی که یاد خدا را فراهم می کند، بستر خانه ای است که بر اساس توحید بنا می شود، تا هر کس با رعایت حقوق دیگری، نیت خود را نفی کند.

یکی دیگر از عوامل توحیدی خانواده انگیزه ی عفاف است و باقی ماندن در زیر ولایت الهی، از جمله انگیزه های جوان مسلمان جهت ازدواج نجات از خطرات نگاه به نامحرم است تا با محرم اصلی خود که خداوند است همواره مرتبط باشد. و از این جهت نیز خانواده صورت یاد خدا و «ذکرالله» است و عامل آرامش، و خداوند به این زن و شوهر که با چنین انگیزه ای ازدواج کرده اند محبت و آرامش خاص خود را ارزانی می دارد، و گرنه به مرد و زن غریبه که با یکدیگر ارتباط دارند فقط شهوت می دهد. مودت و رحمت درواقع همان اُنسی است که در بستر ارتباط با خدا در زن و شوهر فراهم می شود. عمده آن است که از خانواده به عنوان اصیل ترین هسته ی توحیدی غفلت نشود تا این نتایج را به دست آوریم.

ممکن است تصوراتان این باشد که این طور طرح کردن خانواده یک حالت آرمانی و دور از واقعیت است. زیرا نمونه‌هایی که در خانواده‌های خودمان بین پدر و مادرها سراغ داریم این طورها نیست. در صورتی که به نظر بنده اگر دقیق بررسی فرمایید و خانواده‌های خودتان را با زندگی‌های دنیای جدید که هیچ جنبه‌ی دینی در آن نیست، مقایسه کنید می‌بینید به صورت نامرئی روح توحید و جنبه‌ی تذکر الهی در آن‌ها با کم و زیادش، حاکم است. اسلام روی هم رفته در جامعه اسلامی خانواده‌ها را به بستر توحیدی می‌کشانند. بحران به دست آمده در پنجاه ساله‌ی اخیر نگذاشته تا از اسلام درست بهره‌گیری کنیم، همان طور که از نمازمان نتوانسته‌ایم در راستای دوری از فحشاء و منکر درست بهره‌گیری نماییم. با این حال همین امروز اکثر خانواده‌های سنتی در یک بستر توحیدی تنفس می‌کنند، هرچند غرب‌زدگی آن‌ها در بی‌رنگ کردن تأثیر اسلام بی‌نقش نیست، ولی وقتی با خانواده‌هایی که تماماً تجددزده شده‌اند مقایسه می‌کنید، تأثیر نور توحید بسیار محسوس می‌شود. این طور نیست که غرب توانسته باشد تمام حیات توحیدی خانواده‌های ما را بگیرد.

هنوز در جامعه‌ی ما به ازدواج به عنوان یک سنت نبوی نگریسته می‌شود. همین حالا که بحث ازدواج پیش می‌آید حتی در بین خانواده‌هایی که از بسیاری جهات از دین فاصله گرفته‌اند ازدواج را به عنوان یک سنت نبوی در جلوی خود دارند، نفس چنین نگاهی به ازدواج، هرچند ضعیف، ولی بالاخره رنگ توحیدی آن را می‌پذیرد. می‌بینی همان دختر و پسر که با هم بر خلاف دستورات دین دوست

شده‌اند، با این همه می‌گویند: باید صیغه‌ای بخوانیم و محرم شویم، این نشان می‌دهد باز هم در فطرت خود می‌خواهد این هسته را به توحید متصل کند. هرچند در بین این قشر موضوع مورد بحث بسیار آسیب دیده است و در شرایط مساعد برگشت‌ها دوباره به سوی خانواده‌ی توحیدی است. ما باید نگذاریم موضوع فراموش شود.

سؤال: شما قبلاً فرمودید: «ازدواج یعنی در کنار هم آمدن زن و مردی که نمی‌توانند به تنهایی نیازهای خود را برطرف کنند، تا بهتر به اهداف خود برسند» منظورتان از این که «به تنهایی نمی‌توانند نیازهای خود را برطرف کنند، چیست؟

جواب: خود قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»^{۱۵} آرزوی شما این نباشد که آن توانایی‌ها و امتیازاتی که خداوند به هر کدام نسبت به دیگری داده، شما داشته باشید. هر کدام کمالاتی دارید که دیگری ندارد، یک کمالاتی به این داده که به آن یکی نداده است و برعکس. این نشان می‌دهد که زن و مرد در صورت مجموعه‌بودن کامل‌اند. بنابراین انسان‌ها به تنهایی نمی‌توانند بار خود را به راحتی به منزل برسانند.

معنای پختگی حاصل از ازدواج

سؤال: در جایی می‌فرمایید: «چقدر فرهنگ غرب زشت عمل کرد به طوری که ازدواج را، که وسیله‌ی انس دو روح است برای پخته‌شدن

هر چه بیشترِ دو انسان، به ارضای شهوت تبدیل نمود». لطفاً این «پخته شدن دو روح در سایه انس» را توضیح دهید.

جواب: «پخته شدن دو روح در سایه ی انس با همدیگر» به نظرم با مقدماتی که عرض شد تا حدی روشن است. پخته شدن در هر کاری یعنی «آزاد شدن از خواسته های فردی»، و موضوعات را با جوانب دقیق تر نگاه کردن؛ شما می بینید آقا یا خانم قبل از ازدواج، نظر خود را کامل می داند، ولی وقتی ازدواج کرد و در بستر زندگی با تنگنهایی روبه رو شد که راحت نمی تواند نظرات خود را عملی کند مجبور است بیشتر فکر کند و در فکر خود تجدید نظر نماید. در زندگی فردی فکر می کرده خیلی متفکر است، ولی وقتی همان فکر را آورد در خانواده و با افکار دیگر مقایسه کرد می بیند باید در رفع نواقص فکر خود تلاش نماید. متوجه می شود نمی تواند روی حرف خود اصرار کند و گرنه خانواده اش به بحران می افتد - البته به شرطی که طرف برای خانواده حریم قائل باشد و نخواهد نظر مقابل را سرکوب کند - کسی که در مقابل نظر منطقی بقیه با نظر خودش درگیر می شود در واقع توانسته است از طریق خانواده به یک نوع پختگی برسد که در زندگی فردی به آن نمی رسید. انسان «پخته» به کسی می گویند؛ که جوانب نقص نظر خود را ببیند. شما دیده اید؛ اندیشمندان بزرگ عموماً وقتی نظر می دهند، می گویند: «من نظرم این هست، اما این حرف به این معنی نیست که توانسته باشم همه ی جوانب را هم حل کنم». خیلی حرف است؛ گاهی دیده ایم که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» چقدر دقیق یک آیه را تفسیر می کنند! بعد آخرش می نویسند: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ». در اصطلاح آقایان «و

اللهُ أَعْلَمُ» یعنی من مطمئن نیستم که در این مطلبی که گفتم، تمام جوانبِ موضوع در نظر گرفته شده است. در خانواده، در تقابل آراء، فقط نظر دادن و رفتن نیست، راه کار عملی باید داد، لذا به آدم پختگی می دهد.

در بحث «تولدِ دیگر» که در ابتدای بحث در رابطه با ازدواج عرض کردم یکی از معانی تولد دیگر همین پختگی است. زن و مرد جوان در عین مودّت و محبت به همدیگر با تفاوت آراء روبه رو می شوند. و همه ی هنر در این جا است که هیچ کدام بر حرف خود اصرار نورزند تا فهمی بالاتر به میان آید، و کم اند زن و شوهرهای جوانی که توانسته باشند از این تقابل آراء درست رد شوند. واقعاً بصیرت می خواهد که آدم در آن مرحله بگوید: چرا حرفِ همسرم درست نیست و حرف من درست است؟! متأسفانه صد دلیل می آورد که حرف خودش درست است، در صورتی که کافی است فقط یک کمی انصاف داشته باشد تا متوجه بشود. در بستر خانواده باید با موضوعات به شکل دیگری برخورد کرد، زیرا موضوع حاکمیت حرف یکی بر دیگری نیست، بلکه موضوع فکر جدیدی است که باید متولد شود، در این حالت است که طرف می بیند عجب! دیگر نمی تواند مثل قبل راحت نظر بدهد و خودش هم نظر خود را تأیید کند، برای تصمیماتی که می خواهد بگیرد، باید جوانب زیادی را در نظر بگیرد. توجه به نظر زنان در جای خود بسیار کارساز است به طوری که قرآن در مورد از شیر گرفتن زودتر از موعد کودک می فرماید چنانچه زن و مرد با همدیگر مشاوره کردند و به نتیجه رسیدند اشکال ندارد، که موضوع آن در جلسات قبل گذشت و روشن شد که بعضاً واژه ی زن در بعضی

روایات به معنی زنانی است که سراسر در فکر هوس‌های خود هستند و در این رابطه می‌فرمایند: «و شاوروهنَّ وَ خالفوهنَّ حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَعْمَى وَ يَصِمُ»^{۱۶} بر خلاف رأی آن‌ها عمل کنید، زیرا دوستی یک شیئی انسان را در دیدن حقیقت، کور و در گفتن حقیقت کمک می‌کند. حضرت در این توصیه می‌فرماید: مواظب باش این چنین زنانی اندیشه‌ی تو را تحت تأثیر خود قرار ندهند.

وقتی قرآن موضوع مشورت با زنان را به کلی مسدود نکرده پس معلوم است در آن جایی که مشورت با آن‌ها نهی شده یا مربوط به موقعیت‌های خاص است و یا مربوط به زنان خاص که در بحث مشورت با زنان، بحمدالله موضوع تا حدی بررسی شد.

آنچه مورد تأکید است؛ موضوع تضارب آراء در نظام خانواده است که مسلّم اگر انسان نسبت به نظرات همسر خود حساس باشد و به آن توجه کند علاوه بر آن که کشتی خانواده را بهتر به ساحل سعادت می‌رساند، موجب پختگی آراء خود و همسرش خواهد شد، عمده آن است که هر دو نفر سعی کنند آراء یکدیگر را تصحیح کنند تا تفکر جدیدی متولد شود، نه این که هر کدام سعی بر سرکوب رأی دیگری داشته باشد.

بنده به بعضی از رفقای دینی گله دارم چون بدون دقت به جایگاه روایاتی که زنان را نقد کرده، حکم کلی می‌کنند و عملاً اندیشه و آراء زنان را از صحنه‌ی خانواده خارج می‌نمایند. بعضاً در حدی به زن نگاه می‌کنند که از او به عنوان صاحب‌نظر در امور تربیتی که نظرش می‌تواند

در به سعادت رساندن اعضاء خانواده مفید واقع بشود، نظرخواهی نمی شود، و در نتیجه آن استعداد شکوفا نمی گردد. خداوند به حضرت آیت الله جوادی «حفظه الله» خیر فراوان دهد که با طرح کتاب «زن در آئینه ی جلال و جمال» بسیاری از شبهاتی که در مورد زن مطرح شده بود را مرتفع نمودند. نگاه فمینیستی به زن نگاهی است که در فضای خود آسیب هایی را به زن می زند، ولی نگاه به جایگاه ارزشمند و شخصیت اصلی زن نگاه دیگری است که می گوید حذف نظرات زن از زندگی، آسیب های فراوانی به بار خواهد آورد و عملاً زمینه ی رشد فمینیسم را فراهم می کند. در بحث احترام به رأی زنان قصد ما لوس کردن زنان نیست، بلکه حرف این است که ما هرچقدر در متون دینی مطالعه کردیم، به این که بتوان عقل زن را عقل درجه دوم گرفت نرسیدیم، و در واقع وظیفه ی ما این است که متذکر چنین موضوعی باشیم.

مأنوس شفیق

سؤال: شما فرموده اید: «ازدواج برای این است که انسان زندگی را بهتر و همه جانبه ادامه بدهد»، منظور چیست؟

جواب: زن و شوهر اگر به کمک همدیگر بنای ساده زیستی و نظر به زندگی معنوی را داشته باشند، یقیناً بهتر از وقتی که تنها هستند کارشان جلو می رود. کلان نگرى مرد از یک طرف، و ظریف نگرى زن از طرف دیگر حرکت انسان را کامل می کند. هر کدام در عین سادگی، با صفا و صمیمیت به همدیگر کمک می کنند. همان طور که زنان در طرف منفی

زندگی، انسان را گرفتار تجمل می‌کند، در طرف مثبت زندگی هم نقش زنان در به‌وجود آوردن شرایطی که در عین «سادگی»، همراه با آراستگی و صفا باشد، نقش به‌سزایی دارند. در حالی که آقایان در زمان مجردی، سادگی را با بی‌قیدی در لباس و در ظاهر یکی می‌گیرند. به عبارت دیگر بسیار کم‌اند مردانی که بتوانند سادگی را با آراستگی همراه کنند.

شما از منظر خودتان به خودتان نگاه می‌کنید، آن منظر برای ارزیابی خودتان منظر کاملی نیست؛ بقیه هم که نمی‌توانند آن طور که همسر آدم با نگاه کاملاً دوستانه، به آدم نگاه می‌کند، نگاه کنند. لذا احدی زیر این آسمان به اندازه همسر آدم، حساسیت دوستانه نسبت به آدم ندارد، حتی پدر و مادر؛ چون پدر و مادران، خانواده‌ی شما را به عنوان یک هسته‌ی مستقل نمی‌بینند، آن‌ها فرزندان را عضو خانواده خودشان می‌بینند.

اگر به این نتیجه برسیم که تنها کسی که اگر نگاهش سالم و مشفقانه باشد، می‌تواند ما را از همه جوانب درست نگاه کند، همسر آدم است، حال اگر همسر شما شفیقانه توصیه‌ای به شما کرد، هیچ توصیه‌ای به اندازه این توصیه نمی‌تواند زنده و مفید باشد. در یک چنین فضایی، اگر شما بخواهید ساده زندگی کنید، او هم بخواهد ساده زندگی کند، خیلی خوب می‌توانید کمک کنید.

منظور از راحت زندگی کردن این است که شما از طریق همسران مزاحمت‌های قوه و همیه را که مانع باقی‌ماندن در عفت جنسی است، مرتفع می‌کنید، این موضوع زن و مرد ندارد. با ازدواج سالم از یک طرف مزاحمت‌های قوه و همیه مرتفع می‌شود، از طرف دیگر تنهایی‌های

آزاردهنده هم نخواهید داشت. انسان‌ها از چهل سالگی به بعد به شدت نیاز دارند که «مأنوس» داشته باشند و این نه به صرف میل شهوانی است، بلکه بیشتر یک نیاز روحی در میان است و در صورتی که شما از ابتدای زندگی نوع برخوردهای خود را طوری تنظیم کنید که در شرایط نیاز به مأنوس، روح‌هایتان همدیگر را بشناسند و همدیگر را درک کنند نتایج خوبی می‌گیرید. حیف که امروزه اکثر زندگی‌ها طوری نیست که همسران بعد از سی، چهل سال، همدیگر را به عنوان «شفیق مأنوس» کشف کنند تا بتوانند دلسوز هم باشند. متأسفانه عموماً در سال‌های چهل به بعد زن‌ها طرف فرزندان می‌روند و مرد‌ها طرف رفقای قدیم، و عملاً زن و شوهر در آن سن با هم غریبه‌تر هم می‌شوند، در صورتی که حتی در موقعی که انسان در زندگی سلوکی می‌خواهد تنها باشد و خود باشد و خدای خود، تنها کسی که مزاحم آن تنهایی نیست همسر انسان است. به نظر من آن کسانی که چون می‌خواسته‌اند تنها باشند، ازدواج نکرده‌اند، آن قدری که از طریق تنهایی، به زحمت افتاده‌اند و نتیجه نگرفته‌اند؛ امکان آن بوده است که با ازدواج با زحمتهای کمتری به همین مقامات رسید. زیرا همسر انسان مزاحم خلوت انسان نیست. تنها کسی که در سلوک، خودش بودن مزاحم نیست، همسر آدم است.

به هر حال احساس نیاز به مأنوس چیزی است که با همسر شما حل می‌شود، از طرف دیگر وجود همسر مزاحم نیاز به تنهایی شما نخواهد بود.

سؤال: آیا نیاز هست که یک عارف، در کنار انس با خدا، انس با یک مخلوق مثل همسر هم داشته باشد؟

جواب: قوه خیال در دنیا آنقدر مجرد نمی شود که به کلی از توجه به صورت آزاد شود. قوهی خیال را باید با مأنوس مناسب تغذیه کرد. در تئوری و به صورت انتزاعی ممکن است فکر کنیم قلب وقتی با خدا مأنوس شد دیگر نیاز به مؤانس دیگر ندارد، ولی در عمل چنین نیست. چون قلب یک وجهی دارد که طالب مأنوس مناسب است، حال تا حدی رفقای اهل سلوک این نیاز را جبران می کنند ولی همسر مناسب جای خود را دارد. مولوی در همین رابطه می گوید:

مصطفی آمد که سازد هم دمی کَلْمِنی یا حمیراء کَلْمِی
یعنی رسول خدا ﷺ به همسرشان می فرمودند کمی برای من صحبت کن. چون روح در جنبه ی خیال خود نیاز به یک مأنوس مجسم دارد. شما زن و شوهرهای جوان، فعلاً راه های نرفته ی زیادی در پیش دارید ولی حدود چهل سالگی که قدرت «جمع» پیدا می کنید می توانید در عین توجه به جنبه های معقول عالم، با مرتبه ی خیال آن معقولات هم زندگی کنید. این که می بینید پیرمرد ها و پیرزن ها بیشتر حوصله شان سر می رود، چون جنبه ی انس خیالی در آن ها بیشتر از قبل به میدان آمده منتها اگر خود را درست تربیت کرده بودند جنبه ی ارتباط با مأنوسات غیبی در آن ها غلبه می کرد و این همه از تنهایی خود گله مند نبودند.

سؤال: پیامبر ﷺ می فرمایند: «خِيارِ اَمْتِی الْمُتَاهِلُونَ وَ شِرَارُ اَمْتِی الْعَزَاب»^{۱۷} بهترین افراد امت من متاهلان اند و بدترین امت من عزب ها هستند. منظور حضرت از این حدیث چیست؟

جواب: عذب‌ها یعنی کسانی که از زیر بار مسئولیت خانواده بدون دلیل شانه خالی می‌کنند و آماده‌ی فداکاری نیستند. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌گویند؛ بسیاری از کسانی که جرئت ازدواج ندارند، به این دلیل است که حاضر نیستند خود را برای یک زندگی همراه با همسر و فرزند فدا کنند و محدودیت‌های یک زندگی و تربیت فرزندان را به عهده بگیرند. پس منظور از عَزَب آن‌هایی نیستند که می‌خواهند ازدواج کنند اما شرایط ازدواجشان فراهم نیست، این‌ها را که نمی‌شود گفت بدترین افراد امت پیامبراند. قرآن می‌فرماید: اگر کسی به خاطر فراهم‌نبودن شرایط، ازدواج نکند با خویشستن‌داری عفت خود را حفظ کند تا خداوند امکانات آن را به فضل خود به او برساند.^{۱۸} این نوع عذب‌بودن غیر از آن است که انسان به جهت زیر بار نرفتن مسئولیت خانواده ازدواج نمی‌کند. ولی به هر حال ازدواج یک امر مستحب است، لذا حتی ممکن است افرادی باشند که به دلایل دیگر ازدواج نکنند، پس اطلاق بدترین افراد امت به افراد عذب، مربوط به افراد خاص و در شرایط خاص است.

شخصی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با ازدواج سؤال کرد؛ حضرت فرمودند: می‌توانی به شیوه برادریم عیسی علیه السلام عمل کنی - و ازدواج نکنی - و می‌توانی به سنت حبیب محمد صلی الله علیه و آله عمل کنی - و ازدواج نمایی - آن روایاتی که نشان می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار بر ازدواج دارند و حتی می‌فرمایند: از من نیست کسی که از سنت من - که ازدواج کردن است - فاصله بگیرد، می‌خواهند بگویند؛ مسلمان حق ندارد در بستر طبیعی

۱۸- «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (سوره نور، آیه ۳۳).

زندگی، از ازدواج فرار کند. اما اگر شخص خاصی در موقعیت خاص اجتماعی یا روحی، یا جسمی قرار دارد وظیفه‌اش چیز دیگری است. آقایی می‌گفت پدر و مادرم اصرار دارند که ازدواج کنم در حالی که در خودم چنین نیازی را احساس نمی‌کنم، می‌ترسم با ازدواج نه تنها برای خودم دردسر درست کنم، بلکه برای آن دختری که با او ازدواج می‌کنم دردسر باشم. این از همان‌هایی است که می‌تواند به سیره‌ی حضرت عیسی علیه السلام عمل کند.

سؤال: چرا اگر انسان در رابطه با ازدواج شکست بخورد، گویا در همه‌ی زندگی شکست خورده ولی شکست در سایر امور زندگی این چنین جانکاه نیست؟

جواب: اگر انسان زندگی را درست شناخت و متوجه شد اهدافی در زندگی هست که باید برای رسیدن به آن اهداف خانواده تشکیل دهد، آن‌هم خانواده‌ای با فضا و فرهنگ دینی. حال اگر با انجام ازدواج متوجه شد همسر او متوجه چنین حساسیتی نسبت به کانون خانواده نیست، این جاست که احساس می‌کند در کلّ زندگی شکست خورده است، و گرنه افرادی که با تشکیل خانواده هدف بزرگی را دنبال نمی‌کنند، اینان نه شکستشان در زندگی یک شکست جانکاه است و نه پیروزی آن‌ها یک پیروزی بزرگ است. ازدواجی که بنای زن و مرد عبارت باشد از ترک خود و جای دادن حکم خدا در زندگی، شکستش شکست بزرگ، و پیروزش پیروزی بزرگ است و برای این دو نفر ازدواج عبارت است از

ورود در جاده‌ای که آرام‌آرام به نتیجه‌ی بزرگی منتهی می‌شود، و حال اگر در ازدواج شکست بخورند از آن نتیجه‌ی بزرگ محروم شده‌اند.

سؤال: آیا این همه‌ی فوایدی که برای ازدواج شمردید، ریشه در تجربه‌ی جنابعالی دارد یا اشارات دینی نیز در این رابطه مدّ نظر می‌باشد؟

جواب: فکر می‌کنم هر دو. قرآن می‌فرماید؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۱۹} از آیات الهی آن است که برای شما همسرانی قرار داد تا در کنار همدیگر به آرامش و سکینه برسید. اگر در قرآن عنایت بفرمایید واژه‌ی «سکینه» یک حالت روحانی و الهی است و نه یک موضوع روانی، و لذا خداوند هدف ازدواج را «سکینه» قرار داده است تا انسان‌ها در یک حالت بقاء و ارتباط با باقی مطلق قرار گیرند و در راستای بستر کمال‌بودن خانواده امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرماید: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^{۲۰} چه یار خوبی است همسری که انسان را در سیر طاعت الهی یاری رساند. پس موضوع فواید ازدواج موضوعی است که در عمق آیات و روایات ما مطرح است، چون در یک خانواده‌ی توحیدی، زن و مرد احساس مسئولیت می‌کنند تا بستر خانواده را جهت تعالی توحیدی همدیگر فراهم نمایند و در چنین بستری نتایجی گرفته می‌شود که در شرایط مجردبودن گرفته نمی‌شود. به همان دلیل که بستر‌ایثاری که در خانواده فراهم می‌شود شرط بعضی از کمالات است و

۱۹ - سوره روم، آیه ۲۱.

۲۰ - بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

در چنین بستری است که آن محبت اولیه می ماند و پخته می شود و گرنه اگر زن و شوهری نتوانند در کنار هم به کمالات معنوی دست یابند، روحیه‌ی نارضایتی از همدیگر در آن‌ها رشد می کند و از نتایجی که می توانستند با ازدواج به دست آورند محروم می شوند.

ملکوت ازدواج

سؤال: مطالعه آثار شما ما را به این فهم کشانده است که همه چیز در این عالم صاحب ملکوتی است، از واجبات و محرمات تا مباحات. ولی بعضی از اعمال برای ما غیر قابل فهم است. راستی ملکوت زناشویی و مقاربت همسران چیست؟ متأهل هستم ولی هرچه می اندیشم این عمل را در شأن مؤمن نمی یابم. البته چون دستور و سیره‌ی حضرات معصوم علیهم السلام است قابل انکار نیست ولی به هر جهت در حالت زناشویی گویی عقل رخت برمی بندد و شهوت آدمی را اداره می کند، چگونه برای مؤمنین و در مرتبه‌ی بالاتر برای انبیاء و ائمه علیهم السلام قابل تصور است؟

جواب: همان طور که بحمدالله خودتان متوجه اید؛ آری! هر حکمی از احکام الهی و هر چیزی به جز اعتباریات، صورتی قدسی و باطنی دارد که آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» متذکر آن است و خداوند می فرماید: هیچ چیز نیست مگر آن که خزائن آن چیز در نزد ما است. به این معنا هرچه در آن عالم هست صورت لطیف چیزهایی است که در این عالم ما با آن روبه روئیم. در راستای همین اعتقاد است که متوجه هستیم «قلم اعلی» حقایق معنوی را بر «لوح محفوظ» می نگارد و از

آنجا بر لوح محو و اثبات نگاشته می شود و در انتها در عالم شهود ظاهر می گردد. مثل این که خداوند بر لوح قلب و عقل انسان حقایقی را می نگارد و از عقل بر خیال نگاشته می شود و در انتها در اعمال و الفاظ انسان ظاهر می گردد. بر همین اساس در عالم اعلی عقل کلی بر نفس کلی تجلی و تراوش می کند و حاصل آن حقایقی هستند که از تجلی عقل کلی و قبول نفس کلی پدید می آیند. و هر اتحادی اگر در مسیر شرعی باشد با عالم تکوین مرتبط است و از جمله این ارتباطها، ارتباط زن و شوهر است که به مثابه ی یگانگی بین عقل و نفس است و این یگانگی و یا عشق، عامل تداوم وجود و حضور و شور و شمع می باشد، چه وجود و بقاء زن و شوهر، چه وجود فرزندی که حاصل این یگانگی و نزدیکی است. در هر حال این نزدیکی صورت زمینی عشق موجود بین عقل کلی و نفس کلی در عالم اعلی است، همچنان که صفات الهی در ذات حق یگانه اند و کثرت صفات مانع وحدت ذات نمی شود و از عشق و یگانگی نسبت به هم دست بر نمی دارند. در نزدیکی زن و شوهر، اسم رب و اسم لطف و اسم باقی و ... به هم می آویزند تا شیرینی بقا و شمع حضور دو همسر در وجود هر دو ظاهر گردد و از این بستر به مرتبه ی عالی تر آن اسماء منتقل شوند و لذا حضرت صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید: «إِنَّ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ لَا يَرَى ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ؛ مَرْمَةً لِمَعَاشٍ، أَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ ذَاتِ مُحَرَّمٍ، وَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ يُفْضَى بِهَا إِلَى عَمَلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عِزٍّ وَ جَلٍّ وَ سَاعَةٌ يُلَاقِي إِخْوَانَهُ الَّذِينَ يُفَاوِضُهُمْ وَ يُفَاوِضُونَهُ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ

لَذَاتِهَا فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ، فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ»^{۲۱} در حکمت آل داود چنین است که شایسته است مسلمان عاقل زمانی از روز خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می گیرد، اختصاص دهد و زمانی دیگر برادران ایمانی خود را که با همدیگر در امر آخرت مشارکت دارند، ملاقات کند و زمانی نفس خود را با لذائذی که گناه نباشد آزاد بگذارد. زیرا این زمان، آدمی را در انجام وظائف دو امر دیگرش کمک می کند.

ملاحظه می فرمایید که حضرت می فرمایند از طریق لذات با همسر حلال خود کمک بگیر برای ارتباط با خدا و آبادانی آخرت؛ «فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ» و معنی انتقالی که عرض کردم به همین معنی است، و لذا نه باید از آن لذت فاصله گرفت، و نه باید در آن متوقف شد. لذات حرام بر عکس لذات شرعی که دارای باطن قدسی و عمق معنوی است، بی باطن و بی ریشه می باشند و به همین جهت عمق جان مرتکبین را ارضاء نمی کنند و لذا آن ها گرفتار کثرت لذات دنیایی می شوند.^{۲۲}

سؤال: گاه شبهاتی راجع به جایگاه زن در اسلام مطرح می شود و به آیاتی از قبیل ۵ و ۶ سوره مؤمنون، ۲۴ سوره نساء و ۱۴ سوره آل عمران و آیاتی که مضمونی به ظاهر مردسالار دارد استناد شده و می گویند در خطبه ۸۰ نهج البلاغه زنان افرادی کم عقل خوانده شده اند یا به علت

۲۱ - الکافی، ج ۵، ص ۸۷.

۲۲ - برای تحقیق بیشتر نسبت به امر ملکوتی ازدواج به کتاب عالمانه دانشمند محترم حاجیه خانم لطفی آذر تحت عنوان «آئین زندگی - همسر داری» رجوع فرمائید.

عادت ماهیانه که امری غیر ارادی است برای آنها نقص در ایمان قائل شده‌اند. لطفاً راجع به خطبه حضرت و آیات نامبرده توضیح بفرمایید.

جواب: در مورد خطبه ۸۰ نهج البلاغه که سید رضی صراحت دارد که پس از جنگ جمل ایراد شده و با توجه به این که روش سید رضی تقطیع کردن خطبه‌های حضرت بوده و قسمت‌هایی را می‌آورده که جنبه‌ی بلاغت آن زیاد بوده معلوم می‌شود عایشه مورد خطاب است. به گفته‌ی آیت‌الله جوادی این خطبه هیچ پایگاهی ندارد، چون برهان‌هایی می‌آورد که خود را نقض می‌کند، لذا به اهلش وا می‌گذاریم. برای آن که فرهنگ قرآن را در مورد زنان بدانیم باید آیات زیادی را مدّ نظر قرار دهیم، در ضمن در رابطه با موضوع کنیزان که در جنگ اسیر می‌شدند و به عنوان غنائم جنگی خرید و فروش می‌شدند، لازم است مفصلاً بحث شود، همین قدر بدانید که اسلام با ورود آن‌ها در خانواده‌ی یک مرد مسلمان نه تنها پناهی برای او ایجاد می‌کرد و جلوی فحشاء گرفته می‌شد، زمینه‌ی مادرشدن او پیش می‌آمد و جهت شخصیت او تغییر می‌کرد که البته شرح آن احتیاج به بحث طولانی دارد. اما در مورد شخصیت زن در اسلام، عنایت داشته باشید ابتدا باید آیات صریح را که موضوع را روشن می‌کند مورد توجه قرار داد و سپس بقیه‌ی آیات را بر مبنای آن‌ها تحلیل نمود.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

عوامل بحران خانواده

و

راه های برون رفت از آن

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

خانواده؛ گسست‌ها و پیوست‌ها

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا *
وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۲

و از نمونه‌های تدبیر الهی این‌که از جنس خود شما همسرانتان را
آفرید تا در کنار همدیگر آرامش داشته باشید و بین شما محبت و از
خود گذشتگی به وجود آورد، این‌ها نشانه‌هایی از ربوبیت حضرت
ربّ است برای آنهایی که اهل تفکرند.

خانواده؛ اولین واحد توحیدی

خانواده یکی از مظاهر فرهنگ و ادب هر دوره، و پایه آن است و نیز
جزیی از فرهنگ و ادب جامعه است. در فرهنگ دینی، خانواده واحدی
است توحیدی که با توحید الهی ارتباط دارد و همچون اسماء الهی که

۱ - این بحث برعکس مباحث گذشته که سخنرانی‌های استاد بوده، به عنوان مقاله به سمینار

خانواده ارائه شده است.

۲ - سوره روم، آیه ۲۱.

همه آن اسماء، مستغرق ذات احدی هستند، همه اعضای خانواده نیز مستغرق روح واحد خانواده می‌باشند و لذا در فرهنگ دینی؛ خانواده اولین واحد توحیدی روی زمین خواهد بود، در این حالت، عالم محسوس در نظام خانواده، جلوه صورتِ عالم معقول می‌شود و عالم شهادت، متذکر عالم غیب می‌گردد.

از نظر دین؛ خانواده معنی «وحدت در عین کثرت، و کثرت در عین وحدت» است. به طوری که همه اعضای در عین این که هر کدام خودشان هستند، مستغرق در دیگری می‌باشند و همه و همه مستغرق در روح حاکم بر خانواده. چنین خانه‌ای راه ارتباط انسان با خدا را می‌گشاید، به طوری که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نَعَمْ صَوْمِعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ»^۳ چه نیکو صومعه و عبادتگاهی است خانه‌ی مسلمان برای او.

گسستگی خانواده، یک بحران

وقتی از نقش روابط جدیدی که در برخورد با فرهنگ غرب، در زندگی ما وارد شد غفلت کردیم، نسبت به مشکلات جدید، ساده لوحانه برخورد می‌کنیم، گمان می‌کنیم گران‌فروشی کاسبان ایرانی در سده اخیر، پدیده‌ای است شخصی و گذرا، و یا گمان می‌کنیم طلاق‌های میلیونی در خانواده‌های ایرانی صرفاً به جهت غفلت از رعایت حقوق خانوادگی و نبودن قانون حمایت از زنان است. غافل از این که در فرهنگ مدرن، عهد انسان با خدا و اعتقاد به قیامت - که زندگی خاصی را به همراه می‌آورد-

فراموش شده و دیگر فضای زندگی متذکر خدا و قیامت نیست، تا حقوق خانوادگی معنی حقیقی خود را داشته باشد.

باید متوجه شد یورش بزرگی از طریق فرهنگ غربی به فرهنگ اسلامی شده است. ما به کمک فرهنگ اسلامی در برابر حمله مغول، همه با هم برادرانه به مقابله برخاستیم و نه تنها از بین نرفتیم، بلکه با اتحاد هرچه بیشتر، هویت اسلامی خود را تقویت کردیم. ولی در مقابل حمله فرهنگ غرب، هم آن برادری و هم اسلام عزیز را فراموش کردیم و به جای مقابله با آن فرهنگ، دانسته یا ندانسته به استقبالش رفتیم و لذا روز به روز فرهنگ دشمن بیشتر نفوذ کرد و ما را از خطرات دشمنی اش غافل نمود و ما نیز آن را همراهی کردیم، دنیا و دنیاداری محور و هدف زندگیمان شد و دین و دینداری و حیات ابدی به حاشیه زندگی رفت و در نتیجه از بزرگ ترین نعمت خدا در زمین یعنی «خانواده توحیدی» محروم شدیم، و هنوز هم متوجه نیستیم این محرومیت، محرومیت از اساس زندگی است و گمان می کنیم با ادامه یک دین داری نیم بند می توانیم از بحرانی که در نظام خانواده به وجود آمده در امان باشیم. وضعیت ما در حال حاضر آن چنان نیست که بتوانیم در مقابل خطری که خانواده را تهدید می کند ایستادگی کنیم، چرا که از یک طرف بحران فوق العاده بزرگ است به طوری که خود جهان غرب را به کلی ریشه کن خواهد کرد، و از طرف دیگر هنوز ما از زمینه های دینی خود به نحوه شایسته در این شرایط بحرانی استفاده نکرده ایم. نجات از این خطر نیاز به کاری بزرگ دارد، بسیار بزرگ تر از آن چه در دفاع هشت ساله انجام دادیم.

طبق آمارها در دنیای مدرن، گسستگی خانواده‌ها دیگر یک مشکل اجتماعی نیست، بلکه یک «بحران» است. «در آمریکا سال ۱۹۸۸ براساس آمار گزارش شده، از هر سه ازدواج، بیش از یکی به طلاق انجامید. در تحقیق دیگری توسط مارتین و بامپاس، دوسوم ازدواج‌ها در آمریکا در سال ۱۹۸۹ به طلاق انجامید. در سال ۱۹۸۰، ۴۰٪ کودکان سوئدی از مادران بی‌شوهر زاده شدند. در فرانسه در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۶ شمار این کودکان تا ۵۰٪ افزایش داشته است. در آمریکا در سال ۱۹۸۹ یک میلیون کودک از مادرانی متوگد شده‌اند که هرگز ازدواج نکرده‌اند. در سال ۱۹۸۵ در فرانسه ۲۷٪ مردان ۴۰-۳۰ ساله و ۲۶٪ زنان ۳۴-۳۰ ساله تنها زندگی می‌کنند».^۴ این آمارها نمونه بسیار مختصری از وضع گسستگی خانواده در جهان غرب است. «نیمی از ازدواج‌ها در اتریش به طلاق منجر می‌شود و زندگی متوسط اتریشی‌ها به‌طور متوسط ۹/۵ سال دوام دارد، که البته در کشور آمریکا، وضع بسیار از این هم بدتر است».^۵

«از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ تولدهای نامشروع در آمریکا ۴۰٪ افزایش یافته است. در ابتدای قرن ۲۱ از هر دو کودک امریکایی یکی نامشروع به دنیا می‌آید، ۸۰٪ مادرانی که این فرزندان را به دنیا می‌آورند گرفتار فقر می‌شوند. در آمریکا روزانه ۱۳۰۰ کودک نامشروع به دنیا می‌آید و ۱۱۰۰ کودک دیگر سقط می‌شوند».^۶

۴ - دکتر شکوه‌نویی‌نژاد، فصل‌نامه کتاب نقد، شماره ۱۷.

۵ - روزنامه کیهان ۸۴/۴/۱۶.

۶ - نشریه سیاحت غرب، مرکز پژوهش‌های سازمان صدا و سیما شماره ۷.

به گزارش ایرنا؛ در آمریکا نسبت به سال های گذشته تعداد کودکان متولد شده از زوج های ازدواج نکرده، شش برابر شده، به طوری که تقریباً از هر سه کودک متولد شده یکی حرام زاده است^۷

اگر علت این گسستگی در خانواده را عمیقاً بررسی کنیم و ابعاد آن را هم خوب بشناسیم، آن وقت است که گسستگی خانواده را به عنوان یک پدیده جدی برای آینده کشور باید مورد توجه قرار داد و در راه نجات کشور از چنین آینده ای به جد بکوشیم و نیز سعی خواهیم کرد در برخورد با این پدیده، از سطحی نگری پرهیز نموده و عمیقاً مسئله را ریشه یابی نماییم و از خود پرسیم؛ به راستی چه رابطه ای بین فرهنگ غرب و گسست خانواده وجود دارد که هر جا این فرهنگ حاضر شد، اولین نتیجه تخریبی آن، گسست خانواده است.

به گفته ی «دیوید اچ اولسون» استاد علوم اجتماعی در دانشگاه مینوستا و از جمله صاحب نظران حوزه خانواده در آمریکا؛ «شواهد، بیانگر آن است که هرچه جوامع غربی تر می شوند، بر میزان طلاق در آن ها افزوده می شود. بیست سال پیش پدیده طلاق به ندرت در ژاپن اتفاق می افتاد، پنج سال پیش پدیده طلاق در چین پدیده غیر محسوسی بود، اما در همین مدت کوتاه آمار طلاق و شکل گیری پدیده هم خانگی بدون ازدواج در پکن به نحو فزاینده ای افزایش یافته».

اولسون در ادامه سخنان خود می گوید: «متأسفانه حدود بیست سال پیش که در آمریکا زوجین علیه نظام ارزشی والدین و جامعه شان دست به

اعتراضاتی گسترده زدند، نتیجه‌اش تجویزی برای زندگی جدید شد. یعنی هم‌خانگی بدون ازدواج که در آن زوجین نیازی به زندگی مشترک در خود احساس نمی‌کنند و چون بخشی از مسائل ازدواج به روابط جنسی باز می‌گردد، و شرایط امروز به نحوی است که دیگر افراد نیاز به چنین انتظاری در زندگی مشترک ندارند و می‌توانند به سهولت در جامعه خود را ارضاء نمایند و از این رو با ارضای خود خارج از زندگی مشترک، تعهدی نسبت به مقوله ازدواج هم ندارند، اساساً بی‌قید و بندی جنسی و عرف‌شدن هم‌خانگی بدون ازدواج، مردم را بسیار منفعت‌جو و بی‌توجه به ارزش‌های روابط خانوادگی ساخته است».

می‌گوید: «با روی کار آوردن زنان به کار بیرون خانه، پس از ساعات کار و بازگشت همسرانشان به منزل، روابط صمیمی گذشته جای خود را به روابطی سست و متزلزل داد...».

در ادامه می‌گوید: «آنچه بیش از همه چیز جامعه را به سوی طلاق سوق می‌دهد، استرس و شتاب‌زدگی در زندگی جدید است. همه چیز در این زندگی به قدری شتاب گرفته که شتاب در کارها، به نیاز یکایک افراد تبدیل شده، مردم باید با یکدیگر مبارزه نمایند تا وقتی، برای تنهایی بیابند و خلوتی بدون دردسر داشته باشند».^۸

عزیزان عنایت داشته باشند اگر روند غرب‌گرایی جوامع اسلامی تغییر نکنند، فرهنگ غرب با تمام لوازم خود جای خود را در جامعه باز خواهد

کرد.^۹ لذا در آینده با نوعی از زندگی روبه‌رو خواهیم شد که می‌خواسته‌ایم از آن فرار کنیم،^{۱۰} و چون جامعه آمریکا صورت تمام‌نمای فرهنگ غرب است، توجه به وضع موجود آن جامعه، آینه خوبی است برای نمایش آینده سایر جوامعی که به‌طور جدی با مسأله بحران خانواده برخورد نکرده‌اند.

آقای دکتر جیمزسی دابسون در رابطه با بحران خانواده در آمریکا می‌گوید: خانواده‌هایی که با زوج‌های ازدواج نکرده اداره می‌شود رشد ۷۲٪ یافته و هم‌چنین تعداد خانواده‌هایی که به وسیله یک مادر مجرد یا پدر مجرد اداره می‌شوند با رشدی ۲۵ و ۶۲٪ روبه‌روست، و برعکس؛ تعداد خانواده‌های هسته‌ای مرسوم، به کمتر از ۲۵٪ کل خانواده‌ها کاهش یافته است. امروزه ۳۳٪ نوزادان به مادران ازدواج نکرده تعلق دارند، در حالی که آمار مشابه در سال ۱۹۴۰ میلادی فقط ۳/۵٪ بود. هم‌خانگی یک زن و مرد - بدون ازدواج رسمی - در دوره‌ای ۳۸ ساله از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۸ رشد ۱۰۰۰٪ داشته. هم‌چنین تعداد خانواده‌های مربوط به هم‌جنس‌بازان سر به فلک گذارده است. از دیگر سو، ما با رشد فزاینده تعداد زنان

۹ - برای بررسی موضوع تمامیت‌خواهی فرهنگ غرب، به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» رجوع فرمایید.

۱۰ - به گزارش شبکه تلویزیون العربیه آمارهای وزارت دادگستری عربستان نشان می‌دهد در مدت یک‌سال میزان طلاق به ۲۴۰۰۰ مورد رسیده که این میزان، ۲۴٪ از مجموعه ازدواج‌ها محسوب می‌شود. (روزنامه کیهان ۱۳۸۵/۱۰/۳)

ازدواج نکرده در دهه‌های سوم و چهارم زندگی آن‌ها روبه‌رو هستیم که تمایل دارند فرزندان خود را به تنهایی به دنیا بیاورند و تربیت کنند.^{۱۱}

وی در ادامه می‌گوید: «خانواده سنتی، مؤثرترین محیط برای گسترش تعلیم دین بوده، اکثر مؤمنین در کودکی متدین شده‌اند و این انتخاب دین تحت تأثیر و راهنمایی والدین آن‌ها صورت گرفت و با نابودی این نهاد؛ به هر ترتیب ایمان و اعتقاد نسل‌ها به مخاطره می‌افتد».^{۱۲}

در ادامه می‌گوید: «یکی از پژوهشگران افکار عمومی به نام جورج بارنا معتقد است اگر یک دختر یا پسر تا سن ۱۴ سالگی با دین مسیح آشنا نگردد، تنها ۴٪ احتمال دارد در سنین ۱۴ تا ۱۸ سالگی به مسیحیت ایمان آورد و احتمال گرایش این فرد در بقیه عمر تنها ۶٪ است. این آمارها نکته‌ای را روشن می‌کند که خانواده در تبلیغ و گسترش مذهب نقش اساسی دارد».

همچنان که عرض شد فاجعه بزرگ برای جامعه ما آن است که یا این پدیده را نادیده بگیریم و یا در برخورد با آن گرفتار سطحی‌نگری شویم و عمیقاً مسأله را ریشه‌یابی نکنیم.

اومانیسیم، ریشه فرو ریختن خانواده^{۱۳}

ریشه فرو ریختن خانواده در دنیای مدرن و در فرهنگ مدرنیته را باید در اومانیسیم یعنی اصالت بشر و خودبنیادی او دانست که عبارت است از اصالت دادن به نفس اماره، در مقابل اصالت دادن به بندگی خدا.

حال پس از دقت به روح و فرهنگ اومانیسیم که بشر را به جای خدا، ملاک همه بدی ها و خوبی ها می داند و در این فرهنگ «بد» چیزی است که بشر نخواهد، و «خوب» چیزی است که بشر بخواهد. آیا در چنین فرهنگی حفظ خانواده به هر عنوانی ممکن است؟ و به عبارتی دیگر آیا جمع «اصالت نفسانیات» با هر عنوانی با «حفظ خانواده» ممکن است؟ آن هم حفظ خانواده ای که شرط بقائش عدم حاکمیت نفسانیات است. زیرا که در حاکمیت نفسانیات هیچ جمعی به عنوان جمع همدل باقی نمی ماند، یا همه پراکنده اند و یا همه مقهور قدرت یک فرد قرار می گیرند، که هیچ کدام از این دو نوع جمع، جمع خانواده نیست.

خانواده مرکب از اجزای پراکنده ای که در کنار هم آمده باشند نیست، بلکه جمع یگانه ای است برای زندگی و پایداری در زیر پرتو مودت و رحمت حق. یعنی جمعی که امکان پرورش خود را همواره در چشمه سار آرامش جستجو می کنند و مسلم با پذیرش تمدن غربی یا «اومانیسیم» که ناخود آگاه در روح و روان افراد غیر موحد جریان می یابد، خانواده باقی نمی ماند.

۱۳ - در این قسمت مقاله از کتاب «مبانی نظری تمدن غرب و مناسبات انسانی» نوشته دکتر رضا داوری نکاتی اقتباس شده است.

تصور غلط غرب، از زن

متأسفانه ظلم و ستم علیه زنان در دنیای غرب، بیشتر ریشه در ساختار فکری و فرهنگی دارد و شبیه ظلم بر زنان در جوامع دیگر نیست. در جوامع غیر غربی ظلم به زنان یک رفتار منفی بوده و هست، در حالی که در فرهنگ غرب بحث روی انسان بودن یا انسان نبودن او بوده است. ارسطو زن را نسخه دوم مرد می داند و با نهایت تأسف همین طرز فکر وارد متون مقدس شده و امروز واقعاً یک مسیحی متدین چنین می پندارد و عملاً با همین منظر به زن و دختر خود می نگرد.

از سال ۱۷۵۰ میلادی زن در کارخانه کار می کرد ولی حقوقش را باید شوهرش بگیرد، و این جا بود که زنان غربی در مقابل چنین جامعه ای با آن تفکر دینی باید کاری می کردند تا ساختار حقوقی زن در جامعه تغییر کند، و لذا فرهنگ «فمینیسم» با شعار احیاء حقوق زنان شروع شد، ولی برای تحقق این هدف به نتایج سخت خطرناک گرفتار شدند. گفتند: آن چیزی که در طول تاریخ موجب ظلم به زنان شده، وجود نقش های جنسیتی است و اگر زنان بخواهند به حقوق برابر با مردان برسند باید با نقش های جنسیتی مقابله کنند، و آنچنان در این مسیر جانب افراط را گرفتند که گفتند: نقش های جنسیتی هیچ حقیقتی ندارد، و معلول جامعه ای مردسالار است. و واقعاً به این توهّم رسیدند که زن از نظر احساس و عاطفه و توان جسمی با مرد تفاوت ندارد و تاریخ، مردسالاری این ها را بر زنان تحمیل کرده و متأسفانه بسیاری از زنان غربی شعار فمینیست را باور کردند.

گفتند: نقش جنسیتی یکی نقش مادری و دیگری نقش همسری است، و چون زنان این دو نقش را پذیرفته‌اند مورد ظلم قرار گرفتند و لذا شعار «فمینیسم افراطی» تا مرز نفی مادری و همسری برای زنان جلو رفت.

در حالی که زیست‌شناسان و روانشناسان غربی در جواب فمینیسم می‌گویند: درست است که در رابطه با زن و مرد با انسان روبه‌رویم، ولی با دو نوع انسان، و طوری آن‌ها با هم متفاوت‌اند که گویا از دو کره جداگانه آمده‌اند و این طور نیست که اگر آن دو را در شرایطی واحد تربیت کنیم یک‌طور عمل کنند.

در هر حال زنان غربی در مقابل ظلم اجتماعی و تاریخی خود طوری عمل کردند که عملاً گرفتار ظلم مضاعف شدند و خانواده که بهترین شرایط تعالی روح زن بود و با ساختار جسمانی زن بیشتر همخوانی داشت، از دست زن غربی تا حدّ زیادی رفت و فمینیسم از این طریق موجب بحران خانواده شد و به تبع آن عامل اضمحلال اخلاق و رشد فحشاء گشت و به گفته منتقدین به فرهنگ غربی: «مدرنیته حریم خصوصی را بر زنان تنگ کرد چنان که دیگر زنان با خود خلوت ندارند».

آنچه هنوز جوامع سنتی را به بحران‌هایی شبیه بحران جهان غرب گرفتار نکرده است، حضور زنان در فعال‌نگهداشتن خانواده و دل‌سوزی نمودن برای حفظ آن است، می‌توان گفت: رمز پایداری هر جامعه‌ای در مقابل بحران خانواده در جهان غرب، ایثار زنان است در حفظ ساختار خانواده و به همین جهت جهان غرب تلاش می‌کند نقش سنتی زنان را در جوامع غیر غربی تخریب نماید تا بتواند در این جوامع نیز نفوذ کامل داشته

باشد، و مسئولیت اساسی متفکران جامعه اسلامی برای تعریف درست از نقش زنان در حفظ خانواده می تواند تأثیر این خطر را کاهش دهد.

غرب از نقش زنان به صورت فمینیستی آن در جوامع تجددزده نهایت بهره برداری را کرده و می کند، تا زنان را برای جامعه به عنوان یک معضل جلوه دهد، درست بر عکس آنچه زن می تواند به عنوان یک رحمت برای جامعه باشد.

در منظر دینی از آثار ظلمات آخرالزمان؛ شبیه شدن زنان به مردان و شبیه شدن مردان به زنان است. یعنی آن دو جنس، از کارکردهای متفاوتی که خداوند در اختیار آنان گذارده فاصله می گیرند و در نتیجه موجب بحران نسل و عاطفه و اخلاق می شوند.

در دستورات دینی نظر بر این است که هر کدام از زن و مرد به تنهایی ناقص اند و با همدیگر کامل می شوند و به همین جهت شریعت در تفکیک نقش زن و مرد اصرار می ورزد تا امکان رفع جنبه های نقص هر کدام توسط دیگری به راحتی فراهم گردد.

راز احیاء خانواده اصیل

حفظ عادات خشک و خالی خانوادگی باقی مانده از فرهنگ گذشته را نباید به اسم حفظ خانواده قلمداد کرد. این یگانگی ها در خانواده ها که ادای یگانگی در می آورند، کجا، و آن یگانگی اصیل خانواده دینی و توحیدی کجا؟ که در آن هر کدام از اعضاء عامل سُکناگزیدن دیگری در محل خانواده خواهند بود.

اصرار بر عادات خشک و خالی، بدون برگشت به ریشه های بقای خانواده، ما را از اصل مطلب دور می کند و برسرگردانی مان می افزاید، و لذا باید توجه داشت که با پند و اندرز نمی توان خانواده ای را که به جهت اومانیسیم یا اصالت دادن به نفس اماره در حال فروریختن است بر پا نگه داشت، عامل برپاداشتن خانواده اصیل، یعنی «خانه توحید» برگشت به روح بندگی است. در چنین خانه ای هیچ کس بر هیچ کس حکومت نمی کند، بلکه خدا است که حاکمیت دارد و همه افراد هم در فضای روحانیت بندگی خدا، پذیرای حکم خدا در خانه هستند و این است رمز و راز یگانگی در خانه و سکنی گزیدن در آن.

حفظ گذشته توحیدی خانواده، در فضای تمدن اومانیسیمی محال است. همچنان که اومانیسیم با علم و تمدن گذشته ی توحیدی ما نمی تواند مناسبتی داشته باشد و با خانواده توحیدی گذشته ما هم هیچ مناسبتی ندارد. نه خانواده امروزی، کوچک شده خانواده گذشته است و نه علم امروزی، رشد یافته علم گذشته است. علم امروز به عالم و آدم از منظری دیگر می نگرد که در نگاه آن، نه آدم بنده خدا است و نه عالم آیت حق. آدم ها ابزاراند و عالم هم شیء ای که باید هرچه بیشتر در آن تصرف کرد و از آن سود برد، در چنین منظری سرنوشت خانواده جز گسستگی نخواهد بود.

انسان، گرگ انسان می شود

اومانیسْم که تحت عنوان اصالت بشر آن را مطرح می کنند همان اصالت نفس اماره است، به معنی تصرّف در همه چیز، حتی تصرّف در انسان و در نتیجه با یک نوع استبداد ملازمه دارد. بشر در نگاه اومانیسْمی معنی اش عوض می شود و آنانیّت، محور همه چیز او می گردد، چیزی که مبنای تمدن و خانواده امروز غرب است. در چنین حالتی همه ی اعضای خانواده می خواهند بر یکدیگر حکومت کنند و هر کس می خواهد حق بقیه را به نفع خود مصادره نماید.

با توجه به نکته ی فوق، باید متوجه بود طی یک تحول طبیعی، خانواده قدیم به صورت خانواده جدید در نیامده است، بلکه موضوع عبارت است از تغییر جهتی که خانواده جدید نسبت به خانواده قدیم پیدا کرده، تغییر جهت از بندگی خدا به آنانیّت و یا بندگی نفس اماره.

راه حلّ اساسی

مسلم ما نمی توانیم نسبت به امر خانواده بی اعتنا باشیم، ولی به صورتی هم که امروزه معمولاً خانواده مورد اعتنا و بحث قرار می گیرد، اعتنای واقعی به مشکلات خانواده نیست، این هنر نیست که یک راه حل مقطعی بدهیم و گوشمان را به نقص های آن راه حل ببندیم. هنر آن است که قبل از این که با ناکامی برنامه هایمان روبه رو شویم، آن ناکامی را گوشزد کنیم. و لذا باید متوجه بود، اگر در مواردی مثل کنترل موالید و مسائلی نظیر آن، نتایجی به دست آید در اساس مشکلات موجود خانواده و رفع

گسست‌های آن اثری ندارد، زیرا مسائل کلی مثل کنترل موالید و پند و اندرزهای سطحی، ربطی به ویرانی بنیان خانواده‌ای که براساس اومانیزم شکل گرفته، نمی‌تواند داشته باشد، و فضای خانواده‌ای که از دست رفته است را نمی‌تواند به ما برگرداند.

اگر خانواده کنونی دچار گسست و پریشانی است، این پریشانی و گسست و عدم همدلی، امر عارضی و ظاهری نیست که بر اثر عوامل خارجی به وجود آمده باشد و عواملی از همان نوع بتواند آن را مرتفع کند، باید بشر از فرش به عرش برگردد تا به خانواده‌ای که عامل سُکنای بشر است، دست یابد. و چنانچه بشر بفهمد وقتی خانواده صورت حقیقی به خود گرفت چه برکاتی به همراه دارد، در پیدایش آن خواهد کوشید.^{۱۴}

باید مردم ما در صدد ادامه تمدن دینی خود باشند و علت گسستگی در خانواده را ریشه‌ای ارزیابی کنند تا در درمان آن موفق باشند.

خصوصیت خانواده جدید

در خانواده جدید، اعضای خانواده همه در عرض یکدیگرند، و مراتبی که خداوند برای والدین تعیین کرده است، نادیده گرفته می‌شود، و لذا انسان‌هایی که همه در عرض یکدیگرند، هر کدام هروقت بخواهند از خانه و خانواده جدا می‌شوند، بدون آن که در این جدایی احساس ضرر و خسران بکنند. پیدا است که در این وضع، خانواده بنیادی ندارد، و در عینی که همه افراد از این بی‌بنیادی گله‌منداند، هیچ کس هم حاضر نیست

۱۴ - به بحث «سکنای گمشده» که در مباحث آینده طرح می‌گردد، رجوع شود.

به جهت غلبهٔ اومانیسم و اصالت منیت‌ها، مراتب الهی و حقوق معنوی افراد را در خانواده رعایت کند، رعایت حقوق مادر، پدر، زن، شوهر، فرزندان، همه مورد غفلت قرار گرفته است.

از طرفی باید به این مسئله نیز توجه داشت که اگر پیوند و یگانگی اعضاء خانواده، با اعماق روح بشر نسبتی نداشت، انسان‌ها در هر گوشهٔ دنیا برای حفظ آن به تدبیر و تعلیم و تربیت متوسل نمی‌شدند، و نگران فروپاشی آن نبودند. با اندکی تأمل می‌توان فهمید پیوندی که بشر با خانواده دارد نظیر نسبت او با دیانت است و لذا است که با دین قوام می‌یابد و حفظ می‌شود. و همچنان که اصل دین نیز با رعایت قیده‌ها و دستورات خاصی که از طرف خداوند آمده، ادامه می‌یابد و شخص دیندار برای حفظ دین باید آن قیده‌ها و دستورات را رها نکند، خانواده نیز با دستورات و قیدهایی که دین برای اعضای آن تعیین کرده است حفظ می‌شود و اعضای خانواده برای حفظ آن باید خودشان مقید باشند آن دستورات را رها نکنند، و گرنه نگرانی از فروپاشی خانواده منهای رعایت قیدهایی که باید بر آن گردن نهاد، یک نگرانی بی‌حاصل است.

وقتی ارزش خانواده را شناختیم، می‌فهمیم که باید در مراقبت از آن سخت کوشا بود و در این حالت است که پاینبودن به قیده‌های خانوادگی برای ما گوارا می‌شود.

باید روشن شود در نظام خانوادهٔ اسلامی، بشر به چه چیزی دست می‌یابد که غفلت از آن بزرگ‌ترین محرومیت زندگی‌اش به حساب می‌آید. در بحث «سُکنای گمشده» سعی شده معنی و برکات حضور

خانواده اسلامی روشن شود، تا معلوم گردد چرا باید بشریت تمام تلاش خود را برای احیای خانواده اسلامی به کار گیرد.

دگرگونی در معنی خانواده

دگرگونی در معنی خانواده موجب از بین رفتن سُکنای حقیقی شده به طوری که بشر دیگر مسکن ندارد، چون خانواده از معنی دینی خود بیرون رفته، دیگر کسی بهشت را در زیر پای مادران جستجو نمی کند. همه اعضا خانواده به یکدیگر به عنوان یک ابزار می نگرند و هیچ کس آرامش خود را در دیگری نمی یابد، و هیچ کس نمی خواهد منشأ آرامش دیگری باشد. هیچ کس تلاش نمی کند نور «مودّت و رحمت» را که خداوند به والدین داده است، پاس دارد و با اندک حادثه ای مودّت و رحمتِ خدادادی زیر پا گذارده می شود، بدون آن که هیچ کدام نگران قهر و غلبه کدورت در فضای خانه باشند، هیچ کس نگران فرو ریختن سرای بقاء و خانه سُکنی نیست، آیا بشر نیاز به بقاء و سُکنی ندارد؟ آیا در جایی غیر از خانواده می توان آن را سراغ گرفت؟ آیا برای نجات از این گسست و برگشت به آن پیوست، راهی جز احیاء خانواده به روش دینی در پیش داریم؟

یگانه شدن دو انسان از دو سوی زندگی

همان طور که پل، سبب می شود که هر کدام از کناره های رودخانه، در سوی دیگر قرار گیرد و پل، هر کناره ای را در همسایگی با دیگری وارد می کند و دو طرف پهنه های رودخانه را در کنار هم می آورد، ازدواج؛ دو

انسان را که هر کدام در یک سوی از زندگی قرار دارند، به سوی دیگر متصل می‌کند، و همچنان که از طریق پل، دیگر کناره رودخانه، کناره نیست، و دو طرفی بودن دشت‌ها نیز از بین می‌رود و به همدیگر می‌پیوندند، در ازدواج نیز تفرقه همه کرانه‌های انسان به اتصال و زنده‌دلی تبدیل می‌شود و این معجزه «پیوند» است.

دیری است که اندیشه ما به کم‌بها دادن به خانواده عادت کرده است و به چیزی غیر قابل درک تبدیل شده و آنچه در سرشت خانواده نهفته است، دیده نمی‌شود. اگر خانواده «پیوند»، آری «پیوند» نباشد، خانواده نیست. هر کدام از اعضاء اولیه خانواده یعنی دوهمسر، به یمن وجود «پیوند»، قدم به عرصه وجودی جدید گذاشتند. پس اگر در سراسر وجود خانواده، این پیوند و آن هم پیوندی مقدس و پایدار حاکم نباشد، در واقع وجودش را از دست داده است و دیگر اعضای آن از فضای حقیقی خانواده که همان سکنی گزیدن است، محروم گشته‌اند.

فمینیسم و حیل‌های سرمایه‌داری جهت ویرانی خانواده

از جمله نکاتی که باید در موضوع خانواده در شرایط جدید، مورد توجه قرار داد، موضوع حضور زنان در صحنه فعالیت‌های اجتماعی است، آن نوع فعالیت‌هایی که به نوعی با شخصیت زن هماهنگی و سازگاری دارد، چراکه شرایط جدید طوری نیست که زنان به صرف کار در خانه، امکان انجام کارهایی افزون‌تر از همسراری و تربیت فرزند را نداشته

باشند و در راستای نگاه به زن، از این زاویه امام خمینی «رحمة الله علیه» در وصیت نامه سیاسی - الهی خود می فرمایند:

«ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند».

امام خمینی «رحمة الله علیه» حتی سخت گیری های مقدس مآبانه را که منجر به عدم حضور زن حتی در صحنه های آموزش نظامی می شود، یک نوع قید خرافی می دانند و می فرمایند: «این قیدها را دشمنان برای منافع خود، به دست نادانان و بعضی از آخوندهای بی اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده اند».^{۱۵}

پس ملاحظه می فرمایید در یک نگاه دینی ناب و سالم هرگز نمی توان از حضور زنان در صحنه های اجتماعی - اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و تربیتی - جلوگیری کرد. بلکه برعکس، وظیفه همه آحاد جامعه است که با ایجاد بستری طبیعی چنین حضوری را شکل دهند و مسلم چنانچه این حضور در بستر طبیعی خود جریان یابد علاوه بر این که جامعه از جنبه همسر بودن و مادر بودن زنان در خانه محروم نمی گردد، بلکه از توانایی آنان در حوزه های دیگر نیز برخوردار خواهد شد، و از همه مهم تر زنان احساس نمی کنند از نظر اجتماعی در درجه پایین تری از مردان قرار دارند و حقوق انسانی آنان ضایع شده است، که چنین احساسی خسارات فوق العاده زیانباری برای خودشان و خانواده و فرزندان شان خواهد داشت.

فمینیسم با شعار آزادی زنان و حضور آن‌ها در فعالیت‌های اجتماعی، مسیری را برای آنان تعیین می‌کند که با احساس استقلال در مقابل مردان، سخت به ویرانی خانواده می‌انجامد. در حالی که اسلام با توجه به شرایط جدید که امکان فعالیت زنان در بیرون خانه فراهم است مسیری را می‌گشاید که در عین حضور زنان در فعالیت‌های بیرون خانه، نقش مادری و همسری آن‌ها مورد غفلت قرار نگیرد.

زن و اسارت جدید

آنچه باید مورد دقت قرار گیرد نقشه‌هایی است که نظام سرمایه‌داری در سال‌های اخیر برای هرچه بیشتر بهره‌برداری از زنان به کار بسته است به طوری که با شعار فمینیستی و رهانیدن زن از کار منزل و وظایف خانواده، زن را - به عنوان نیروی کار ارزان و مطیع و پرحوصله و پر دقت - به خدمت در کارخانجات و مراکز توزیع کالا واداشته و عملاً او را با همان مشاغل شبه خانگی، به خدمتکاری جامعه گماشته است، اما این جا دیگر در خدمت صاحبان ثروت است، بدون توجه به نیازهای روحی آنان، و متأسفانه عده‌ای از زنان، بدون آن که متوجه شوند چه نقشه‌ای برای آن‌ها کشیده شده و بنا است در چه دامی سقوط کنند خودشان پیشتاز شعارهایی هستند تحت عنوان «جنبش آزادی زنان» و معلوم نیست از چه چیزی می‌خواهند آزاد شوند و به چه چیزی مکلف گردند.

جنبش فمینیسم در برخی جوامع صرفاً نظم سنتی خانواده را از هم گسست، بدون آن که قادر باشد نظم قابل قبول و سالم دیگری را جایگزین

آن سازد و لذا تخم دشمنی و رقابت را در فضای پاک خانواده پراکند و وفا و مودّت و رحمت، جای خود را به رقابت و بی مهری داد و خانواده به شرکت تجاری منفعت طلبانه تبدیل شد و همه اعضا خانواده به خصوص زنان گرفتار بحران روحی بی عاقبتی، غمزدگی و بیهوده بودن شدند و همه این ها عوارض پشت کردن به خانواده ای است که با قیود دینی اداره می شود و در آن هر کس موظف به وظایفی نسبت به خود و نسبت به سایر اعضای خانواده است.

فمینیسم یا جنگ بین زن و مرد؟

فمینیسم یا جنبش به اصطلاح دفاع از حقوق زنان طوری به صحنه آمده که گویا باید به جنگ مردان بیاید و لذا فضای تفاهم و مودّتی که خداوند بین زن و شوهر به وجود آورده است را به شدت تخریب می کند و از این طریق لذت آرامشی را که یک خانواده می تواند با پذیرفتن حقوق متقابل زن و مرد، به وجود آورد، به کلی از بین می برد، به طوری که پروسور رابرت، اچ بورگ می گوید: «امروزه با مشکلات زیادی که جنبش فمینیسم بر زنان تحمیل کرده یعنی آزادی ها و انتخاب های بی شمار و حیران کننده ای که بر سر راه زنان قرار داده، زنان جامعه را مجبور کرده برای تسکین آلام خویش، تئوری کهنه قرون وسطایی «توطئه مردان علیه زنان» را بپذیرند».^{۱۶}

از جمله پیش فرض‌های ناصواب فمینیستی، پست پنداشتن زاییدن و تربیت فرزند و همسراری، برای زنان است. در این عقیده، گذشته زنان در تاریخ- به عنوان مادران- بی ارزش قلمداد شده است و چنین تلقی می کنند که در طول تاریخ توسط مردان، به زنان ظلم شده است و زنان مجبور شده اند در خانه بمانند و همسراری و مادری کنند که به واقع باید گفت چنین قضاوتی نسبت به گذشته زنان توسط مدافعان حقوق زن، ظلم مضاعفی است به زن. راستی در افتخارات گذشته تاریخ، زنان هیچ کاره بودند؟! این است نتیجه دفاع از حقوق زن؟

تن‌های زنانه و ذهن‌های مردانه

اصولاً «مرد انکاری زن» و نگرش مردوار به حیات و مناسبات انسانی، به معنی تنزل دادن شأن زن از جایگاه رفیع انسانی اوست. چرا که لازمه «انسان بودن» زن، «مرد شدن» او نیست، بلکه باید زن را در معیارهای انسانی تعریف کرد نه با معیارهای مرد بودن.

امروزه «مرد انگاری زن» تحت عنوان فمینیسم، زن را از خود بیگانه ساخته، به طوری که دیگر نه زنان می توانند زن باشند و نه مرد، و لذا به ورطه بحران شخصیت دچار شده اند و در این حالت، زنان از کارآیی و ایفاء نقش‌های ثابت و مؤثر ساقط می شوند. و دیگر در این حالت زن از خود تعریف مشخصی ندارد، نمی داند زن است یا مرد، مسلمان است یا غیر مسلمان، ایرانی است یا غربی، گاهی این است و گاهی این نیست، نمی داند دنبال افکار خودش باشد یا نه، حتی نمی داند باید لباس مردها را

پوشد یا لباس زنان را. زنان در چنین شرایطی سریعاً اسباب بازی دیگران می شوند و دیگر خدمت و خیانت را تشخیص نمی دهند، به راحتی در مقابل کوچکترین انتقادی از کارهای قبلی شان عقب نشینی می کنند.

«مکتب زن سالاریِ افراطی یا فمینیسم، زنان را به دنبال کسب مجهول می دواند... و ریشه آن، اصالت دادن به میل های حیوانی یا اومانیسم است - به جای اصالت دادن به فطرت و میل عبادی-».^{۱۷}

یک زن روزنامه نگار طرفدار حقوق زن می گوید: «زنان آمریکایی با اشتغال در خارج از خانه و رقابت بی فایده با مردان، بزرگ ترین موهبت زندگی یعنی مادر شدن را از دست داده اند».

در دوران مدرنیته، فمینیست ها پیوند بین انسان و خدا و دین را قطع کردند و در راستای احیاء حقوق خود گفتند؛ «نه خدا، نه مرد و نه هیچگونه قانونی نمی تواند سدّ راهمان باشد».^{۱۸} خواهان بهره مندی از سهم خود شدند بدون آن که متوجه شوند برده چه جریانی گشته اند ستم مضاعفی را متحمل شدند منتهی در این دوران خودشان عامل اجرای حکم بردگی خویش اند.

زنان؛ بر تخت تربیت نسل انسان

فزونی توان جسمی مرد، او را به بازار کار کشانده و محوریت تحصیل و تدبیر خرج خانه را به او داده، و لطافت روحی زن، او را بر تخت تربیت

۱۷ - مقاله « زنان و فمینیسم » از فاطمه رجبی، فصلنامه کتاب نقد، ج ۱۷، ص ۲۰۰.

۱۸ - رابرت، اچ بورگ، فصلنامه کتاب نقد، ج ۱۷، ص ۱۲۱.

نسل انسانی نشانه است، آیا با چنین تفاوتی چگونه باید برخورد کرد؟
نفی این تفاوت، کارساز و مفید است؟

حفظ دو نظام تربیتی و معیشتی، چنین تفاوتی را در وضع حقوق مادی
اقتضاء می کند تا این که صنفی از سر نیاز اقتصادی ناچار نشود نقش تربیتی
خویش را رها کند و در جای دیگر همانند مرد به ایفای نقش بپردازد.

کشاندن زن که از قدرت جسمی کمتر و توان تربیتی بالاتر برخوردار
است به بازار کار و فعالیت های بدنی و دور ساختن او از محیط تربیت نسل
انسانی، نه فقط به صلاح زن نیست، بلکه نظام جامعه را از رشد و تعالی باز
می دارد.

به گفته روزه گاردی: « بعضی پیشنهادها مبنی بر مشارکت دادن زنان
در امور، برای حفظ منافع آنها نیست، بلکه هدف استفاده از زنان است
جهت حذف موانع موجود بر سر راه مردان».^{۱۹}

حاصل کلام این که: نه می توان نسبت به وجود زنان و نقش اجتماعی
آنان بی تفاوت بود و نقش زنان امروز را در گذشته جستجو کرد- که آن
شرایط اقتضای آن نقش را داشت- و نه می توان به اسم نقش آفرینی زن در
شرایط جدید، اسیر فیمینیسم افراطی شد و خدمت در خانه را بر قدرت
اجتماعی سیاسی، اقتصادی ترجیح داد.

راه برون رفت

همان طور که مطلعید، نظام سرمایه داری برای استفاده از کار زنان، آنان را تشویق به خارج شدن از نظام خانوادگی می کند و جنبش فمینیسم هم علاوه بر تحریک شدن توسط نظام سرمایه داری به دلایل دیگری که برشمرده شد،^{۲۰} هسته خانواده را نشانه رفته و درصدد وارد کردن خسارت به کانون خانواده است. راه حل برون رفت از این خطر بزرگ، احیاء کرامت حقیقی زنان است که خالق آنان به آنان و مردان گوشزد کرده است. لذا در همان راستا نظر عزیزان را به نکات زیر جلب می نمایم.

رعایت کرامت زن

۱- قال رسول الله ﷺ: «مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا الْكَرِيمُ وَلَا أَهَانَ إِلَّا اللَّئِيمُ»^{۲۱}
 زنان را بزرگ نمی دارد مگر انسان بزرگ و بزرگوار، و آنان را کوچک نمی شمارد مگر انسان پست و فرومایه.

پس اگر ما متوجه شویم تحقیر جنس زن یک نوع فرومایگی است و نه یک شرافت، از این کار فرومایه دست می کشیم. وظیفه هر مسلمانی است که اجازه ندهد به دلایل واهی زن تحقیر و سبک گردد، و گرنه کرامت و بزرگی خود را از دست داده است.

و نیز حضرت فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الَّذِي ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ» نفرین و لعنت خدا بر مردی که حقوق و حرمت خانواده خود را ضایع کند.

۲۰ - خودبنیادی بشر یا اومانیزم.

۲۱ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۱۵۲۰.

طبق روایت فوق؛ بی تفاوت بودن به حقوق همسر با لعنت خداوند همراه است و انسان را از رحمت‌های الهی دور می‌کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «خِيارُكُمْ، خِيارُكُمْ لِنِسائِهِمْ»^{۲۲} بهترین شما کسانی هستند که برای زنان خود بهتر باشند.

چون انسانی که به بهترین نحو رعایت حقوق زنان را در جامعه نمود، نشان می‌دهد که به ظرائف مسائل تربیتی آشناست و انسان سطحی و کم‌عمقی نیست. لذا پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: بهترین شما مردان، آن‌هایی‌اند که برای زنان‌شان بهترین باشند و رعایت روح و روان آن‌ها را بنمایند.

ایجاد بستری برای تربیت

۲- حال که اسلام مسئولیت تربیت را بیشتر به عهده زنان قرار داده، به مردانی که فضای سالم اقتصادی را برای چنین کاری بس خطیر، برای زنان تنگ کنند، سخت اشکال کرده، به‌طوری که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَرَ عَلَى عِيَالِهِ»^{۲۳} یعنی؛ از ما مسلمانان نیست کسی که خداوند برای او گشایش فراهم کرده و او بر عیالش تنگ بگیرد و زمینه پرورش طبیعی او را از بین ببرد، یا قلدرمآبانه مانع ارتباط عاطفی با خواهر و مادر و ارحامش شود.

۲۲ - نهج الفصاحه حدیث شماره ۱۴۷۷.

۲۳ - همان، حدیث شماره ۲۴۱۷.

و نیز می فرمایند: «كَفَى بِالْمَرْءِ اثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَقُوتُ»^{۲۴} گناهکاری مرد همین بس که همسر خویش را بی تکلیف گذارد، و نسبت به شرایط زندگی او بی تفاوت باشد. حضرت اشاره به مردانی دارند که نسبت به مسئولیت اداری خانواده بی تفاوت اند و از وظیفه ی خطیری که به عهده دارند شانه خالی می کنند.

همسران صالح، بستر تعالی مردان

۳- اسلام به مؤمنین متذکر می شود که خوبی های همسران را از الطاف خدا بدانید و سخت پاس دارید. به طوری که رسول خدا ﷺ می فرماید: «مؤمن، پس از تقوای الهی، چیزی بهتر از زن پارسایی که چون فرمانش دهد، اطاعت کند و اگر بدو نگیرد، مسرورش کند و اگر در باره او قَسَم خورد، قَسَم اش را رعایت کند، و اگر غایب شود، مال وی و عفت خویش را حفظ کند، چیزی بهتر از چنین زنی نیابد».^{۲۵}

همچنان که به مردان متذکر می شود: «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ امْرَأَةً صَالِحَةً فَقَدْ أَعَانَهُ عَلَى شَطْرِ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي الشَّطْرِ الْبَاقِي»^{۲۶} هر کس را همسر صالحی داده اند، عملاً وی را در نصف دین اش یاری کرده اند، باید در باره نصف دیگر آن از خدا بترسد و تقوا پیشه کند.

۲۴ - همان، حدیث شماره ۲۱۷۲.

۲۵ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۲۶۱۵.

۲۶ - همان، حدیث شماره ۲۹۳۶.

۴- پیامبر ﷺ در راستای حاکمیت محبت و احترام در فضای خانه می‌فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ، نَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرَ الرَّحْمَةِ»^{۲۷} چون مرد به همسر خود بنگرد و او هم متقابلاً بر او بنگرد، خداوند به هر دوی آنها با نظر رحمت می‌نگرد.

چون در چنین توجه متقابل نسبت به همدیگر، حرمت‌ها حفظ می‌گردد و بستر تعالی زن و مرد فراهم می‌شود.

۵- در راستای مدارا با روحیه زنان و در تنگنا قرار دادن آنها پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ وَأَنْكَ أَنْ تُرَدَّ إِقَامَةُ الضِّلْعِ تُكْسِرُهَا، فَدَارِهَا تَعِشْ بِهَا»^{۲۸} زن از دنده‌ای خلق شده (به‌عنوان مثال چون دنده، حالت منحنی دارد) و اگر بخواهی دنده را راست کنی آن را می‌شکنی، پس با او مدارا کن.

مدارا با زنان خود عاملی است برای شیرینی زندگی، زیرا روح زن، روح حساس است و در مقابل برخوردهای خشن شدیداً فرسایش می‌بیند و علاوه بر زیبایی ظاهری، زمینه تعالی روح او نیز از بین می‌رود و به سرعت احساس شکست می‌کند.

۶- توصیه رسول خدا ﷺ به زنان این است که: ظاهر خود را نیکو و آراسته نگهدارند؛ «أَعْظَمُ النِّسَاءِ أَحْسَنُهُنَّ وَجْهًا وَ أَرْخَصُهُنَّ مَهْرًا»^{۲۹}

۲۷ - همان، حدیث شماره ۶۲۱.

۲۸ - همان، حدیث شماره ۸۲۵.

۲۹ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۳۵۶.

بهترین زنان، آن‌هایی‌اند که ظاهر نیکو و آراسته داشته باشند و مهر یا صداقتشان کم باشد.

به مردان نیز توصیه می‌کنند که: لباس و ظاهر خود را بیارایند. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «اغسلوا ثيابکم و خذوا من شعورکم و استاکوا و تزینوا و تنظفوا فان بنی اسرائیل کم یگنونوا یفعلون ذلک فزنت نساؤهم»^{۳۰} لباس‌های خود را پاکیزه کنید، موهای اضافه‌تان را کوتاه نمایید، مسواک بزنید، زینت کنید و نظیف باشید که مردان بنی اسرائیل چنین نکردند، پس زنانشان زناکار شدند.

از این طریق بستر خانواده را بستر توجه عاطفی و صفا و صمیمیت می‌کند.

۷- اسلام، دامنه برخورد خوب با زنان را تا آنجا می‌داند که پیامبر خدا ﷺ می‌فرمودند: ملاک کمال ایمان مؤمنین، خلق خوب داشتن، و ملاک خوبی مردها، خوب بودن برای زنانشان است. «اکمل المؤمنین ایماناً، أحسنهم خلقاً، و خيارهم لنسائهم»^{۳۱} بالاترین مؤمنین از نظر ایمان، آن‌هایی‌اند که اولاً؛ اخلاقشان نیکو باشد. ثانیاً؛ بهترین کسان برای زنانشان باشند.

۳۰ - همان، حدیث شماره ۳۷۷.

۳۱ - همان، حدیث شماره ۴۵۳.

تقیح ازدواج مکرر

۸- اسلام پیوند ازدواج را به عنوان پیوندی پایدار مورد توجه قرار می دهد و زنان و مردانی که این پیوند مقدس را به اندک بهانه ای می شکنند مورد نکوهش قرار می دهد. پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «تَزَوُّجُوا وَ لَا تَطْلُقُوا، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الذَّوَاقِينَ وَ لَا الذَّوَاقَاتِ»^{۳۲} ازدواج کنید و طلاق مدهید، که خداوند زنان و مردانی که مکرر ازدواج کنند دوست ندارد.

۹- در رعایت حقوق زنان در امور خودشان، پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «الَّتَيْبُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا وَ الْبِكْرُ يَسْتَأْذِنُهَا أَبُوهَا فِي نَفْسِهَا وَ إِذْنُهَا صُمَاتُهَا»^{۳۳} زن به اظهار نظر در کار خویش، بر ولی اش مقدم است، و پدر دختر باید در باره امور دختر از خود او اجازه بگیرد و اجازه دختر، سکوت است.

۱۰- فمینیسم آنچنان به افراط گری افتاده که حاصل آن امروزه همجنس بازی است، به طوری که زنان همجنس باز یکی از افتخاراتشان را شوهر نکردن می دانند و اگر خانواده در بستر دینی و طبیعی خود قرار نگیرد و الگوهای دینی مد نظر اعضا خانواده نباشد، این خطر به صورت های مختلف در خانواده های ما نیز ظاهر خواهد شد.

در روایت هست: زنی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و اظهار داشت، که ازدواج نکرده است. امام علیه السلام علت را پرسیدند. آن زن، این کار را

۳۲ - نهج الفصاحه حدیث شماره ۱۱۴۶.

۳۳ - همان، حدیث شماره ۱۲۹۷.

نوعی فضل و مباحثات عنوان کرد. امام علیه السلام با نكوهش به او فرمودند: «أَنْصِرْفِي فَلَوْ كَانَتْ ذَلِكَ فَضْلاً لَكَانَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام أَحَقُّ بِذَلِكَ مِنْكَ، إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَسْبِقُهَا إِلَى الْفَضْلِ»^{۳۴} از این فکر منصرف شو که این کار را فضل بدانی، اگر این کار فضل بود فاطمه علیها السلام به این شایسته تر بود که شوهر نکند، چرا که هیچ کس در برخورداری از فضل به پایه او نمی رسد.

راه بازگشت

گسستگی خانواده با جایگزینی «قانون بشر» به جای «قانون خدا» آغاز شد، چون در شرایطی که قانون خدا از اجتماعی رخت بربست، «أَحَد» که مبنای همه یگانگی ها و پیوندها است، از صحنه خارج می شود، در چنین شرایطی هر یک از افراد خانواده، خود را اتمی تنها و سرگردان میان بقیه انسان ها می یابد که هیچ پیوند حقیقی با اعضاء خانواده و با گذشته و با امروز، در خویش نمی یابد و در آن حال هیچ کس به هیچ جای پایداری تعلق ندارد.

وقتی علت گسستگی خانواده را متوجه شدیم و ایمان پیدا کردیم که خانواده اولین جمعی است که می تواند با پیوندی قدسی، حضور «أَحَد» را در آن جمع، ممکن سازد، پس اگر در آینده جهان گسسته امروز، چیزی بتواند نقش آفرین باشد و این گسستگی را به پیوستگی تبدیل کند، احیاء خانواده توحیدی است با پاس داشتن همان دستوراتی که خداوند تعیین فرموده است و ارج نهادن به دستورات خدا به شرطی است که راز

گسستگی جهان امروز را بتوانیم به خوبی بشناسیم و خسارات وارد آمده از این طریق را درست ارزیابی کنیم.

جمعی غیرممکن

آن‌هایی که می‌پندارند می‌توان خانواده ای ساخت که هم خوبی‌های قدیم را داشته باشد و هم افکار و آداب متجددان در آن جاری باشد، در غفلت بزرگی به سر می‌برند، صورت منطقی دادن به فرهنگ غرب، فریب کاری را عمیق می‌کند و به تنفر بین افراد اجتماع و خانواده می‌افزاید.

ساکنان کشورهای تجدزده، خانواده را گم کردند، از خانواده دینی بیرون آمدند و به بی‌خانمانی موجود در دنیای مدرن گرفتار شدند و لذا آشوب و هیجان، جای رشته پیوند قلب‌ها را گرفت و اگر آداب و رسوم هم باقی ماند، همه خالی و بی‌روح و بی‌تأثیر است.

راه حل خیالی

در دنیای مدرن پشت کرده به دین، جدایی بین اعضاء خانواده، آرام آرام خود را به نمایش گذارد، ولی اعضاء خانواده نمی‌توانستند در این جدایی باقی بمانند و آن را تحمل کنند، لذا راه‌های فرهنگی برای جبران این جدایی پیش کشیدند، مثل روز مادر و روز زن و در حالی که با رفتن خدای احد که او اساس یگانگی است، این پیوستگی نیز رفت، و فقط با برگشتن او آن پیوستگی برمی‌گردد. باید به خانواده‌ای برگشت که حکم خدا، محور آن باشد و اراده آزاد از بندگی، به اراده مقید به

بندگی تبدیل گردد و مسلم اگر آفت «اراده آزاد از بندگی» روشن شود، گزینه «اراده مقید به بندگی» انتخاب خواهد شد و در آن حال، همه در خدمت همدیگر قرار می گیرند، و همسران جوان نمی پرسند چرا نباید بدون اجازه شوهر از خانه خارج شد.

خانواده آرمانی اسلامی با «عقلانیت»، «معنویت» و «عدالت» خود را به حکم خدا مجهز و حیات خود را ادامه می دهد و در عین حاکمیت عواطف، هرگز در آن محیط؛ سه موضوع فوق مورد غفلت قرار نمی گیرد، زیرا هرگز نباید عاطفه، تنها حاکم روابط اعضای خانواده قرار گیرد.

خانواده ای که در فضای دینی خود به «حق الناس» توجه داشت، انسان عادل می پروراند که جامعه سخت به او نیاز دارد و مسلم بزرگترین حامی حق الناس، حق الله است، چرا که راه تقرب به خدا از راه رعایت حقوق مردم ممکن است، زیرا «الْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ» مردم عیال خداوندند.

در راستای بازگشت به خانواده توحیدی لازم است موارد زیر بازنگری شود:

۱- غفلت از کرامت زن و گسست خانواده

گوهر یکتای زن و مرد: زن در آفرینش از همان گوهری آفریده شد که مرد آفریده شده و هر دو در جوهر و ماهیت، یکسان و یگانه اند و در همین راستا قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ

نَفْسٍ وَاحِدَةً، وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...»^{۳۵} ای مردم در برابر امر خدا تقوا پیشه کنید، خدایی که شما را از یک نفس واحد آفرید و از همان نفس، همسر او را پدید آورد. یا می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»^{۳۶} از نشانه‌های حضور حضرت حق این که از جان خود شما، همسران شما را آفرید تا در کنار آن‌ها آرامش یابید، همان‌طور که می‌فرماید: خداوند، رسولی از جان خودتان برایتان مبعوث کرد «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...»^{۳۷} همان‌طور که رسول خدا ﷺ جان مؤمنین است و در یگانگی با روح مؤمنین قرار دارد، همسران شما نیز در این حد با جان شما یگانه‌اند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «... خداوند تبارک و تعالی آنگاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه فرمان داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق بر او چیره ساخت، سپس مخلوقی جدید بیافرید... که وقتی به حرکت آمد، آدم از حرکت او به خود آمد، چون بدان نگریست، دید زیباست و همانند خود اوست، جز این که زن است... آدم در این هنگام گفت: خداوندا این مخلوق زیبا کیست که من نسبت به او چنین احساس انس می‌کنم؟ خداوند گفت: این بنده من حوا است.»^{۳۸}

۳۵ - سوره نساء، آیه ۱.

۳۶ - سوره روم، آیه ۲۱.

۳۷ - سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۳۸ - بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۲۱.

در همین روایت امام سخنان کسانی را که می گویند: خداوند حوّا را از دنده پائین آدم آفرید، رد می کند، بلکه روشن می نمایند که آدم دید «همانند خود اوست».

در آیه ۳۵ سوره احزاب کمالات معنوی را برای زن و مرد مساوی نقل می کند و می فرماید:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا».

چنانچه ملاحظه می فرمایید در آیه فوق تمام مراتب کمال را برای زن و مرد مساوی نقل فرموده و سپس مغفرت الهی و اجر عظیم را نتیجه کار هر دوی آنها قرار داده است. یا می فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا».^{۳۹} هرکس کاری شایسته انجام دهد، چه زن و چه مرد، اگر مؤمن باشد، به بهشت می رود و به قدر شکاف هسته خرما به کسی ستم نمی شود. از آیه فوق به خوبی می توان نتیجه گرفت که نه مرد بودن عامل کمال و نه زن بودن مانع کمال خواهد بود.

همچنان که می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰٓةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ»^{۴۰} هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهند، اگر ایمان آورده باشند، حتماً به حیات طیه خواهند رسید و حتماً جزایشان بر اساس بهترین کاری است که انجام داده‌اند.

پس طبق آیات فوق رسیدن به کمال حقیقی مشروط به جنس خاص اعم از زن یا مرد نیست و آن فهم و اندیشه و عقلی که موجب کمال انسانی است مخصوص به زن یا مرد نیست، زیرا وقتی آیه می‌فرماید هر زن و مردی می‌تواند به اوج کمال انسانی برسد، معلوم است که خرد و فهم رسیدن به آن کمال در هر دوی آنان هست.

۲- عقل زن

الف: وقتی امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ»^{۴۱} خودبینی شخص، نشانه ضعف عقل اوست. و یا وقتی می‌فرمایند: «لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَةٍ»^{۴۲} وقتی شهوت در میان است، عقل در صحنه نیست. پس می‌فهمیم آنجا که در روایت مسئله نقص عقل زنان را مطرح می‌کند، وقتی است که زنان به خود و مسائل شهوانی بیشتر نظر دارند و چون گاهی در جوامع خاص و یا زمان‌های خاص، فضای جامعه

۴۰ - سوره نحل، آیه ۹۷.

۴۱ - الحیة، ج ۱، ص ۱۸۰.

۴۲ - همان.

را زنان با جنبه های شهوانی خود متأثر می کنند و کمتر به مسائل فکری و عقلی می پردازند، روایات به چنین شرایطی نظر دارد، نه این که سرشت زنان، از عقل لازم جهت کمال انسانی، کمتر از مردان برخوردار باشد، و تعبیر به نقص عقل برای زنان به منظور بی فرهنگی های متداول زمانه است که در اکثر زنان در جوامع عادی دیده می شود.

ب: زنان در بُعد عاطفی از مردان نیرومندترند، که این توانایی جهت تربیت فرزندان و سالم سازی محیط، امری ضروری است و مسلم این نوع حالات عاطفی با عقل گرایی خشک حسابگرانه همطراز نمی باشد و زنان با موضوعات زندگی صرفاً با روش عقل حسابگرانه برخورد نمی کنند و از این رو درک برخی مسائل عقلی برای مردان آسان تر است و این به تفاوت های طبیعی آنان بر می گردد و نه یک ضد ارزش برای زنان به حساب آید.

۳- مشورت با زنان

وقتی قرآن می فرماید: «...فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا...»^{۴۳} اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، فرزندان را از شیر باز گیرند، گناهی مرتکب نشده اند. نشان می دهد که مشورت کردن زن و مرد با همدیگر مورد تأیید قرآن است و می فرماید: پس از این که مرد، زن خود را طرف مشورت قرار داد و هر دو به چنین نتیجه ای رسیدند که فرزند خود را از شیر باز گیرند، در این حالت

گناهی مرتکب نشده‌اند. پس اگر در فرمایش امام علی (علیه السلام) داریم که: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جُرِّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ»^{۴۴} بر حذر باش از مشاوره با زنان، مگر آن‌هایی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد. روشن می‌شود اولاً: توصیه‌ی مطلق به ترک مشورت با زنان نیست. ثانیاً: نساء در این روایت مثل بسیاری از روایات به معنی زنانی است که بیشتر جنبه‌ی شهوانی زندگی را محور قرار داده‌اند و حضرت ما را از مشورت با چنین زنانی بر حذر می‌دارند.

امروز جامعه غربی در اثر میدان‌داری میل این گونه زنان، در حال سقوط کامل است. آیا در این سقوط زن و مرد فرق می‌کند یا همه سقوط خواهند کرد؟ پس توصیه‌ی امام برای نجات جامعه است.

آفات پشت کردن به طرح اسلام در خانواده

کسانی که می‌خواهند یکی از خطرات بزرگی که آینده کشورهای اسلامی را تهدید می‌کند، بشناسند و پیشاپیش جلوی آن را بگیرند و از این طریق خدمت بزرگی به مسلمانان کرده باشند، باید خطر فروپاشی خانواده‌های اسلامی را درست بشناسند و علت آن را ریشه‌یابی کنند و راه‌های نجات را که به‌خوبی در متن دین اسلام نهفته است گوشزد نمایند. وقتی عمق فاجعه به‌خوبی روشن شد و آثار زیان‌بار آن بررسی گردید تازه متوجه ارزش امکاناتی می‌شویم که خداوند برای نجات مسلمانان به جهان اسلام لطف نموده است.

میزان از دست رفتن خانواده هایی را که به روش غیردینی ادامه حیات می دادند، امروز آمارها به خوبی نشان می دهند. و موارد زیر کافی است تا ما را به تأمل وادارد.

الف: شش میلیون کودک در سال های اخیر در اثر بیماری ایدز، پدر و مادرشان را از دست داده اند.

ب: تعداد تلفات کودکان در سال های اخیر بیش از کل تلفات جنگ جهانی دوم بوده است.

ج: میلیون ها دختر و پسر جوان که از خانه فرار می کنند و با تن دادن به فحشاء و مواد مخدر کل زندگی بشر را تهدید می کنند.

د: از همه مهم تر، حجم گسترده ناسازگاری های بین فرزندان و والدین و عنان گسیختگی فرزندان که باید فردا پدران و مادران فرزندان شان باشند.

همه و همه حاصل شکستن حرمت خانواده است و این که مأواهای دروغین را که اسم خانواده بر آن گذاشته ایم، به جای خانواده ای که آداب و قوانین دیگری دارد، انتخاب کرده ایم.

فرهنگ مدرنیته ای که زیر پوشش علم، عقد نکاح را که پیوندی مقدس بین دو زوج بود، به چیزی نگرفت، منجر به چنین وضعیتی شد که ما امروز با آن روبه رو هستیم. آیا جای آن نیست که از خود برسیم بشر نسبت به چند قرن پیش چه پیشرفت انسانی و اخلاقی کرده است؟

نظر و تدبیر به فجایع امروزِ زندگیِ بشر، انگیزه‌ای خواهد بود که نظر اسلام را در رابطه با خانواده، یعنی این اساسی‌ترین هسته توحیدی، با جدیت کامل مورد تأمل قرار دهیم.

ریشه اصلی عقب‌رفت

پرسش اصلی این است که ریشه این همه عقب رفت بشر جدید کجاست؟ این خشونت جدید که تمام روح و روان جوامع را در بر گرفته است از کجا شروع شده است؟ اگر همچنان بشر جلو برود به کجا می‌رسد؟ آیا باید فکری و عملی برای نجات بشر از این عقب گرد بزرگ انجام داد؟ از کجا باید شروع کرد؟ و بر چه چیزی و چقدر باید تأکید نمود؟

وقتی دقیقاً معنی خانواده در مکتب اسلام شناخته شد و تأثیر دراز مدت و کوتاه مدت آن مورد ارزیابی قرار گرفت و متوجه شدیم باید بیش از پیش بر روی خانواده به معنی دینی آن تأکید کنیم و بفهمیم خانه، اولین هسته توحیدی است که اعضای خود را برای شایستگی به قرب الهی آماده می‌کند. راه حل گمشده است، ولی مشکلات را، اساسی یافته‌ایم و دیگر به شعارها و پیشنهادهای غیر واقعی برای رفع مشکل، که یا مشکل را بیشتر و یا پنهان می‌کند، دل نمی‌بندیم.

مدرنیته فرهنگ انسان محوری به جای خدا محوری را پایه‌گذاری کرد و در آن فرهنگ، نفس‌آماره برنامه‌ریز بشریت شد و در چنین فضایی شعارِ برابری زن و مرد، عملاً معنی‌اش عدم وفاداری واقعی زن و مرد نسبت به

خانواده گشت و «آزادی» معنی اش بی بند و باری و آزادی برای حاکمیت سود و سرمایه شد و عدالت زیر پا قرار گرفت.

اینک نوبت اسلام است

وقتی متوجه شدیم ریشه نجات جامعه ی بشری بازگشت به توحیدی است که از خانواده شروع می شود، پس بعد از لیبرالیسم و سوسیالیسم و فاشیسم، اینک نوبت اسلام است که طرح زندگی خود را ارائه دهد.

تمدن شناسان معاصر گفته اند: دنیای جدید که فعلاً ما با آن روبه رو هستیم حاصل لیبرالیسم و سوسیالیسم و فاشیسم است و خبر جدید این که انقلاب دینی وارد عرصه تمدن سازی شده است و هر کس بخواهد جهان جدید را بشناسد، بدون توجه به انقلاب دینی نمی تواند ارزیابی درستی از جهان بعد از مدرنیته داشته باشد. و این مسلم است که انقلاب دینی، با احیاء خانواده ماندنی است.

توجه به هسته توحیدی خانواده و بازگشت به معنی خانواده از منظر دینی آن، می تواند در جهان امروز نقشی تعیین کننده داشته باشد، چرا که همواره انقلاب های دینی با تکیه بر پایه ریزی نظام خانواده توحیدی، ریشه خود را ماندگار و مؤثر می کنند و به همین جهت هم در جهان معاصر برای ریشه کنی انقلاب اسلامی ایران که تهدیدی برای نظام استکباری شد، همه کارشناسان دشمن پیشنهادشان اضمحلال انسجام خانوادگی مردم مسلمان شیعه بود و منحرف کردن جهت ارضای غریزه جنسی، از خانواده و پیوند ازدواج، به مسیری دیگر.

خانواده؛ قلب جامعه

اگر ما معتقدیم اسلام قابلیت جهانی شدن را دارد - که دارد- این در صورتی است که هسته‌های کوچک خانواده به روش اسلامی درست پا بگیرد و جمع توحیدی خانواده بر اساس اسلام بازسازی شود که در آن جمع، حریم‌ها و حرمت‌ها و حقوق اعضا به خوبی پاسداری شود.

نقشه‌هایی برای ضربه زدن به اسلامی که می‌تواند جهانی شود طرح‌ریزی کرده‌اند که اساس آن بر روی ویرانی خانواده است. باید متوجه بود همان طور که قلب معنوی انسان، محل خلوت با خدا است، خانواده دینی، انعکاس قلب خالی شده از اغیار و نامحرمان در زمین است، و لذا خداوند در خانواده دینی با تمام تجلیاتش جلوه می‌کند و به همین دلیل گفته می‌شود: خانواده توحیدی جایگاه خدا است، همان‌طور که «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ، عَرْشُ الرَّحْمَنِ» است، پس صلاح و فساد جامعه به صلاح و فساد خانواده، یعنی قلب اجتماع است.

ممکن است انسان‌ها فکرهای صحیح ولی پراکنده داشته باشند، چنین افکاری در نقطه‌های بحرانی تصمیم به کمک صاحبانش نمی‌آیند، زیرا نتوانسته‌اند به یک هسته فکری جامعی دست یابند، آن هسته‌های فکری که دارندگان آن در آرمان‌های بلند الهی به سر می‌برند و هر عضوی از اعضا آن هسته از افکار بقیه‌ی اعضا استفاده می‌کنند و هر کس در آن هویت جمعی، خود را معنی می‌کند و به معنی‌داری می‌رسد واز پوچی و بی‌هویتی نجات می‌یابد، چنین هسته فکری جامع هدف‌دار، در خانواده‌ی دینی به راحتی شکل می‌گیرد و تأثیرگذار خواهد بود.

هریک از اعضاء خانواده ی دینی می داند برای آرمان های بلندی کنار همدیگر آمده اند و در عین متذکر کردن همدیگر نسبت به آن آرمان ها، در واقع به همدیگر معنی می بخشند، چنین خانواده ای از یک مرد و زن شروع می شود و سپس تکثر می یابد، ولی در عین تکثیر یافتن، از یگانگی و وحدت، خارج نمی گردد و معنی «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» را در خود متجلی می سازد.

تمرین حفظ هویتِ توحیدی و نجات از پراکندگی، از خانواده ی دینی شروع می شود، تا افراد در پراکندگی های جامعه غرق نشوند. هر کس که در زندگی خانوادگی خود، در حیاتِ توحیدی هدفدار، تمرین لازم را نکرده است، در جامعه، بازی می خورد و نه تنها کمکی به جامعه نمی کند، بلکه مزاحم یگانگی و وحدت جامعه نیز می شود.

شهر خدا در زمین، ابتدا باید از خانواده شروع شود و معنی ایشار و احترام و رعایت مراتب در آن نهاده گردد، و گرنه زمین را شیاطین اشغال می کنند و شهرها شهر شیطان می گردد.

بنیاد اخلاق در خانواده دینی شکل می گیرد و مسئولیت پدر و مادر که مسئولان اصلی این هسته هستند، در این راستا بسیار زیاد است چرا که راه و روش صحیح با حضور پلیس، عملی نیست، باید جایی باشد که مقید بودن به راه و روش صحیح را در روح انسان ها نهاده کند، آن هم نهاده کردن روش ها در بینش ها و نه در عادات.

مرد خانواده به کمک مشاوره صادق و دقیق و دلسوز یعنی همسرش، هیئت مرکز توحیدی خانواده را پایه گذاری می کنند و آرام آرام خود را

برای پروراندن سایر اعضا آن هیئت، آماده می‌نمایند، تا حاصل این هیئت‌های کوچک، جامعه‌ای شود به نام شهر خدا.

سال‌های سال بشر با هسته توحیدی خانواده زندگی می‌کرد ولی اخیراً از رازها و رمزهای آن غافل گشته، اما وقتی از طریق فرهنگ مدرنیته روح آن خانواده به ضعف گرایید و بحران‌های اجتماعی یکی بعد از دیگری سر برآورد، تازه بشر، آن هم بشری که اهل تفکر است، فهمیده چه گنج ذیقیمتی در دست داشته، و این است که امروز بیشتر از دیروز نیاز است به خانواده توجهی جدی شود و بدانیم هر قدر محیط پیرامون ما ناپایدارتر می‌گردد، اهمیت حضور خانواده توحیدی بیشتر خواهد شد. باید بیش از پیش زشتی فرهنگی که این هسته مقدس را نشانه رفته است، بشناسیم.

ما در آثار فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ به طور مستقیم راه و رسم زندگی را نمی‌آموزیم، بلکه آن‌ها روح خانه ما را آباد کرده‌اند و ما در آن خانه قرار و طمأنینه و شیوه زندگی خود را یافته‌ایم. ولی خانه‌ای که در آن تکنیک فرمان‌رواست، به حافظ و مولوی واقعی نمی‌نهد و به آن‌ها نیازی ندارد، نه این که ساکنان خانه به اخلاق و معنویت احساس نیاز نکنند، آن‌ها معمولاً به شعر و حکمت رجوع می‌کنند، اما شعر و دستورهای تکه‌تکه، اخلاق ما را مثل اثاثیه به خانه می‌برند و شاید مدتی در کنار آن‌ها احساس آرامش کنند، ولی بنیاد خانه بر آن پایه‌گذاری نمی‌شود.^{۴۵}

۴۵ - این تعبیر از کتاب «مبانی نظری تمدن و مناسبات انسانی» از دکتر رضا داوری اقباس

بهبادهای غیر منصفانه

استبدادهای جزئی بعضی پدران را که معنی خانواده توحیدی را نمی شناختند بهانه کردند، تا حکمت جاری در روح و روان خانواده را که سال های سال بشر در آن سکنی گزیده بود، نفی کنند.

آری؛ همچنان که انحراف رهبری در نظام اجتماعی، عامل استبداد و غیر قابل پذیرش است، اداره خانوادهایی هم که به جای اعمال مسئولیت الهی پدر، گرفتار پدرسالاری شوند، محکوم است. اما همچنان که با استبدادی شدن رهبری نظام اجتماع، از اجتماع نباید دست برداشت و باید در اصلاح امر کوشید، با پدید آمدن پدرسالاری - به جای حق سالار همراه با مدیریت صحیح پدر- نیز نباید از خانواده دست برداشت و به تضعیف آن کوشید و خود را از اجتماعی قدسی که با حکم خدا به حیات خود ادامه می دهد، محروم نمود.

خانوادهی دینی؛ دولت حق و تکلیف اصول گرا و آزادگراست و تا این آرمان ها در خانواده پایه گذاری نشود در جامعه محقق نمی گردد و نباید گفت چون نمی توان در جوامع امروزی جهان به این مفاهیم مقدس دست یافت، پس باید چنین آرمان هایی را از آرزوهای دست نیافتنی بشر پنداشت، در حالی که در خانواده می توان این آرمان ها را قابل دسترس کرد.

خانواده؛ سایه ی درختی است که دو زوج آن را به وجود آورده اند تا هم خود را به بهترین نحو با عقد نکاح به آسمان وصل کنند و هم در زیر چنین سایه ای عده ی دیگر را پرورانند.

خانواده؛ پایگاهی است که می‌توان در زیرسایه آن انسان‌های مستقل و مبتکر تربیت کرد. پس سربازان انقلاب جهانی اسلام در خانواده‌ی توحیدی ساخته می‌شوند و همه‌ی این نتایج با شناخت خانواده‌ی توحیدی و اهداف آن عملی است. پس باید ابتدا گمشده‌ی جهان معاصر یعنی خانواده‌ی توحیدی را شناخت.

سکنای گمشده^{۴۶}

کجاست آن خانواده‌ای که متذکر یگانگی اعضای آن با همدیگر و یگانگی همه با آن یگانه مطلق بود؟

امروزه انسان‌هایی در کنار همدیگر و یگانه از هم، در داخل چهاردیواری‌ای به نام خانه هستند و خانواده نامیده می‌شوند که بیشتر به مسافر خانه می‌ماند تا خانواده.

کجا رفت آن وحدت ربّانی اعضای خانواده که متذکر وحدت ذات با صفات حق بود؟

کجاست رسم بندگی در مقابل خدایی که همه چیز غرق اوست و اوست که اوست و بقیّه در مقابل او هیچ‌اند هیچ، و این در خانواده‌ی توحیدی تجسم عینی می‌یافت؟

۴۶ - واژه «سکنای گمشده» و بعضی از مطالب این بحث، از فیلسوف مشهور آلمانی، مارتین هایدگر در کتاب «شعر، زبان و اندیشه رهایی» اقتباس شده است.

کجاست خانواده ای که یگانگی اعضای آن متذکر وحدت ربّانی پروردگار است و هر عضوی از آن، همچون سایه ای است برای راحتی عضوی دیگر؟

کجاست جامعه ای که نمونه ای است بزرگ تر از خانواده ی یگانه توحیدی؟ جامعه ای که مانند سینه ی سراسر حکمت حکیمان، در فعالیت است و متذکر عبرت ها و مظهر تعادل هاست.

حفظ قلب یا حفظ خانواده

خانواده همچون قلب انسان است که محل گذران حالات مختلف و محل وزش انوار غیبی فرشتگان است. هرچه قلب در یگانگی خود بیشتر مستقر باشد، در ارتباط و اتحاد با عالم قدس، بیشتر موفق است، و خانواده نمادی از همان یگانگی قلبی انسان ها است، تا نمادی از «کثرت در عین وحدت» در عالم محسوس به نمایش آید و یگانگی ها و اتحادهای زیبای عالم قدس در بستر زمین از طریق خانواده به ظهور برسد، و همچنان که حفظ کردن قلب از طریق در حضور حق قراردادن آن، ممکن است، حفظ کردن خانواده نیز با در محضر حق قراردادن آن، ممکن می باشد. گویا همه اعضای خانواده در جمع خود و با ارتباط صحیح با همدیگر، در انتظار دائمی ریزش انوار قدسی هستند و امیدوارانه نسبت به همدیگر خوبی می کنند و در صمیمیت هرچه بیشتر با همدیگر، زمینه ایجاد صمیمیت فرشتگان با خود را فراهم می نمایند و سخت مواظب اند که جدایی صورت

نگیرد تا این صمیمیت از بین برود و خیر و برکت ساکنان آسمان از آنها دریغ شود.

حفظ خانواده با درکِ آسمان غیب و انتظار برکات عالم قدس پدید می‌آید، و این که هریک از اعضاء سعی نماید خود را دائماً در حضور حق احساس کند. مثل حفظ قلب، توسط عارفی که دائماً خود را در معرض ریزش انوار قدسی قرار می‌دهد.

معجزه پیوند

قبلاً عرض شد همان‌طور که پل، سبب می‌شود تا هر کدام از کناره‌های رودخانه، در سوی دیگر قرار گیرد و هر کناره‌ای به همسایگی با دیگری درآید و دو طرف پهنه‌های رودخانه کنار هم آیند، ازدواج؛ دو انسان را که هر کدام در یک سوی زندگی قرار دارند، به سوی دیگری متصل می‌کند، و همچنان که از طریق پل، کناره رودخانه، دیگر کناره نیست، و دو طرفی بودن دشت‌ها نیز از بین می‌رود و به همدیگر می‌پیوندند، از طریق ازدواج نیز تفرقه همه کرانه‌های انسان به اتصال و زنده‌دلی تبدیل می‌شود و این معجزه «پیوند» است.

دیری است که اندیشه ما به کم بها دادن به خانواده عادت کرده است و به چیز غیر قابل درکی تبدیل شده و آنچه در سرشت خانواده نهفته است، دیده نمی‌شود. اگر خانواده «پیوند»، آری «پیوند» نباشد، خانواده نیست، اعضاء خانواده به یمن وجود «پیوند»، قدم به عرصه‌ی وجودی جدیدی گذاشتند. پس اگر در سراسر وجود خانواده، این پیوند و آن هم با

حالتی مقدس، پایدار و حاکم نباشد، در واقع خانواده معنی وجودی خود را از دست داده است و دیگر اعضای آن از فضای حقیقی خانواده که همان سکنی گزیدن است، محروم گشته اند.

پیوند قدسی در خانواده، فضایی را فراهم می آورد که در آن فضا، چندین انسان با نام های پدر و مادر و فرزندان می توانند حضور یابند و مکان های دور اطراف این پیوند را نیز در برگیرند. این پیوند، چون پل میان دو کناره رودخانه، فضای میانی ارتباط ها می گردد و دوری و نزدیکی انسان ها را معنی می کند و نزدیک ها و نزدیک ترها ظاهر می شوند. چنانچه قرآن می فرماید: «...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^{۴۷} بعضی از ارحام نسبت به بعضی دیگر نزدیک ترند. پس در پیوند قدسی خانواده جای افراد و اندازه نزدیکی آنها مشخص می شود. در روایت داریم که «رَحِم» به عنوان یک واقعیت در عالم قیامت تعین می یابد و مانع ورود کسانی به بهشت می شود که حق «رَحِم» را رعایت نکرده اند. پس ارحام یک ارتباط واقعی با همدیگر دارند که ریشه در عالم غیب و قیامت دارد و ارتباط آنها با یکدیگر، صرفاً قراردادی و ذهنی نیست.

پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «الرَّحِمُ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ»^{۴۸} «رَحِم» رشته ای است از رحمان، هر کس بدان وصل شود به خدا وصل شده، و هر کس از رَحِم قطع شود، از خدا قطع شده است. چنانچه ملاحظه می فرمایید حفظ ارتباطی که در اثر پیوند

۴۷ - سوره انفال آیه ۷۵.

۴۸ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۱۶۹۰.

ازدواج حاصل می‌شود موجب ارتباط با خدا می‌گردد و آن کس که متوجه است ارتباط با خدا یعنی چه، جایگاه این پیوند و جایگاه فضای الهی‌ای که در اثر این پیوند به وجود می‌آید می‌شناسد.

باز رسول خدا ﷺ در رابطه با جایگاه «رَحِم» در عالم اعلی و نقش آن در سرنوشت انسان‌ها می‌فرمایند: «الرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ، يَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ»^{۴۹} رَحِم به عرش الهی متصل است و همواره از آن مقام ندا می‌دهد، هر کس به من وصل شد به خدا وصل شده و هر کس از من قطع شد از خدا قطع شده و فاصله گرفته است.

این حدیث شریف حاوی نکات ظریفی است که بسیار قابل تأمل است. همین قدر باید متوجه بود که پیوند ازدواج در زمین، حقیقتی را در آسمان - آن‌هم در مرتبه عرش - ایجاد می‌کند که در تعیین سرنوشت دنیا و آخرت افراد نقش دارد. به طوری که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «رعايت حقوق ارحام و ارتباط فعال با آنها موجب زیادی عمر و دفع مرگ سیاه می‌شود».^{۵۰} پس در یک کلمه می‌توان گفت: جایگاه خانواده جایگاهی است آسمانی و ملتی که این جایگاه و فضای معنوی آن را نادیده گرفت، عملاً راه آسمان را به روی خود خواهد بست و خود را گرفتار دنیای تنگ مادی خواهد نمود.

۴۹ - همان، حدیث شماره ۱۶۹۱.

۵۰ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۱۸۳۸.

ماهیت خانواده، ایجاد کردن فضایی برای سکنی گزیدن است، اگر توانستیم سکنی بگزینیم می توانیم ریشه بدوانیم و رشد کنیم و سربه آسمان برآوریم.

پیوند قدسی دو همسر، موجب ظهور درخت نستوهی می شود که شاخه های آن سقف آسمان را پر می کند و سایه هایش محل زندگی کردن سایرین می گردد.

انسان ها چون سکنی گزیدند، قادر به گوش دادن می شوند و در این حال سینۀ پرتجربۀ پیران خانه، برای کوچک ترها، کلاس درسِ پراز حکمت و بصیرت خواهد شد و هر کدام از اعضاء، محصول تجربه های طولانی و تمرین بی پایان زندگی برای دیگران می شوند.

نزدیکی های حقیقی

حذف فاصله ها به وسیله ماشین، هرگز موجب نزدیکی نشد. نزدیکی را باید در سکنی گزیدن یافت که جایگاه آن خانواده است و اگر خانواده خراب شود، دیگر هیچ نزدیکی و اُنسی در جهان تحقق نمی یابد.

آیا از خود پرسیده ایم چرا به یک کوزه سفالین بیشتر احساس نزدیکی می کنیم تا به یک بلوک سیمانی؟ در حالی که فاصله مکانی هر دو با ما یکسان باشد. قصۀ نزدیکی ما به کوزه سفالین به جهت آرامشی است که در کنار آن داریم.

آیا وقتی در نیم متری لاشه ای پراز عفونت ایستاده ایم، همان قدر به آن نزدیکیم که وقتی در نیم متری باغچه ای از گل ایستاده ایم؟ جز آن است

که احساس آرامشی که در کنار باغچه گل به ما دست می دهد ما را به آن نزدیک تر کرده است؟ اگر خانواده محل سکنی باشد، ما در هر گوشه از دنیا هم که باشیم همیشه خود را به آن خانواده و به روح حاکم بر آن نزدیک می یابیم و در آن حالت هیچ وقت خود را بی خانمان احساس نمی کنیم و همواره به ایدآل های خانواده می اندیشیم و خانواده را همچون ریشه ای می دانیم که انسان هر جا می رود، آن را با خود می برد و مثال لنگر گاهی است که انسان را در برابر طوفان تغییرات، محفوظ نگاه می دارد.

فضای خانه، چیزی غیر از در و دیوار و اسباب و اثاثیه آن است. اگر فضای خانه را با اخلاق بد و حرص و آرزوهای بلند و خیالی، تنگ نکنیم، خانه محل سکنی گزیدن روح می گردد. به همین دلیل آنهایی که معنی فضای سبک خانواده و ایدآل های آن را می شناسند و می دانند اخلاق بد و عدم مدارا، همچون بمب اتم آن فضا را منفجر می کند، - بدون آن که به اسباب و اثاثیه ی خانه آسیبی برساند- سخت مواظب اند آن فضا را تخریب نکنند، تا عالم خانه را از سکنی بودن خارج نکرده باشند.

فضای خانه را که حیات خانواده به آن بستگی دارد، نباید نادیده گرفت و به فکر ظاهرِ اثاثیه ای بود که در خانه جای می گیرد. اگر فضای خانه تنگ و سنگین باشد، اثاثیه و ظاهر در و دیوار هر قدر هم که لوکس باشد، بیشتر آزار دهنده است. هرگز اثاثیه و ظاهر در و دیوار، خانه را خانه نکرده و نمی کند، فقط فضای سکنی گزیدن و پناه یافتن است که خانه را خانه کرده است.

در فضای آرام و سبک خانه، سکنی گزیدن موجب می شود که همه اعضا به یکدیگر آرامش و احترام پیش کش کنند، مثل فضایی که قدسیان در آن سکنی گزیده اند. و این نوع پیش کش کردن آرامش و احترام، یک پیش کش کردن اصیل و ریشه دار است و نه تعارفات مصنوعی بدون ریشه که هیچ رابطه ای با عالم قدس، یعنی انجام تکلیف نسبت به همدیگر، ندارد. و لذا خداوند از زبان ائمه معصومین علیهم السلام فرمود: «هدیه ارحام نسبت به همدیگر، قابل بازپس گیری نیست.» چون آن هدیه در جایی قرار گرفته که آن جا، جای حقیقی آن است و نباید چیزی را که در جای حقیقی خود قرار گرفته است، جابجا کرد. ارحام نسبت به همدیگر در جایگاه هدیه دادن به همدیگر هستند، مثل ابر که باید در جایگاه باران دادن قرار داشته باشد، و گرنه ابر نیست. مثل خدا که دائم الفیض و آشناترین موجود نسبت به بندگانش است.

آری! وقتی فضای خانه سبک بود و خانه محل سکنی گزیدن گشت، اعضا خانه به یکدیگر آرامش و احترام پیش کش می کنند و چه چیزی می تواند بالاتر از این هدیه وجود داشته باشد؟

خانه ی گمشده

در خانه، به جای فکر کردن به امور اساسی آن، یعنی سکنی گزیدن و بقاء یافتن و با قدسیان به سربردن، نباید به در و دیوار و اثاثیه فکر کرد، و گرنه منظور اصلی پیوند خانوادگی فراموش می شود و خانواده از شکوه خود فرو می ریزد. مثل وقتی که در ارتباط با دریا فقط به خوردن ماهیان

آن فکر کنی و شکوه آن را نیابی. یا به جای نظر به شکوه بُستان، آن را در رابطه با میوه هایش ببینی، که گفت:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاگران بستانیم
وقتی از دریا فقط به خوردن ماهی های آن چشم بدوزیم، دیگر شکوه دریا از ما دور می شود و دریا را با طبق ماهی فروشی یک شکل می بینیم و نمی فهمیم چه چیزی از ما دور شده و آن را گم کرده ایم. وقتی در و دیوار و اثاثیه خانه، اصل شد و فکر ما را اشغال کرد، سکنی گزیدن خانه از ما دور می شود، همین قدر احساس می کنیم که دیگر خانه، خانه نیست، بدون آن که متوجه شویم چه چیزی را تخریب کرده ایم،^{۵۱} مشکل بزرگ تر این که گمان کنیم با تجدید بنا و تغییر اثاثیه، تجدید فضا خواهیم کرد.

محل بشارت پروردگار

وقتی خانه محل سکنی گزیدن شد، محل بشارت پروردگار است و خداوند در چنین فضایی با اسم «مودّت و رحمت» خود، رخ می نمایاند «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...»^{۵۲} در این حال انسان با خدا زندگی می کند. خانواده بدون حضور مودّت و رحمتی که خداوند بر آن ارزانی داشته، محل سکنی نیست، و انسان بدون این مودّت و رحمت، در عین حضور در

۵۱ - وقتی پیامبر ﷺ جهیزه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را دیدند، فرمودند: «خداوندا زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آن ها سفال است، مبارک گردان» (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۴) و بدین شکل چون این خانواده نسبت به ظاهر اثاثیه کم توجه بودند، خانه را محل مرآوده حضرت جبرائیل (علیه السلام) نمودند.

خانه خود، بی خانمان خواهد بود، چرا که «انسان، شاعرانه سکنی می گزیند».^{۵۳} پس آنگاه که راه انسان ها به خدا بسته شد و مودّت و رحمت الهی در میان نیامد، سکنی گزیدنی در میان نیست.

همواره مودّت و رحمت از خدا شروع می شود، چه کسی جز خود ما مقصر است اگر در حفظ آن نکوشیم و بی خانمان شویم و سکنی گزیدن خود را متزلزل نماییم؟

مودّت و رحمت الهی، خانه را به سکنی تبدیل می کند، ولی حرص ها و رقابت ها و مقایسه ها و آرزوهای بلند دنیایی، آن مودّت و رحمت را از بین می برد و خانه ما دیگر محل زندگی ما نخواهد بود و نمی توانیم در عین حضور و بودن در خانه، احساس کنیم در وطن خود هستیم. وطنی که «مصر و عراق و شام نیست»، بلکه آن وطن وطنی است که آن را نام و جای نیست، بلکه وطنی است که در آن، با بودن خود به سر خواهیم برد و با بقاء مطلق رابطه خواهیم داشت.

از خانه ای که وطن ما نیست همواره گریزانیم، در اولین فرصت از آن بیرون می پریم، به سوی پاساژهای نمایش لباس و پارک های سرگردانی و بی خانمانی. چه کسی مقصر است؟ و چه کسی جز خودمان را باید ملامت کنیم؟

سرای بودن^{۵۴}

بشر همواره سه نوع «بودن» داشته که عبارت است از «معنای بودن»، «حقیقت بودن» و «شکل و سرای بودن»، که اگر این سه بودن برایش درست حاصل شود، دیگر خود را بی خانمان و بی وطن احساس نمی کند. ولی اگر نتواند به بودن خود معنای حقیقی دهد، و حقیقت بودن خود را با پوچی ها پُر کند و سرای بودن خود را گم کند، هر جا و به هر شکل زندگی کند، احساس بقاء و حالت وطن داشتن نخواهد داشت. چنانچه مولوی گفت:

نی به هند است ایمن و نی در یمن آنکه خصم اوست سایه خویشتن
یعنی آن کس که با بودن خود نتوانسته است آرام باشد و با خودش درگیر است، حال هر کجا که می خواهد باشد، چه در هند و چه در یمن، ایمن نیست. چون بودنی را برای خود پدید آورده است که در هیچ کجا نمی تواند سکنی و آرامش داشته باشد.
راستی انسان باید چگونه مسکنی برای خود پدید آورد و چه نوع خودی برای خود پایه ریزی کند که در تمام ابعاد، در سکنی و آرامش به سر برد؟

۵۴ - در این نوشتار از مقاله «عمارت، سکونت، فکرت» از مارتین هایدگر، الهاماتی گرفته

معنای بودن

اگر انسان توانست بودن خود را معنا ببخشد، در واقع به حالت «بقاء» که ضد «فنا» است، دست می یابد و در حالت «وطن داشتن» قرار خواهد گرفت.

حالت «بقاء» یعنی حالتی که انسان از دو نیستی یعنی از «گذشته» و «آینده»، آزاد شده باشد و در این حالت به جای وطن کردن در ناکجاآباد، در «بودن» قرار گرفته است و معنای بودن خود را احساس می کند و همواره به دنبال بودن گمشده خود نمی گردد.^{۵۵}

آن کس که بودن ندارد، اندیشه ندارد، چون به معدوم یعنی به گذشته و آینده نمی توان اندیشید، پس آن کس که به گذشته و آینده مشغول است، ادای اندیشیدن در می آورد. به طوری که مولوی گفت:

عمر من شد فدیۀ فردای من وای از این فردای ناپیدای من
کسی که گرفتار آینده شد، چون آینده پیش آمد و «حال» شد، به آن «حال» نظر ندارد، بلکه باز به آینده ای که نیامده می نگرد و همواره در آینده ناپیدا سیر می کند و در هیچستان زندگی می کند.

اندیشیدن با در خانه بودن، عملی است و اگر انسان به بودن و اندیشیدن توجه داشت به مسکن و سکنی که محل بودن و اندیشیدن است سخت حساس خواهد بود. راستی در کدام سرای، «بودن» و «اندیشیدن» شکل می گیرد؟

آزاد از گذشته و آینده

از رسول خدا ﷺ است که «تا وقتی در مسجد هستید جزء عمرتان محسوب نمی‌شود» یعنی از گذشته و آینده آزاد شده‌اید و در «حال» یا «بودن» سکنی گزیده‌اید. نیز آن حضرت فرمود: خانه‌های خود را مسجد قرار دهید. پس خانه‌ها در فرهنگ دین محمدی ﷺ می‌تواند محل سکنی گزیدن و آزادی از گذشته و آینده باشد و انسان با بودن خود، روبه‌رو شود.

جایگاه «بودن»

زندگی با بودن شروع می‌شود و بودن در خانه است و آن کس که خانه یا سکنی ندارد در همه جایی وطن است، حتی در خانه‌ای که با پول خود خریداری کرده است، ولی نمی‌تواند در آن جا با بودن خود به‌سر ببرد و در آن سکنی گزیند.

انسان در خانه‌ای که محل سکونت اوست - نه محل غرور و تکبر و تجمل - آزاد از افکار مزاحم، خود را درست می‌تواند بیابد. در محفل‌های یک بعدی، انسان با پاره‌پاره‌ی خود روبه‌رو می‌شود که هیچ کدام از پاره‌ها، خود او نیست، یک نوع زیستن در زمان و مکان است. اداره و محل کار انسان؛ زیستگاهی است برای هشت ساعت، که در زمان به‌سر ببرد. خیابان؛ مکانی است برای رفتن، و پاساژها؛ محلی است برای مقایسه پول‌های خود و قیمت کالا، و هیچ کدام از این‌ها جایی نیست که جایگاه حقیقی بودن انسان باشد.

خانه؛ می تواند جایگاه بودن حقیقی باشد، زیستن با دیگرانی که همه محرم رازهای وجود همدیگرند و همه پاره ی تن همدیگر می باشند. زیستن در خانه به خاطر چیزی نیست، محلی است برای «بودن» و لذا راهی است به سوی بهشت که «بقاء» یکی از خصوصیت آن است، نه مثل پاساژ و خیابان و اداره.

بودن؛ مثل نوری است که در عین ناپیدایی، پیدایی محض است و عامل پیدایی همه چیز، و لذا بودن «رمز» است و مسلم «رمز» را نمی توان در پشت ویتترین مغازه پیدا کرد. «رمز» در خانه جای دارد و آن کس که معنی سکنی را نمی فهمد و با «بودن» در خانه آشنا نیست، هرگز به رمز یا حقیقت بودن راه نمی برد و به هیچ رازی نخواهد رسید.

خانه مرکز هستی است، به همه جا راه دارد، ولی خودش خودش است. رهایی از محدودیت ها وقتی عملی است که انسان در مرکز هستی قرار گیرد و در آن جا هیچ رنگی نداشته باشد، و این در خانه ای ممکن است که محل سکنی باشد، آزاد از حرص سودجویی کسب و کار، تا امکان خودماندن را به ما بدهد، نه غیر خود شدن را.

خداوند به پیامبرش ﷺ فرمود: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا، وَادْكُرُاسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»^{۵۶} در هنگام روز، تحرک های طولانی و کثیر، تو را از یگانگی و آرامش خارج می کند، پس در نیمه شب با تنهایی و یگانگی با پروردگارت، از آن پراکندگی روز، خود را آزاد نما. و امکان سکنی گزیدن از این طریق به انسان برگردانده می شود. چرا که در عرصه

خیابان و بازار و اداره، انسان ابزار می‌شود و شیئی می‌گردد و از خود بودن و از نفس «بودن» محروم می‌گردد، و این عین به خفا رفتن حقیقت انسان و پیداشدن سلطه‌ی چیزها بر روان او است. با سکنی‌گزیدن در خانه، چیزها و دیگران را آن گونه که هستند تجربه می‌کند، همه چیز را در جای خودش قرار می‌دهد و همه چیز را درست می‌بیند و تفکر واقعی که ارتباط با آیات الهی است، عملی می‌گردد.

ازدواج؛ شروع سکنی‌گزیدن

امکان بروز «تفکر» در جایی است که آنجا «مسکن» است، و واقع شدن در مسکنِ اصیل، افق دید ما را به سوی ابعاد فرو بسته «بودن» باز می‌گشاید و ازدواج زن و مرد، شروع مسکن‌گزیدن آن دو توسط حضرت حق خواهد شد که فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...»^{۵۷} یعنی؛ از نشانه‌های حضور حضرت حق در صحنه‌های هستی، این که از جانِ خود شما همسرانی را قرار داد تا در کنارشان در آرامش باشید و در بین شما مودّت و دوستی و گشایش قرار داد.

تفکر صحیح نیاز به محل آرامش دارد و آن با خانواده محقق می‌شود و والدین منشأ این مسکن و آرامش‌اند و تا آخر هم حامل و عامل چنین

آرامشی خواهند بود، حتی آنگاه که بر چهره آنان بنگری، موجب آرامش تو خواهند شد.^{۵۸}

مسکن به انسان رخصت فکر کردن می دهد و والدین زمینه ساز این رخصت اند و این گونه زیستن، زیستن با خدا است که بقای مطلق و آرامش محض است و وارد شدن در بهشتی است که زیر پای مادران است و در بهشت - یعنی در سکنايي که مادران پدید آورده اند- لقای پروردگار که «بودن محض است» عملی می شود و انسان در آن حال، با حقیقت بودن ارتباط برقرار می کند.

هر کسی در خانواده، که منشأ سکنی و استقرار است، رخصت بقاء نیافت، چگونه به لقای مطلق دست می یابد؟

وقتی زندگی، مغلوب نظر به ناکجا آبادهای خیالی شد و انسان ها به وسیله ای برای پول در آوردن تبدیل شدند، خانواده به چیزی تقلیل می یابد که دیگر خانه امن نیست و مسلم در چنین شرایطی اصل حیات انسانی به خطر می افتد و از ایمنی پایدار که در خانه می توان به آن دست یافت محروم می شود.

دگرگونی در معنی خانواده موجب از بین رفتن سُکنای حقیقی شده و دیگر بشر مسکن ندارد، چون خانواده از معنی دینی خود بیرون رفته، دیگر کسی بهشت را در زیر پای مادران جستجو نمی کند. همه اعضا به یکدیگر به عنوان یک ابزار می نگرند و هیچ کس آرامش خود را در دیگری نمی یابد، و هیچ کس نمی خواهد منشأ آرامش دیگری باشد.

هیچ کس تلاش نمی کند نور «مودّت و رحمت» را که خداوند به والدین داده است، پاس دارد و به اندک حادثه‌ای آن مودّت و رحمتِ خدادادی زیر پا گذارده می شود و نگران قهر و غلبه کدورت در فضای خانه نیستند و هیچ کس نگران فرو ریختن سرای بقاء و خانه سُکنی نیست، آیا بشر نیاز به بقاء و سُکنی ندارد؟ آیا در جایی غیر از خانواده می توان آن را سراغ گرفت؟

خانواده؛ زمینه‌ی وجودی آرامش بخش

انسان اگر هدف از زیستن را که عبارت است از، «در قرب حق قرار گرفتن»، بشناسد، جایگاه خانواده را در راستای هدف زیستن خود ارج می نهد، چرا که انسان هیچ گاه نمی تواند منقطع از «زمینه وجودی آرامش بخش»، بودنِ منطقی خود را ادامه دهد، و از طرفی قابل دسترس ترین عالم برای یافتنِ «زمینه وجودی آرامش بخش» خانواده است. انسان ابتدا در خانواده جای می گیرد و احساس قرار گرفتن در سُکنی را پیدا می کند و سپس انسانیت خود را می سازد، و گرنه در روزمره گی ها استحاله می شود و بدون آن که به یک خودِ حقیقی دست یابد، گرفتار یک خودِ منتشر و پراکنده می گردد و از اصل زیستن، که هیچ اضطرابی در آن نیست، محروم می شود و در این حال، اندیشیدن از زندگی انسان رخت برمی بندد، چرا که روشن شد در مسکن و آرامش است که امکان اندیشیدن فراهم می شود، پس آن کس که نتواند در خانه خود به سکینه

برسد و یا به عبارت صحیح تر، آن که در سُکنی نیست، عملاً تفکر را شروع نکرده است و با بی فکری تا به انتها می رود.

در سُکنی گزیدن است که می شود با اطراف درست ارتباط پیدا کرد، بی خانمانی موجب غربت در دنیا است و امکان خروج از این بی خانمانی و غربت، در خانواده ای که معنی خانواده در آن از بین نرفته است، ممکن است.

انسانی که خانواده معنی دار ندارد، بی ریشه است و انسان دینی سعی در معنی دار کردن خانواده دارد تا بتواند انسان ریشه دار پیرویراند.

راستی اگر انسان ها بی ریشه شدند، آیا می توانند بنایی جدید برای زندگی خود بسازند که بتوان بر آن تکیه کرد و در آن سُکنی گزید؟

فرهنگ مدرنیته با محوریت اومانیسم، تهدیدی علیه ریشه داشتن انسان است. چرا که در این فرهنگ انسان روز و شب گرفتار وسائل ارتباط جمعی و سراب های خود ساخته خویش است. در چنین شرایطی تأمل و تفکر از دست رفته و خانه تأمل ویران شده است. خانه تأملی که با کشف «حقیقت بودن» شروع می شود و با جای گرفتن در منزل قرب با بقاء مطلق، به نتیجه می رسد.

تکنولوژی در عین ویران کردن «عالم سُکنی»، هر روز خود را بیش از گذشته به کمک نتایج خود، توجیه می کند، آن وقت انسانیت انسان که پنجره در حضور حق قرار گرفتن است به حاشیه می رود و دیگر در این حال، انسان نگران تخریب خانواده نخواهد بود، همچنان که نگران تخریب خودش نیست.

هدف از تشکیل خانواده

به نظر می‌رسد که تنها از طریق خانواده سکناى حقیقی درک می‌شود و انسان می‌تواند بدان دست یابد و خداوند خانواده را که با پیوند دو زوج شکل می‌گیرد، بستر تحقق چنین سکناى قرار داده است و در این رابطه فرمود: «...خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»^{۵۹} از جنس و جان خودتان همسران شما را قرار دادیم تا نسبت به او در آرامش باشید. پس طبق این آیه سکنى گزیدن، هدف تشکیل خانواده است و لذا هر جایی، جای و محل سکنى نیست. گرچه ما می‌توانیم در ماشین خود جای بگیریم، ولی ماشین نمی‌تواند محل سکنى و پناهگاه ما باشد و با در ماشین بودن، احساس در خانه بودن را نداریم، مگر این که اصلاً سکنى را نشناسیم. گفتیم؛ پناه یافتن و سکنى گزیدن، هدف تشکیل خانواده است. پس اول باید هدف از تشکیل خانواده مشخص باشد تا براساس آن، خانواده را بسازیم و هرگز نباید خانواده تشکیل دادن از سکنى گزیدن و پناه گرفتن جدا باشد و نسبت به عزم مراقبت از رشدی که ثمره‌ی چنین سازمان دادن به خانواده است، غافل شویم. وقتی ارزش خانواده را شناختیم، می‌فهمیم که باید در مراقبت از آن سخت کوشا بود.

در انگیزه تشکیل خانواده، حالتی به نام سکنى گزیدن و پناه یافتن پنهان است که باید سخت از آن مراقبت کرد. مثل این که از گیاه زنده مراقبت می‌کنیم تا حیات پنهان واقع در آن، از دست نرود، وگرنه منزلت والای

سکنی گزیدن در خانواده رخ نمی نمایاند و منکشف نمی شود و اعضای خانه نخواهند توانست با آن ارتباط پیدا کنند و در نتیجه از سرشت اصلی تشکیل خانواده فاصله می گیرند و از حوزه آزادی در یک آرامش درونی محروم می شوند و دیگر محافظت از سرشت انسانی خود که همان فطرت الهی است و هم جوارى با خدای عالم، از دست ما خارج می گردد و دیگر از تعلق و توجه جان ما به قدسیان که خود عین سکینه و سکنی گزیدن در خود هستند، خبری نیست.

خدایا! چنین محرومیتی را هرگز برای ما میسند.
نیست در عالم ز هجران سخت تر هرچه خواهی کن، ولیکن این مکن

نامه‌ای به زوج‌هایی که در ابتدای پرواز خود هستند

ای همسرانی که بنا دارید در کنار همدیگر راه‌های کشف ناشده‌ی زندگی را طی کنید- راه‌هایی که هرگز به تنهایی نمی‌توانستید وارد آن‌ها شوید- بدانید که:

در پیوند ازدواج، هر دو باید از بسیاری از چیزهایی که قبلاً با آن‌ها مأنوس بودید، دل بکنید و معلوم است که این مطلب پیشنهاد سختی است. ولی کسی که از مأنوسات زندگی فردی دل نکند، به زندگی جدید وارد نخواهد شد و هنوز در زندگی کودکانه‌ی خود به سر می‌برد.

وارد شدن به شرایط جدید سخت است، ولی متوجه باش که پذیرفتن آن، یک تولد جدیدی است و کسی که حاضر نیست در هوای تازه تنفس کند، هنوز متولد نشده است و «تا جینی، کار خون آشامی است».

باید در زندگی جدید هرکس قامت خود را اندازه بزند و ببیند در چنین شرایطی چه اندازه قد کشیده است، خوشه‌های گندم را در خرمن گاه باید کوفت تا برهنه شوند و اندازه خود را بیابند و گاه را قسمتی از خود نپندارند. و مسلّم رمز و راز برهنگی گندم از گاه، راز و رمز دل‌کندن از مزرعه است، چرا که توگلد جدید با مستوری دیروز در پوشش گاه‌های خیال و آرزوهای دروغین، امکان ندارد.

پیوند ازدواج؛ یک توگلد جدید و در پی آن، تجلی جدیدی در عرصه خانواده است و هرگز نباید به جهت سختی‌های زندگی، از تمنای این تولد دست برداشت، پس قدم در راه نهید.

گداختن، آب‌شدن، صاف‌شدن و سر به راه‌نهادن، مانند جویباری که نغمه خود را در تنهایی شب، ساز می‌کند، معنی پیوند جدید دونفری است که دیگر دونفر نیستند، یک نفر هم نیستند، اصلاً دیگر از نفر بودن در آمده‌اند. آیا می‌توان به نوری که در توگلد صبحگاهان خورشید متوگلد می‌شود و در پهن‌دشت زمین متجلی می‌گردد، صفت یک نفر و یا دونفر داد؟ راهی بلندتر از یکی‌ها و دوتاها، راهی ماوراء تعدّد و تکثر، راهی از کثرت به سوی وحدت.

در توگلد جدید پیوند ازدواج است که چون شامگاهان مرد به خانه می‌رود در رویارویی با همسرش، معنی قدردانی و سپاس، ظهور خواهد کرد.

پیوند همسری؛ یعنی همراهی دوبرال که باید با هماهنگی کامل به‌سوی آرمان‌های الهی زندگی سیر کنند، اما این همراهی و مودّت خدادادی را به

زنجیر بدل نکنید که پای هر دو بدان گرفتار شود و هر کدام مانع رفتن دیگری گردد. «از نان خود به هم ارزانی دارید، اما هر دو از یک قرص نان تناول نکنید. امان دهید هریک در حریم خلوت خویش آسوده باشد و تنها».^{۶۰}

«دل سپردن، آری؛ حکایتی است دلپذیر، لیکن دل را نشاید به اسارت دادن در میانه‌ی همراهی، اندکی فاصله باید، که پایه‌های حایل معبد، به جدایی استوارند».^{۶۱}

خدا دو زوج را گرد هم آورد تا در حصارِ محرمِ خود، راز جان‌های یگانه را از بیگانه پنهان نماید.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا...»^{۶۲}

اوست خدایی که همه‌ی شما را از گوهری واحد آفرید و از همان گوهرِ واحد همسرش را نیز آفرید تا در کنار او آرام گیرد و در آرامش به سر برد.

خانه؛ محیط خوشِ آرامشی است که توان شناسایی انسان را به خودش ارزانی می‌دارد، که تو تا کجا می‌توانی در درون خود بالا روی، و همسر تو بستر چنین آرامشی را برای تو فراهم کرده است.

۶۰ - اقتباس از کتاب «پیامبر» از جبران خلیل جبران، قسمت زناشویی.

۶۱ - همان

۶۲ - سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

خانه؛ محل صعود به سوی قله‌های بلند اندیشه و اندیشیدن است، در روشنائیِ روح همسری که محرم تنهایی تو است و نه مزاحم صعودت.

خانه اگرچه محلِ اندکی برای تن به راحت دادنِ انسان است در پرتو محبت همسرِ خود، ولی نه آنچنان که در اسارت رفاه در آیی و همسر خود را گرفتار خودخواهی هایت گردانی.

از برای زیستن در کنار هم نباید ساکن مقبره‌هایی شویم که مردگان بنا کرده‌اند، مردگانی که سال‌ها کنار هم زندگی کردند ولی هرگز معنی زیستن را نمی‌دانستند. خانه‌هایی که با شکوه‌های دروغین، هرگز محرم راز ساکنان نخواهند شد، و با ظاهر فریبنده‌ی خود راه‌گذر به سوی آسمان را می‌بندند و دعوت به زمینی‌شدن دارند، مقبره‌هایی هستند که مردگان بنا کرده‌اند.

آن‌هایی که در پیوند ازدواج به یگانگی رسیدند و وطن خود را در جمعی که دیگر هیچ کدام فرد نیستند یافتند، دیگر بی‌وطن نیستند و در ناکجاآباد زندگی نمی‌کنند.

وقتی خانه سُکنی می‌شود، که نامحرمی در آن جا نباشد. نه افکار نامحرم، و نه همנוعی نامحرم، و در این حال که خانه سُکنی شده است، جایگاه بودنِ حقیقی خواهد بود.

زیستن با دیگرانی که پاره‌ی تن خود آدم هستند، زیستن به خاطر چیزی نیست، صرفِ خود بودن و با خود بودن است و در چنین شرایطی است که امکان سُکنی‌گزیدن برای انسان ممکن می‌گردد و انوار «مودّت و رحمت» الهی بر سُکنی‌گزیدن انسان سرازیر می‌گردد که خداوند فرمود:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...»^{۶۳} از نشانه های حضور خدا در بین شما، این که از جان خود شما همسرانتان را خلق کرد تا در آرامش و سکنی قرار گیرید و بین شما مودّت و دوستی و رحمت و گشایش قرار داد.

واقع شدن در سکنی و مسکنی اصیل، اندیشه ما را به سوی ابعاد همواره فرو بسته، باز می کند و پیوند ازدواج مقدمه ی شروع سکنی یافتن و سکنی گزیدن انسان است، تا هر کس آرامش خود را در دیگری بیابد و هر کس مشتاق است تا منشأ آرامش دیگری باشد.

اگر انسان هدف از زیستن را که عبارت است از «در قرب حق قرار گرفتن» بشناسد، جایگاه خانواده را در راستای چنین هدفی قدر می نهد.

بدانید که انسان ها هیچ گاه نمی توانند منقطع از «زمینه وجودی آرامش بخش»، یعنی منقطع از سکنی، بودن منطقی خود را ادامه دهند و قابل دسترس ترین عالم برای یافتن «زمینه وجودی آرامش بخش»، پیوند ازدواج و سکنی گزیدنی است آنچنان.

آن کس که نتوانسته است در خانه خود به سکینه و آرامش برسد، عملاً تفکر را شروع نکرده و با بی فکری تا انتهای زندگی می رود.

انسان ابتدا در خانواده جای می گیرد و احساس قرار گرفتن در سکنی را پیدا می کند و سپس انسانیت خود را می سازد.

۲۹۲.....زن، آن گونه که باید باشد

در انگیزه تشکیل خانواده حالتی به نام سکنی گزیدن و پناه یافتن پنهان است که باید سخت از آن مراقبت کرد تا به همجواری با خدای رحمت و مودت نایل شوید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

نهج الفصاحه

تفسير الميزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمة الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

من لا یحضره الفقیه، علی ابن بابویه

وصیت نامه‌ی الهی سیاسی امام خمینی «رضوان الله علیه»، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی «رضوان الله علیه»، مؤسسه تنظیم و نشر آثار

امام خمینی «رضوان الله علیه»

سیمای زن در کلام امام خمینی «رضوان الله علیه»، وزارت ارشاد اسلامی

مجله کتاب نقد، شماره‌های ۱۲ و ۱۷

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

روح مجرد، آیت الله حسینی طهرانی «رحمة الله عليه»

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی

دیوان حافظ، شمس الدین محمد شیرازی

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاء الدین دهشیری

سیطره کیمیت، رنه گنون، ترجمه علی محمد کاردان

زن در آینه‌ی جلال و جمال، آیت الله جوادی آملی

سیاست، تاریخ، تفکر، مقاله «ملاحظاتى در باب طرح مدینه اسلامى»، دکتر رضا داوری

- شعر، زبان و اندیشه‌ی رهایی، مارتین هایدگر
- زنان چگونه به قدرت می‌رسند، رژه گارودی، ترجمه امان‌الله ترجمان
- روان‌شناسی زن، سید مجتبی هاشمی
- سیمای زن در قرآن، علی‌اکبر بابازاده
- زن در عرفان و تصوف اسلامی، آنماری شیمل
- خصوصیات روح زن، محمدعلی سادات
- ده نکته از معرفت نفس، اصغر طاهرزاده
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود، اصغر طاهرزاده
- منزلت زن در اندیشه‌ی اسلامی، محمد فنائی اشکوری
- شرح فصوص قیصری، سید جلال‌الدین آشتیانی
- فرازهایی از اسلام، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»
- فص الحکمة عصمتیه فی کلمة فاطمیه، آیت الله حسن‌زاده آملی
- ارشاد القلوب، دیلمی
- هدف حیات زمینی آدم، اصغر طاهرزاده
- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی
- حضرت خدیجه عليها السلام اسطوره‌ی ایثار و مقاومت، محمد مهدی اشتهااردی
- مجمع السعادات، ملا سلطان محمد گنابادی
- نشریه سیاحت غرب، مرکز پژوهش‌های سازمان صدا و سیما
- پیامبر، جبران خلیل جبران
- «تربیت اسلامی»، آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی
- مستدرک الوسائل، محدث نوری
- مجموعه ورام، ورام‌بن ابی‌فراس
- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی

عوالی اللالی، ابن ابی جمهور إحسانی
 مصباح الشریعه، ترجمه عبدالرزاق گیلانی
 عیون اخبار رضا علیه السلام، شیخ صدوق
 امالی، شیخ صدوق
 الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید
 محجة البیضاء، فیض کاشانی
 چهل حدیث، امام خمینی «رضوان الله علیه»

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- صلوات بر پیامبر عامل قدسی شدن روح
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- هدف حیات زمینی آدم